

PARASITE

فیلم زنگار
فیلیم

۲۱۲

فیلمنامه‌نویسان: بونگ جون-هو و هان جین-وون

(بر مبنای داستانی از بونگ جون-هو)

مترجم: علی افتخاری

انگل





BONG JOON-HO HAN JIN-WON

کارگردان: بونگ جون-هو
فیلمنامه‌نویسان: بونگ جون-هو و هان جین-وون (بر مبنای داستانی از بونگ جون-هو)
مدیر فیلم‌برداری: هونگ کیونگ-پیو
تدوین: یانگ جین-مو
موسیقی: جانگ جائه-ایل
طراح صحنه: لی ها-جون
طراح لباس: چویی سه-یئون
بازیگران: سونگ کانگ-هو (کیم کی-تاتک)، لی سان-کیان (پارک دونگ-ایک)، چو یئو-جئونگ (چوئی یئون-کیو)، چوی وو-شیک (کیم کی-وو)، پارک سو-دام (کیم کی-جانگ)، لی جانگ-ایان (گوک مون-گوانگ)
محصول ۲۰۱۹، کره جنوبی
برنده اسکار بهترین فیلمنامه و فیلم غیرانگلیسی‌زبان ۲۰۲۰
۱۳۲ دقیقه

انگل

PARASITE

تیتراژ آغازین روی صفحه‌ای سیاه

همراه با موسیقی مبهم، اما به نحو غربی می‌شود. در پایان اسامی، عنوان فیلم، با خطی عجیب، صفحه را پر می‌کند.

«انگل»

موسیقی به تدریج قطع می‌شود.

۱. داخلی - نیم طبقه زیرین ساختمان - روز

نیم طبقه زیرین نمود یک آپارتمان. کی-وو، ۲۴ ساله، در جست‌وجوی سیگنال وای‌فای، با نامیدی از این گوشه به آن گوشه می‌رود. نام‌های کاربری مختلف پدیدار می‌شوند، اما همه رمز عبور دارند.

کی-وو: نه. «آی‌پی‌تایم»، تو هم نمی‌گیری. کی-جانگ! طبقه بالایی بالاخره برای وای‌فای رمز گذاشت.

اتاق کناری.

کی-جانگ، ۲۳ ساله، کف اتاق باریک دراز کشیده، به زحمت لب‌هایش را باز می‌کند. «گندش بزنه.»

کی-جانگ: ۱۲۳۴۵۶۷۸۹ رو امتحان کن. برعکسش رو هم بزن.

کی-وو: نه، نمی‌شه.

اتاق دیگر.

چانگ-سوک، ۴۹ ساله، مادر خانواده، که او هم روی کف اتاق دراز کشیده، با تمسخر از بدبختی‌ای می‌گوید که همه آن‌ها گرفتارش شده‌اند.

چانگ-سوک: حالا اگر کسی بهم زنگ بزنه، چی کار باید کنم؟ اگر کسی

بخواد براش کار کنیم، چی؟ هی، کی-تائک!

او به کی-تائک لگد می‌زند، ۴۹ ساله، پدر خانواده، که روی پای او خوابیده است.

چانگ-سوک (ادامه می‌دهد): می‌دونم بیداری، عوضی. حرفی نداری؟

کی-تائک (آب دهانش را پاک می‌کند): چی؟

چانگ-سوک: تلفن‌هامون چند هفته است قطعه، حالا هم که همسایه‌ها راه‌های ما رو بستن. برنامه‌ت چیه؟

دوباره به او لگد می‌زند.

چانگ-سوک (ادامه می‌دهد): می‌خوای چی کار کنی؟ نابغه، برنامه چیه؟

او مثل یک اشغال با کی-تائک برخورد می‌کند، اما کی-تائک اصلاً ناراحت نمی‌شود. با نهایت آرامش و لبخند روشن بلند می‌شود و سلانه سلانه می‌رود به طرف آشپزخانه در اتاق نشیمن.

از یخچال محقر و خالی، یک کیسه نان سفید برمی‌دارد. کیسه نان هم تقریباً خالی است. فقط چند تکه مانده است. یک تکه برمی‌دارد و قسمت‌های کپک‌زده آن را جدا می‌کند. در حالی که نان را می‌جوید، به پسرش نگاه می‌کند که در جست‌وجوی وای‌فای به این طرف و آن طرف می‌رود.

کی-تائک: پسر، کسی که می‌خواد وای‌فای پیدا کنه...

دستش را بالا می‌آورد.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): باید به آسمون بره. بالا.

کی-وو: بله، پدر.

کی-وو در حالی که تلفنش را بالا گرفته است، می‌رود به طرف حمام حمام بزرگ و باریک است. در انتهای آن سکویی هست که توالت روی آن قرار دارد. محل قرارگیری مخزن فاضلاب در نیم طبقه زیرین ساختمان، توجیهی برای این چیدمان عجیب است. کی-وو از پله‌های سکو بالا می‌رود و کنار توالت هم چنان دنبال سیگنال می‌گردد که...

کی-وو (ادامه می‌دهد): آها!

کی-جانگ: گرفتی؟

کی-جانگ تلفنش را بالا می‌گیرد و بدو بدو خود را به سکو می‌رساند.

کی-وو: می‌بینی؟ «کافینارا-توجی». فکر کنم یه کافه جدیده. باید همین دوروبرها باشه.

کی-جانگ: من آن هم نمی‌گیرم.

کی-وو: بیا این جا.

کی-جانگ از پله‌های سکو بالا می‌آید و به‌زور خود را کنار کی-وو جا می‌دهد. خواهر و برادر مضحک به نظر می‌رسند. سر آن‌ها مماس با سقف است. روی توالت پهلوی هم چپیده‌اند. سروکله چانگ-سوک پیدا می‌شود.

چانگ-سوک: از پیتزا تایم پیامی نیومده؟ قرار بود دو هزار تا جعبه دیگه بفرستن، تازه امروز باید پول هم بدن.

۲. داخلی - نیم طبقه زیرین ساختمان - بعداً

خانواده بین انبوهی از جعبه‌های تاننده پیتزا نشسته‌اند و در سکوت تا می‌زنند. تنها صدای قرچ تا شدن مقوا به گوش می‌رسد. در این بین، لوگوی بُنجل پیتزا تایم در تصاویر می‌آید و می‌رود. یک ماشین باری با سروصدا نزدیک می‌شود. آن‌ها از پشت پنجره نیم طبقه زیرین ساختمان، یک ماشین ضد عفونی کننده را می‌بینند که در حال عبور، خیابان را ضد عفونی می‌کند. دود به پنجره نزدیک می‌شود.

کی-جانگ (به کی-وو): پنجره رو ببند.

کی-تائک: بذار باز باشه. ضد عفونی مجانی. عوضش از شر این جیر جیر کهای لعنتی راحت می‌شیم.

کی-وو که چیزی نمانده پنجره را ببندد، به عقب برمی‌گردد. دود به سرعت خانواده را که هم چنان در حال تا زدن جعبه‌های پیتزا هستند، در خود فرو می‌برد. موقعیت اندوه‌باری است. یک خانواده در میان دودی اشک‌آور به کار خود ادامه می‌دهند تا کمی پول در آورند.

چانگ-سوک (نفس نفس‌زنان): گندش بزنه!

کی-جانگ (سرفه می‌کند): گفتم که پنجره رو ببند!
چانگ-سوک: لعنت به من.

صورت کی-تائک گل انداخته و باد کرده، اما هم‌چنان جعبه‌ها را تا می‌زند. او با ناامیدی جلوی سرفه خود را می‌گیرد. کی-وو به حمام می‌رود و چند لحظه بعد با تلفن خود برمی‌گردد. یک گیف را که دانلود کرده، به بقیه نشان می‌دهد.

کی-وو: ببینین. اگر همه‌مون مثل این دختره تا بزنینم، ممکنه همین امروز پول گیرمون بیاد.

گیف «سریع‌ترین جعبه پیتزا تاکن دنیا» را نشان می‌دهد؛ یک دختر سفیدپوست با مهارت‌های خیره‌کننده. او سریع است. خانواده مات و مبهوت نگاه می‌کنند. با الهام از کلیپ با توان بیشتر شروع به تازدن می‌کنند. کی-تائک هم با سرعت بیشتر این کار را انجام می‌دهد، اما زبردستی بقیه را ندارد. هر چه ادامه می‌دهد، شلخته‌تر می‌شود.

۳. داخلی/خارجی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - ورودی - نزدیک غروب

از بین در نیمه‌باز، صاحب پیتزافروشی را می‌بینیم که جلوی در ورودی ایستاده است. خانمی با ظاهر عجیب و غریب است. روی تی‌شرت او لوگوی پیتزا تایم چاپ شده است.

صاحب پیتزافروشی: مثلاً این رو ببینین. افتضاح تا خورده.
صاحب پیتزافروشی گوشه یکی از جعبه‌ها را به چانگ-سوک نشان می‌دهد.

صاحب پیتزافروشی (ادامه می‌دهد): از چهار تا یکیش این طوره. یعنی یه چهارم جعبه‌ها به درد نمی‌خوره.

«از چهار تا یکی؟» خانواده همه به کی-تائک نگاه می‌کنند. او فقط لبخند می‌زند. مثل همیشه معصومانه.

چانگ-سوک (آه می‌کشد): باشه، ولی نباید ۱۰ درصد پول من رو کم کنین. خیلی زیاده.

بعداً
کی-وو به یک مرد کمک می‌کند که جعبه‌های پیتزا را درون بگذارد. کی-تائک از پنجره آپارتمان نگاه می‌کند، چانگ-سوک را می‌بیند که با صاحب پیتزافروشی بگومگو می‌کند.

صاحب پیتزافروشی: با این همه جعبه خراب، تازه باید پول کمتری بدم.
چانگ-سوک: ما همین جوری هم پول زیادی نمی‌گیریم.

صاحب پیتزافروشی: ببینین. به این راحتی نیست که هر جعبه خراب، تصویر برند ما رو به طور تصاعدی لکه‌دار می‌کنه.

چانگ-سوک: «برند» شما رو؟ شما فقط دو تا مغازه تو سئول دارین. گور پدر...

صاحب پیتزافروشی: چی گفتین؟
کی-وو به سرعت جلو می‌آید و سعی می‌کند با لبخند بحث را عوض کند.

کی-وو: قضیه اون پسر هاس، نه؟
صاحب پیتزافروشی: چی می‌گی؟

کی-وو: همون که نیمه‌وقت تو مغازه شما کار می‌کرد. غیبش زده، مگه نه؟ اون هم تو این اوضاع و احوال. یه سفارش بزرگ از کلیسا دارین. برای همین شما و شوهرتون مجبورین خودتون کارهای این جوری رو انجام بدین.

صاحب پیتزافروشی: تو از کجا می‌دونی؟ کی بهت گفته؟
کی-وو: پسر دوس‌ت منه.

کی-جانگ: کلاً نمی‌شه روش حساب کرد. خیلی ازش خوب نمی‌گن.
کی-وو: می‌دونم شما ناراحتین. ۱۰ درصد؟ باشه، ما قبول می‌کنیم. کاملاً در حیطه اختیارات شماست. هر چند.

صاحب پیتزافروشی: هر چند چی؟
کی-وو: حاضرین یه کارمند جدید استخدام کنین؟

کی-جانگ: پسر بی‌عرضه شما رو پیچونده، اخراجش کنین.
صاحب پیتزافروشی فقط به این برادر و خواهر خندان خیره نگاه می‌کند. «این آدم‌ها دیگر کی هستن؟»

کی-وو: می‌تونم فردا برای مصاحبه پیام. چه ساعتی براتون مناسبه؟

صاحب پیتزافروشی: صبر کن. وایسا باید بهش فکر کنم.

صاحب پیتزافروشی حس می‌کند برایش دامی پهن شده است و می‌کوشد خود را رها کند. چند اسکناس از کیف کمربندش درمی‌آورد و شروع به شمردن می‌کند. همه خانواده به او خیره نگاه می‌کنند. از آخرین باری که رنگ پول را دیده‌اند، مدتی گذشته است.

۴. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اول غروب

اتاق خواب اصلی کنار ورودی. روی دیوار عکس‌هایی از چانگ-سوک جوان به چشم می‌خورد که در حال رقابت در یک مسابقه دو و میدانی در سطح ملی است. یک ورزشکار پرتاب وزنه. بالاتنه عالی او با توجه به لباس ورزشی تنگی که به تن دارد، کاملاً مشخص است. هیچ عکسی از کی-تائک روی دیوار نیست. اول غروب است. هوا تاریک شده است. چهار عضو خانواده دور یک میز نشست‌اند که روی آن پر از خوردنی‌هایی است که تازه از مغازه خریده‌اند.

کی-تائک: چه موقعیت خاصی. ما چهار نفر این‌جا جمع شدیم که هم فعال شدن نصف‌نیمه تلفن‌هامون رو جشن بگیریم و هم مصاحبه کاری

قریب‌الوقوع پسرمون با یه فرانسیز ملی رو.

کی-تائک سعی می‌کند یک سخنرانی از ته دل بکند، نظیر آن چه در تلویزیون از یک بزرگ خانواده می‌بینیم، اما نشانی از موقع‌شناسی و خوش‌طبعی در گفتارش نیست. چانگ-سوک و کی-جانگ قبل از این که حرف‌های او تمام شود، آبجوه‌های خود را می‌نوشند.

کی-وو: به سلامتی!

کی-تائک: به سلامتی خانواده! (با اشاره به پنجره). حروم‌زاده رو ببین. هنوز که شب هم نشده!

خانواده رو به پنجره می‌کنند و می‌بینند.
یک مرد مست، تلو تلویخوران به پنجره نیم‌طبقه زیرین ساختمان نزدیک می‌شود. ترس به آرامی بر چهره‌های آن‌ها نقش می‌بندد.

چانگ-سوک: چند بار بهت گفتم؟ یه تابلو «ادار نکنید» اون‌جا بزنینم.
کی-تائک: اگر این کارو بکنیم، یه جورهایی اون‌ها رو تشویق کردیم. جنبه روانی داره.

کی-جانگ (به کی-وو): برو سرش داد بزن، یه کاری بکن!
کی-وو: الان وقت خوبی نیست.

مرد مست هنوز زپ شلوارش را پایین نکشیده است، هم‌چنان در گوشه‌ای تاریک سکندری می‌خورد.

کی-وو (ادامه می‌دهد، دودل است): باید به موقع گیرش بندازم.
چانگ-سوک: یعنی معلوم نیست می‌خواد چی کار کنه؟ د، برو ردش کن بره!

کی-جانگ (به خودش): از این محله متنفرم.
کی-وو بلند می‌شود، هنوز مطمئن نیست، تا این که...

صدای یک نفر (خارج از تصویر): هی، آقا!

صدا از دور می‌آید. پشت مرد مست، یک مرد جوان خوش‌تیپ و خوش‌هیكل را می‌بینیم که از یک اسکوتر پرزرق‌وبرق پیاده می‌شود. او مین-هیاک است، ۲۴ ساله. یک جعبه بزرگ دستش است.

کی-جانگ: مین-هیاکه؟
چانگ-سوک: آره.

کی-وو از دیدن مین-هیاک غافل‌گیر شده است. او هم‌چنان سر مردی که می‌خواهد در یک مکان عمومی ادرار کند، داد می‌زند.

مین-هیاک: چی کار داری می‌کنی؟ مگه این‌جا توالت عمومیه؟
مرد مست: من، خب...

مین-هیاک: به چی نگاه می‌کنی؟
مرد مست که از هیبت مین-هیاک ترسیده است، به سرعت فلنگ را می‌بندد. کی-

تائک روی شانه کی-وو می‌زند.
کی-تائک: رفیق گردن کلفتی داری.

چانگ-سوک: بچه‌هایی که دانشکده می‌رن، این طوری می‌درخشن. ببین چه اعتمادبه‌نفسی داره.



۵. خارجی - مغازه محله - شب

مین-هیاک و کی-وو بیرون مغازه پشت میز نشسته‌اند؛ سوچو می‌نوشند و چیپس می‌خورند. اسکوتر خارجی و گران قیمت مین-هیاک پشت سر او پارک شده است. ظاهر موتور در تضاد با بقالی قدیمی و کوچک رو به ویرانی است.

مین-هیاک: مجبور شدم سنگ مسخره رو بیارم، اما خوشحالم که خانواده‌ت رو دیدم. آدم‌های خوبی به نظر می‌رسن.

کی-وو: اون جورهام که فکر می‌کنی، خوب نیستن. همه بی کارن.

مین-هیاک: کی-جانگ هم همه‌ش خونه است؟ مگه پیش دانشگاهی نمی‌ره؟

کی-وو: نه که نخواد، نمی‌تونه.

کی-وو یک لیوان دیگر سوچو را بالا می‌رود. مین-هیاک به کی-وو نگاه می‌کند. می‌خواهد چیزی بگوید، تلفنش را درمی‌آورد و به کی-وو نشان می‌دهد؛ عکسی از یک دختر نوجوان، کاملاً خندان. لباس فرم دبیرستان به تن دارد، با چهره‌ای معصومانه.

مین-هیاک: نازه، نه؟

کی-وو: اینه؟ همون دختره که خصوصی بهش درس می‌دی؟

مین-هیاک سرش را تکان می‌دهد.

مین-هیاک: پارک دا-هی. سال دومه. ازت می‌خوام معلم خصوصیش باشی. جای من بهش انگلیسی یاد بده.

کی-وو: با عقل جور درنمیاد.

مین-هیاک: خانواده‌ش پول دارن. دستمزد خیلی خوبی می‌دن.

این حرف توجه کی-وو را جلب می‌کند. یک بار دیگر به عکس نگاه می‌کند.

مین-هیاک (ادامه می‌دهد): دختر خوبیه. می‌خوام در مدتی که برای ادامه تحصیل خارج از کشور هستم، حواست بهش باشه.

کی-وو: تو دانشکده دوست‌های زیادی داری. چرا می‌خوای یه دیپلمه به دانش‌آموز باارزشت درس بده؟

مین-هیاک: خودت چی فکر می‌کنی؟ تصور این که یه مشق دانشجویی مهندسی خانم‌باز، مثل گرگ‌های گرسنه دوروبر اون بچرخن و آب لب و لوجه‌شون آویزون باشه، تنم رو می‌لرزونه. چندان آورده.

کی-وو خیره به مین-هیاک نگاه می‌کند.

کی-وو (می‌خندد): ازش خوشت میاد، نه؟

مین-هیاک (سرش را تکان می‌دهد): خیلی جدی بهش فکر می‌کنم. می‌خوام دو سال دیگه که رفت دانشکده، ازش خواستگاری کنم. ازت

کی-جانگ: چیزی که کی-وو قطعاً نداره.

کی-جانگ تحت تأثیر رفتار مین-هیاک قرار گرفته و درحالی که او به طرف آپارتمان می‌آید، تحسینش می‌کند. مین-هیاک وارد می‌شود.

مین-هیاک: آقا و خانم کیم، حال شما چطوره؟

کی-تائک: مین-هیاک! از دیدنت خوشحالم، پسر!

کی-وو: سرزده اومدی، چی شده؟

مین-هیاک: بهت پیام دادم. (به کی-جانگ) سلام کی-جانگ.

کی-جانگ با خجالت لبخند می‌زند و سرش را تکان می‌دهد. کی-وو پیام‌های خود را می‌بیند.

کی-وو: می‌تونستیم یه جای دیگه قرار بذاریم. لازم نبود این همه راه بیای این‌جا.

مین-هیاک: ببین چی خریدم.

مین-هیاک جعبه را به کی-وو نشان می‌دهد.

مین-هیاک (ادامه می‌دهد): سنگین بود. مجبور شدم با موتور بیام.

کی-وو: چی هست؟

کی-جانگ در جعبه را باز می‌کند. یک قطعه سنگ است که به شکلی منحصر به فرد تراشیده شده. سنگ روی یک پایه چوبی نصب است.

مین-هیاک (به کی-تائک): وقتی به پدر بزرگم گفتم می‌خوام برم پیش کی-وو، این رو بهم داد.

کی-تائک: اوه.

کی-تائک سنگ بزرگ را برمی‌دارد.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): یه سنگ تزئینی باارزش. آبستره است؟

مین-هیاک: می‌دونین آقای کیم، پدر بزرگ من از دوران آکادمی سنگ‌های قشنگ رو جمع می‌کرد. خونه ما پر این چیزهاست؛ اتاق نشیمن، اتاق مطالعه، زیرزمین. این یکی قرار بوده خوش‌یمن باشه، و با خودش پول بیاره.

کی-وو: برای ما عالیه. چه نمادین.

کی-تائک: بله، یه نعمت غیرمنتظره. از طرف ما خیلی از ایشون تشکر کن.

چانگ-سوک (با خودش): باید برامون غذا می‌آورد.

کی-جانگ با انگشت به چانگ-سوک سقلمه می‌زند. خوش بختانه مین-هیاک حرف چانگ-سوک را نشنید. در همان حال که کی-تائک هم چنان درباره سنگ به‌درنخور حرف‌های بی‌اهمیت می‌زند و پز می‌دهد.

قطع به:

می‌خوام وقتی نیستم، حواست بهش باشه. من به تو اعتماد دارم. کی -وو: ممنون که بهم اعتماد داری، اما می‌خوای وانمود کنم دانشجو هستم؟

مین -هیاک: کی -وو، یه کم فکر کن. تو برای رفتن به دانشکده چند بار امتحان ورودی دادی؟ دو بار قبل از این که بری خدمت، دو بار هم بعدش؛ روی هم چهار بار. دستور زبان، لغت، ترکیب کلمات، مکالمه. تو استاد زبان انگلیسی هستی. خیلی بیشتر از من بلدی. بهتر از اون بچه دانشگاهی‌های لوس که هر روز سلول‌های مغزشون رو تو مشروب غرق می‌کنن.

کی -وو: شاید درست باشه، اما... فکر می‌کنی خانواده‌ش من رو قبول کنن؟ من حتی دانشجو نیستم.

مین -هیاک: یه کم بهش شاخ و برگ می‌دیم. مشکلی برات پیش نیامد. سفارشت رو می‌کنم. مادرش یه کم...

مین -هیاک لیوانش را بالا می‌برد تا بنوشد، ولی ناگهان به فکر فرو می‌رود. لبخند می‌زند.

مین -هیاک (ادامه می‌دهد): ساده است. جوون و ساده.

کی -وو (به انگلیسی): ساده؟ منظورت چیه؟

مین -هیاک (به انگلیسی): نمی‌دونم. فقط ساده.

مین -هیاک و کی -وو بی‌دلیل شروع می‌کنند به انگلیسی صحبت کردن. روان حرف می‌زنند.

مین -هیاک (ادامه می‌دهد): شنیدم کی -جانگ فوتوشاپ بلده.

۶. داخلی - کافی نت - روز

کی -جانگ با کامپیوتر کار می‌کند. با سرعتی گیج‌کننده موس را کلیک می‌کند و روی میان‌برهای صفحه کلید می‌زند. مثل یک شعبده‌باز. یک متن روی صفحه مانیتور است. «گواهی ثبت‌نام» کی -جانگ با دقت بسیار مهر قرمز گواهی را روی قسمت امضا شده گواهی ثبت‌نام در دانشکده، جعل می‌کند.

کی -وو: شگفت‌انگیزه. چه جوری امتحان دانشکده هنر قبول نشدی؟

کی -جانگ: خفه شو، ابله.

خواهر و برادر در گوشه‌ای از کافی‌نت بزرگ با احتیاط کار می‌کنند.

کی -وو: عجله نکن. (اطراف را نگاه می‌کند) هر وقت خلوت شد، پرینت می‌گیریم.

۷. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - روز

کی -تائک کف اتاق دراز کشیده و سرش را روی سنگ تزئینی گذاشته است. با تحسین به پرینت گواهی ثبت‌نام نگاه می‌کند.

کی -تائک: این رو ببین. اگه تو دانشگاه ملی سنول، رشته جعل سند بذارن، کی -جانگ حتماً اول می‌شه.

چانگ -سوک: خفه شو و آرزو کن پسره تو مصاحبه قبول شه.

کی -تائک: پسرم.

کی -تائک بلند می‌شود و می‌نشیند.

کی -تائک (ادامه می‌دهد): من به تو خیلی افتخار می‌کنم.

یک لحظه ناجور و خجالت‌آور. همه آن‌ها می‌دانند کی -وو هیچ کاری نکرده که کسی به آن افتخار کند. کی -وو مقابل آینه موهایش را مرتب می‌کند. گواهی جعلی را برمی‌دارد.

کی -وو: من این کارو خلاف نمی‌دونم. نه. چون برنامه‌م اینه سال دیگه برم همین دانشکده.

کی -تائک: پسر خودمی. یه مرد با برنامه.

کی -وو: فقط جلوتر، از بعضی خدمات اداری‌شون استفاده می‌کنم.

۸. خارجی - محله اعیان‌نشین - مسیر - روز

یک مسیر خلوت و پرپیچ‌وخم که به محله‌ای اعیان‌نشین بالای تپه منتهی می‌شود. خانه‌هایی با دیوارهای بلند. هیچ عابر پیاده‌ای نیست. به جز کی -وو، که در حال قدم زدن به سوی تپه، نقشه تلفن خود را نگاه می‌کند. کوله‌پشتی دارد و یک پیراهن بنددار تنش است. به اطراف نگاه می‌اندازد. قدم‌هایش را تندتر می‌کند.

۹. خارجی - خانه مجلل - دروازه - روز

کی -وو مقابل دروازه ایستاده است، که بالای یک مسیر شیب‌دار است. زنگ در را می‌زند. زنگ صدایی ملودیک دارد. کی -وو منتظر می‌ماند، تا بالاخره صدایی زنانه پاسخ می‌دهد. صدای زنی میان‌سال.

صدای زن (از اسپیکر): کیه؟

کی -وو: خانم پارک؟ سلام. من دوست مین -هیاک هستم.

صدای زن (از اسپیکر): اوه، سلام. خواهش می‌کنم بفرمایین داخل.

دنگ! در باز می‌شود و کی -وو وارد می‌شود.

یک باغ که به زیبایی طراحی شده است، مملو از درختان باشکوه. کی -وو بین راه می‌ایستد و با تحسین به درختان نگاه می‌کند. حیرت‌زده شده است.

مون -گوانگ (خارج از تصویر): منظره قشنگیه، نه؟

کی -وو: خانم پارک، خوشحالم می‌بینمتون.

مون -گوانگ: اوه، نه. من خدمتکار هستم، لطفاً از این طرف.

مون -گوانگ، ۴۵ ساله، آن قدر شیک و باوقار هست که با صاحب خانه اشتباه گرفته شود. او کی -وو را به داخل راهنمایی می‌کند.

کی -وو: باغ حیرت‌انگیزیه.

مون -گوانگ: داخل خونه حیرت‌انگیز تره.

۱۰. داخلی - خانه مجلل - روز

کی -وو با احتیاط همراه مون -گوانگ داخل خانه می‌شود. فضای داخلی خانه هم حیرت‌انگیز است، اما نه بیش از اندازه. مبلمان و دکوراسیون نیز باسلیقه است.

مون -گوانگ: نامگونگ هیانجا رو می‌شناسین؟ آرشیفتک معروف کره‌ای -فرانسوی؟

کی -وو ذهنش اصلاً کار نمی‌کند.

مون -گوانگ (ادامه می‌دهد): این جا قبلاً خونه اون بود. خودش خونه رو ساخت.

کی -وو: که این طور.

مون -گوانگ: الان فقط خونه دا-هی است.

مون -گوانگ در اتاق نشیمنِ معرکه مشرف به باغ می‌ایستد که به همان اندازه معرکه و بزرگ است.

۱۱. داخلی - آشپزخانه / اتاق ناهار خوری

مون -گوانگ به کی -وو تعارف می‌کند که پشت یک میز چوبی بزرگ بنشیند.

مون -گوانگ (ادامه می‌دهد): لطفاً همین‌جا منتظر باشین. می‌رم خانم پارک رو صدا کنم.

مون -گوانگ بیرون می‌رود و کی -وو در سکوت تنها می‌ماند. به آرامی به اطراف نگاه می‌کند. چند اثر هنری آوانگارد به دیوار نصب است. کنار آن‌ها یک پرتره خانوادگی معمول خانواده‌های کره‌ای است، که در آلتیه گرفته شده است. کی -وو بلند می‌شود و به طرف پنجره مشرف به حیاط پشت خانه می‌رود. زنی سرش را روی میز پاسیو گذاشته و خوابیده است. یک مجله انگلیسی روی میز باز است. سرش به شکلی خنده‌دار کج شده است. فقط گردن سفید و نازک او دیده می‌شود. او یئون -کیو است، ۴۱ ساله. مون -گوانگ به طرف یئون -کیو می‌رود و نزدیک گوش او کف دست‌هایش را محکم به هم می‌کوبد. یئون -کیو آب دهانش را قورت می‌دهد و آهسته سرش را بلند می‌کند. از پشت پنجره به شکلی مبهم، صدای حرف زدن آن‌ها را می‌شنویم.

مون -گوانگ (ادامه می‌دهد): معلم خصوصی اومده.

یئون -کیو: به نظرت چطوره؟

مون -گوانگ (لبخند می‌زند): نمی‌دونم، اما خوش تیپه.

۱۲. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - روز

یئون -کیو با کی -وو پشت میز ناهار خوری نشسته است. یئون -کیو گواهی جعلی را تا

نصف از پوشه درمی آورد، نگاهی به آن می اندازد و بعد دوباره در پوشه می گذارد. کی -وو اضطراب دارد. حتی سگ خانواده که بغل یئون -کیو است، او را نگاه می کند. نفس نفس می زند، انگار با حضور او موافق نیست.

یئون -کیو: برای من کاغذ و سند مهم نیست. خواستم شما رو ببینم فقط برای این که مین -هیواک سفارشتون رو کرد. گمون کنم دوست های نزدیک هستین

کی -وو به آرامی گوش می دهد.

یئون -کیو: مطمئنم بهتر از من می دونین، اما مین -هیواک یه انسان فوق العاده است. برای من مدرک هم مهم نیست. دا -هی و من کاملاً شیفته ش بودیم. متوجه منظورم می شین؟

کی -وو: البته.

یئون -کیو: واقعاً دوستش داشتیم. می خواستم تا سال بعد و امتحانات دانشکده با دا -هی بمونه، اما حالا داره می ره خارج درس بخونه و من یک دفعه بدون معلم خصوصی موندم. می خوام بگم، خب باید چی کار کنم؟ کی -وو با احترام گوش می دهد.

یئون -کیو (ادامه می دهد): بی تعارف بگم، دلیلی نمی بینم کسی رو استخدام کنم، مگر طرف کاملاً به اندازه مین -هیواک برجسته باشه. متوجه هستین؟ مون -گوانگ قهوه را سر میز می آورد. یواشکی نگاهی به کی -وو می اندازد و او را واری می کند.

جیرینگ! فنجان قهوه را با صدای بلند جلوی کی -وو می گذارد.

یئون -کیو (ادامه می دهد): یعنی می خوام بگم... اشکال نداره من هم تو کلاس امروز باشم؟ می خوام همه چی رو ببینم. خودم قضاوت کنم. می خوام... روش تدریس شما رو ببینم.

کی -وو: خب...

یئون -کیو (به انگلیسی): از نظر شما اشکالی نداره؟

یئون -کیو ناگهان از دهانش می پرد و سؤالی را به انگلیسی می پرسد. انگلیسی حرف زدنش اقتضاح است.

۱۳. داخلی - خانه مجلل - پلکان - روز

کی -وو پشت سر یئون -کیو از پلکان بزرگ و توان فرسا بالا می رود. به طبقه دوم می رسد؛ یک راهروی بزرگ که در هر طرف آن چند در دیده می شود.

۱۴. داخلی - اتاق دا -هی - نزدیک غروب

یک اتاق زیبا و بزرگ. یئون -کیو و سگش روی تخت نشسته اند و به کی -وو نگاه می کنند. نگاه آن ها برای کی -وو آزارنده نیست. به آرامی روی دا -هی متمرکز شده است که دارد به پرسش ها پاسخ می دهد.

کی -وو: مطمئنی سؤال ۱۴ رو درست جواب دادی؟

دا -هی (مردد غلطه؟)

کی -وو: ازت سؤال می کنم. ته دلت چی فکر می کنی؟ به نظرت شماره ۱۴ درست ه؟

دا -هی طفره می رود.

کی -وو (ادامه می دهد): قبل از این که برگردی به سؤال ۱۴، روی بقیه سؤال ها کار می کردی، درست می گم؟

دا -هی: بله.

کی -وو ناگهان مچ دست دا -هی را می گیرد. دا -هی و مادرش هر دو شوکه می شوند. کی -وو به آرامی انگشت خود را فشار می دهد و مثل یک دکتر ضربان دا -هی را حس می کند.

کی -وو: اگر این یه امتحان واقعی و شماره ۱۴ سؤال اول بود، از همون اول به مشکل می خوردی.

انگشتش را محکم تر فشار می دهد.

کی -وو (ادامه می دهد): می بینی؟ ضربانت نامنظمه. قلبت دروغ نمی گه.

دا -هی سرخ می شود. زبان یئون -کیو بند آمده است، حالا یا از روی ترس، یا از روی احترام.

کی -وو (ادامه می دهد): تو امتحان باید چی کار کنی؟ باید جلو بری. باید بر جریان غلبه کنی. ریتم. اگر نکنی، گند می زنی. سؤال ۱۴ برای من مهم نیست. این برام مهمه که چطور بر جریان غلبه می کنی. چطور کل امتحان رو فتح می کنی. می فهمی؟

دا -هی ساکت است.

کی -وو (ادامه می دهد): اعتماد به نفس در امتحان حرف اصلی رو می زنه. (به انگلیسی) طرز برخورد.

دا -هی و مادرش هاج و واج مانده اند. صدایشان در نمی آید. کی -وو بالاخره مچ دست دا -هی را رها می کند. روی مچ دا -هی یک لکه صورتی و گرد افتاده است. کی -وو به یئون -کیو نگاه می کند. یئون -کیو کاملاً مغلوب شده است.

کی -وو (ادامه می دهد): می دونم، عصبانی بودی. سرخورده بودی. این همه کار کردی. این قدر درس خوندی که خون از دماغت اومد، اما نمره هات بهتر نشده. همه ش از خودت می پرسی «کجای کار من اشتباهه؟»

این حرف چیزی را در دا -هی برمی انگیزد. احساساتش تحریک می شود و مردمک چشم هایش به لرزه می افتد.

کی -وو (ادامه می دهد): من این جام که تو رو برای یه چیز واقعی آماده کنم. نیومدم کمک کنم که یاد بگیری. من این جام که کمک کنم نمره بگیرم.

۱۵. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - غروب

نمای نزدیک از یک پاکت پر از پول که به کی -وو داده می شود.

یئون -کیو: هر ماه همین روز دستمزد شما رو پرداخت می کنم. در مورد تعداد جلسه های درس، به سه روز در هفته فکر کردم. مشکلی نیست؟ دوشنبه، چهارشنبه و جمعه؟

کی -وو: خوبه.

یئون -کیو: یه کم بیشتر از مبلغیه که به مین -هیواک پرداخت می کردیم. به خاطر هزینه زندگی و بقیه چیزها.

کی -وو: ممنونم.

کی -وو پاکت را در جیبش می گذارد. مون -گوانگ یک بشقاب میوه می آورد. رفتارش به طور قابل ملاحظه ای دوستانه تر از قبل است.

یئون -کیو (به مون -گوانگ): گمون کنم الان وقتشه بیشتر با هم آشنا بشیم. آقای کوین از این به بعد معلم انگلیسی دا -هی هستن.

مون -گوانگ: البته! آقای کوین، موقع تدریس هر چی لازم داشتین، به من بگین؛ خوردنی، نوشیدنی، هر چی.

کی -وو: سپاس گزارم.

یئون -کیو: چیزی لازم داشتین با خیال راحت ایشون رو اذیت کنین. در کارشون خبره ان، خیلی بهتر از من.

آن ها هم چنان در حال خوش و بش هستند که...

تپا یک تیر پلاستیکی از هوا به شانه مون -گوانگ برخورد می کند. کی -وو برمی گردد؛ پسر بچه ای را می بیند که لباس بومی های آمریکا به تن دارد. بچه با کمان یک تیر دیگر شلیک می کند. او دا -سونگ است، ۱۰ ساله، پسر کوچک خانواده.

یئون -کیو (ادامه می دهد): دا -سونگ! مراقب رفتارت باش. مهمون داریم! دا -سونگ توجه نمی کند. هم چنان تیر می اندازد. مون -گوانگ به این مسخره بازی عادت کرده است. او یک تیر را برمی دارد و به زیر بغلش می مالد.

مون -گوانگ (با خنده ای ابلهانه): حمله زیر بغلی!

دا -سونگ: نه! بو گند می ده!

دا -سونگ از کمربند خود یک تیر اسباب بازی بیرون می آورد و با حرکت آهسته به طرف مون -گوانگ می دود. مثل یک جنگ جو فریاد می زند. مون -گوانگ هم همین کار را می کند. و با حرکت آهسته، الکی پیچ و تاب می خورد. حسابی به هم می آیند.

یئون -کیو (آه می کشد): من معذرت می خوام. پسر ما یه کم... منحصربه فرده.

کی -وو: منحصربه فرد بودن خوبه.

یئون -کیو: مشکل تمرکز داره. بیش فعاله. اسمش رو نوشتیم سازمان پیشاهنگی مخصوص بچه ها و امیدوار بودیم نظم اون جا بتونه کمک کنه، اما رفتارش عجیب تر هم شد. الان همه فکر و ذکرش شده سرخ پوست ها.

دوربین رو به عقب حرکت می‌کند تا نشان بدهد. چانگ-سوک و کی-تائک کنار کی-جانگ نشسته‌اند. آن‌ها هم موهایشان را کوتاه می‌کنند.
کی-وو: نه، فقط... خیلی راحت به آدم‌ها اعتماد می‌کنه.
 همه در فکر فرو می‌روند. کی-تائک سکوت را می‌شکند.
کی-تائک: به نظر خانم خوبی میاد.
کی-وو: باشه؟
چانگ-سوک: آره.

همه اعضای خانواده سر تکان می‌دهند. هیجانی غریب بر چهره‌های آن‌ها نقش می‌بندد.

۱۸. خارجی - خانه مجلل - دروازه - نزدیک غروب

کی-وو و کی-جانگ مقابل دروازه نفسی عمیق می‌کشند. کی-جانگ با موی مرتب و کوتاه و آرایش خود انگار کاملاً یک آدم جدید است. کی-وو می‌خواهد زنگ در را بزند که کی-جانگ جلوی او را می‌گیرد. ناگهان با دست‌هایش ضرب می‌گیرد.
کی-جانگ (به حالت آواز): جسیکا، تک‌فرزند، شیکاگو، ایلینوی، جین-مو هم کلاسی من دختر عموی کوبنه.
 او «زندگی‌نامه» خود را با لحنی شبیه یک ترانه قدیمی کره‌ای می‌خواند. کی-وو با او هم‌صدا می‌شود. احمقانه است. مضحک، اما می‌توانید یک پیوند برادر خواهری واقعی را حس کنید. کی-وو بالاخره زنگ را می‌زند. صدای زنگ در محله آرام می‌پیچد.

۱۹. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - غروب

دا-سونگ را پایین پله‌ها می‌بینیم که دزدکی به داخل آشپزخانه نگاه می‌کند؛ جایی که یئون-کیو با کی-جانگ مصاحبه می‌کند. آن‌ها به آرامی صحبت می‌کنند. رسمی. جدی. کی-وو کمی آن طرف‌تر نشسته است. دا-هی پاورچین پاورچین از طبقه دوم پایین می‌آید و دا-سونگ را می‌بیند که دزدکی نگاه می‌کند. به پیشانی دا-سونگ می‌زند و او را به بالای پله‌ها می‌فرستد. بعد خودش به داخل آشپزخانه نگاه می‌کند. با دقت و مشکوک روی کی-جانگ متمرکز می‌شود.
کی-وو: من باید برم بالا سر کلاس. شما حرف‌هاتون رو بزنین. (به کی-جانگ) جسیکا، خوشحال شدم دیدمت.
 کی-وو بلند می‌شود و برای کی-جانگ سر تکان می‌دهد.
کی-وو (ادامه می‌دهد): دفعه بعد می‌بینمت.
 کی-جانگ هم دوستانه بلند می‌شود.
 دا-هی با دیدن کی-وو که به طرف او می‌آید، بدو بدو از پله‌ها بالا می‌رود.

۲۰. داخلی - خانه مجلل - اتاق دا-هی - غروب

دا-هی با عجله پشت میز خود می‌نشیند و وانمود می‌کند روی اشکالاش کار می‌کند. در باز می‌شود و کی-وو وارد می‌شود. کنار دا-هی می‌نشیند.
کی-وو: دفعه قبل تا کجا کار کردیم؟ شماره ۱۷؟
دا-هی: می‌دونی؟
کی-وو: چیه؟
دا-هی: می‌دونی همه‌ش تظاهره، آره؟ برادرم رو می‌گم.
کی-وو: چی می‌گی؟
دا-هی: همه‌ش الکیه. این کارهای عجیب و غریب، همه‌ش فیلمه. مثلاً این که به هنرمند دیپونه است. اون یه شیاد بزرگه.
کی-وو: دا-سونگ؟
دا-هی: می‌دونی، مثلاً این که وسط خیابون وامیسته و وانمود می‌کنه بهو چیزی بهش الهام شده.
کی-وو (می‌خندد): یعنی مثلاً تصادفی به ابرها خیره می‌شه و روی شکل‌هاشون تأمل می‌کنه؟ چیزی شبیه این؟
دا-هی: دقیقاً! بدترین آدم‌ها و جوروی رفتار می‌کنه که انگار نمی‌تونه عادی باشه. مثلاً این که کاملاً هاج‌وواج شده. حالم رو به هم می‌زنه.
کی-وو: پس دا-سونگ یه شیاده. خب این چه ربطی به ایرادات تو زبان انگلیسی داره؟
 کی-وو ناگهان در حال‌وهوای یک معلم خصوصی فرو می‌رود، دا-هی به نشانه ناخشنودی

کی-وو (می‌خندد): ریشه پیشاهنگی به فرهنگ سرخ‌پوستی در آمریکا برمی‌گرده، برای همین فکرش درسته.
یئون-کیو: شما هم پیشاهنگ بودین؟
کی-وو: بله، خیلی چیزها درباره پیشاهنگی می‌دونم.
یئون-کیو: حالا معلوم شد شما چقدر خوبین. به نظرتون مشکلش چیه؟ (بعد، جدی) البته در زمینه هنر عملاً برای خودش اعجوبه‌ایه. نقاشی‌هاش رو دیدین؟ (با اشاره به عکس‌های روی دیوار) همه‌شون کار اونن.
 کی-وو رو به آثار آوانگارد روی دیوار می‌کند. مدتی طولانی به آن‌ها خیره نگاه می‌کند.
کی-وو: مملو از سمبولیسم. با دیدگاه قوی.
یئون-کیو: درست! قوی. می‌دونستم متوجه این مسئله می‌شین، آقای کوبن.

کی-وو چند قدم عقب می‌رود و با چهره‌های جدی نقاشی‌ها را تحسین می‌کند.
کی-وو: حالا فهمیدم. تفسیری از یه شامپانزه است.
یئون-کیو: خودش رو نقاشی کرده.
 چه حرف ناشایانه‌ای. صدای جیرجیر ک‌ها از باغ شنیده می‌شود. در پس‌زمینه، دا-سونگ و مون-گونگ هم چنان با هم در حال جنگ هستند.
کی-وو: البته. ما آدم‌بزرگ‌ها خسته‌تر از اونیم که نوابغ واقعی رو درک کنیم.

۱۶. خارجی - خانه مجلل - باغ - غروب

یئون-کیو: دلیلش باید همین باشه. بیشتر از ۱۰ تا معلم هنر اومدن و هیچ‌کدومشون یه ماه بیشتر دوام نیاوردن. البته سروکله زدن با دا-سونگ کار سخته.
 کی-وو سرش را تکان می‌دهد. یئون-کیو که سگ را بغل کرده، کی-وو را تا بیرون همراهی می‌کند. دروازه باز می‌شود. کی-وو در حال خروج، مکث می‌کند.
کی-وو: در واقع، خانم پارک ...
یئون-کیو: بله؟
کی-وو: الان یکی به ذهنم رسید. اسمش.
 از نمای نقطه‌نظر یئون-کیو، کی-وو را از پشت می‌بینیم که ظاهراً تلاش می‌کند یادش بیاید.

کی-وو: دختره اسمش چی بود... همون که یه برند جواهرات زد؟

یئون-کیو: جسیکا؟

کی-وو: درست! جسیکا. دختر عموی من تو مدرسه یه دوست داره اسمش جسیکاست. اسم کره‌ایش رونمی‌دونم. فارغ‌التحصیل رشته هنرهای کاربردی از دانشگاه ایلینوییه و تازه برگشته گره.

یئون-کیو: آه، دانشگاه ایلینوی. خب منظور تون چیه؟

کی-وو: کلاس‌های خصوصی هم داره و معروفه که هنرو به شیوه خیلی خاصی تدریس می‌کنه. از اون مهم‌تر می‌دونه چه جور ی باید با بچه‌ها تا کنه.

یئون-کیو (توجهش جلب شده): واقعا؟

کی-وو: تو محافل آموزش خصوصی برای خودش اسم و رسمی داره. سبک کاریش یه کم نامعموله، باین حال خیلی از شاگردهاش از مدارس هنر سر درمیان.

یئون-کیو: شگفت‌انگیزه، خیلی کنجکاو شدم.

کی-وو: می‌خواین ببینیدش؟ سرش خیلی شلوغه، برای همین مطمئن نیستم بنونم ازش وقت بگیرم.

۱۷. داخلی - آرایشگاه - روز

کی-جانگ: جسیکا؟ (می‌خندد) حالا چرا جسیکا؟ خیلی ضایع است.
 کی-جانگ در آرایشگاه محله موهایش را کوتاه می‌کند. کی-وو روی کاناپه پشت سر او نشسته و بستنی یخی می‌خورد.
کی-وو: به‌رحال بد نیست. خانم خوبیه. جوونه. خیلی باهوش نیست. پولش خوبه و از همه مهم‌تر آدم معتقدیه.
چانگ-سوک: مذهبیه؟



لبه‌ایش را غنچه می‌کند.
دا-هی: فقط می‌خوام بگم.
کی-وو: خوبه. خیلی خوب دا-سونگ رو توصیف کردی. حالا بیا از این حرف‌ها یه پاراگراف به انگلیسی بنویسیم. باید حداقل دو بار از کلمه «وانمود» استفاده کنی.

کی-وو، این معلم خصوصی حرفه‌ای، با مهارت بحث را به سمت درس می‌برد. دا-هی هم چنان چیزی در ذهن دارد. خودکارش را روی میز می‌گذارد.
دا-هی: می‌شه ازت یه چیزی بپرسم؟
کی-وو: دیگه چی؟
دا-هی: معلمی که پایین پله‌هاست. خانم جسیکا. واقعاً دوست دختر عموته؟
کی-وو: غافل گیر می‌شود. با یک لبخند می‌کوشد این غافل‌گیری را پنهان کند.
کی-وو: متوجه منظورت نمی‌شم.
دا-هی: دوست دخترته، نه؟

خیال کی-وو راحت می‌شود. می‌خندد. به دا-هی نگاه می‌کند که نگران و جدی است. دختر نازی است.
کی-وو: بی‌خیال. من همین امروز دیدمش.
دا-هی (رنجیده): خیلی خوشگله. یعنی حتی کنجکاو نشدی؟
کی-وو: آره خوشگله. حتی می‌شه گفت خیلی خوشگله.
دا-هی: می‌دونستم. کنجکاو شدی.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

دا-هی: دوست دخترته، نه؟
کی-وو: بی‌خیال. من همین امروز دیدمش.
دا-هی (رنجیده): خیلی خوشگله. یعنی حتی کنجکاو نشدی؟
کی-وو: آره خوشگله. حتی می‌شه گفت خیلی خوشگله.
دا-هی: می‌دونستم. کنجکاو شدی.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

کی-وو: بی‌خیال. من همین امروز دیدمش.
دا-هی (رنجیده): خیلی خوشگله. یعنی حتی کنجکاو نشدی؟
کی-وو: آره خوشگله. حتی می‌شه گفت خیلی خوشگله.
دا-هی: می‌دونستم. کنجکاو شدی.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

کی-وو: اگر امتیاز تو ۱۰ باشه، شاید بشه به اون شش داد. شش یا پنج یک حرف مفت، اما دا-هی لبخند می‌زند. خوشش آمده است. ناگهان میج دست کی-وو را می‌گیرد و زیر میز می‌برد. به آرامی انگشت خود را فشار می‌دهد و ضربان کی-وو را حس می‌کند. یک حرکت غیرمنتظره و جسورانه از سمت دا-هی. کی-وو به آرامی به دا-هی خیره نگاه می‌کند. آن‌ها آهسته به هم نزدیک می‌شوند. از بیرون صدای پای می‌آید.
کی-وو (ادامه می‌دهد): برگردیم سر درس.
دا-هی: باشه.

۲۳. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - شب

تیپ تاک، تیپ تاک.
یئون-کیو: مون-گوانگ با بی میلی آجیل می‌خورند و در آشپزخانه وقت می‌گذرانند. سنگ صورت یئون-کیو را لیس می‌زند، که مملو از رنج، نگرانی و کنجکاو است. مون-گوانگ متوجه وضعیت یئون-کیو هست.

مون-گوانگ: می‌خواه براتون آب آلو بیمار؟ می‌تونم کمی عسل بهش اضافه کنم. کمک می‌کنه آروم بشین.
یئون-کیو: چی؟ آره. حتماً.
مون-گوانگ: از راه‌پله‌ای باریک پایین می‌رود.

یئون-کیو: مون-گوانگ با بی میلی آجیل می‌خورند و در آشپزخانه وقت می‌گذرانند. سنگ صورت یئون-کیو را لیس می‌زند، که مملو از رنج، نگرانی و کنجکاو است. مون-گوانگ متوجه وضعیت یئون-کیو هست.

یئون-کیو: مون-گوانگ با بی میلی آجیل می‌خورند و در آشپزخانه وقت می‌گذرانند. سنگ صورت یئون-کیو را لیس می‌زند، که مملو از رنج، نگرانی و کنجکاو است. مون-گوانگ متوجه وضعیت یئون-کیو هست.

یئون-کیو: مون-گوانگ با بی میلی آجیل می‌خورند و در آشپزخانه وقت می‌گذرانند. سنگ صورت یئون-کیو را لیس می‌زند، که مملو از رنج، نگرانی و کنجکاو است. مون-گوانگ متوجه وضعیت یئون-کیو هست.

یئون-کیو: مون-گوانگ با بی میلی آجیل می‌خورند و در آشپزخانه وقت می‌گذرانند. سنگ صورت یئون-کیو را لیس می‌زند، که مملو از رنج، نگرانی و کنجکاو است. مون-گوانگ متوجه وضعیت یئون-کیو هست.

یئون-کیو: مون-گوانگ با بی میلی آجیل می‌خورند و در آشپزخانه وقت می‌گذرانند. سنگ صورت یئون-کیو را لیس می‌زند، که مملو از رنج، نگرانی و کنجکاو است. مون-گوانگ متوجه وضعیت یئون-کیو هست.

۲۴. داخلی - انبار زیرزمین

مملو از انواع و اقسام مواد غذایی، نوشیدنی‌ها و دیگر چیزهای مورد نیاز خانه. گوشه‌ای از انبار، یک کابینت پر از ظرف‌های شیشه‌ای است؛ عصاره‌های آلو، نارنگی و انجیر.

مون-گوانگ بطری آلو را برمی‌دارد و در آن را که خیلی سفت بسته شده، باز می‌کند. یئون-کیو با سرعت از پله‌ها پایین می‌آید.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): یه فکری کردم! بیا یه کار کنیم!
مون-گوانگ: چی کار؟

یئون-کیو: دو تا لیوان آب آلو ببر اتاق دا-سونگ. تو که مادرش نیستی، می‌تونی بری تو. لیوان‌ها رو بده و بیا بیرون.

مون-گوانگ: درست می‌گین. تند ی نگاه می‌کنم و بهتون می‌گم دارن چی کار می‌کنن.

یئون-کیو: لعنتی. چرا زودتر به فکرم نرسید؟

چند لحظه بعد.

مون-گوانگ و یئون-کیو هر یک با یک لیوان آب آلو با عجله از پله‌ها بالا می‌آیند. جا می‌خورند.

کی-جانگ و دا-سونگ در آشپزخانه منتظر هستند. درس تمام شده است. یئون-کیو می‌کوشد غافل‌گیر شدن خود را پنهان کند.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): شما... کارتون تموم شد؟

کی-جانگ یکی از نقاشی‌های دا-سونگ دستش است. دا-سونگ مؤدبانه پشت سر او ایستاده است.

کی-جانگ: خانم پارک، می‌شه لطفاً بشینین؟

یئون-کیو (مضطرب): حتماً.

کی-جانگ: دا-سونگ، تو برو بالا.

یئون-کیو و مون-گوانگ هاج‌وواج می‌بینند که...

دا-سونگ با حرف‌شنوی تعظیم می‌کند و به طرف پله‌ها می‌رود. «چی؟!»

کی-جانگ نقاشی دا-سونگ را به یئون-کیو می‌دهد.

کی-جانگ (ادامه می‌دهد): دا-سونگ امروز این رو کشید.

یئون-کیو ترسیده است. نمی‌داند چه خبر است. کی-جانگ به مون-گوانگ اشاره می‌کند که از پشت شانه‌های یئون-کیو دزدکی به نقاشی خیره شده است.

کی-جانگ (ادامه می‌دهد): می‌خوام با شما تنهایی صحبت کنم.

یئون-کیو: اوه، ایشون.

کی-جانگ: می‌شه لطفاً چند لحظه ما رو تنها بذارین؟

صدای یئون-کیو در برابر برخورد بسیار سرد کی-جانگ به لرزه می‌افتد. مون-گوانگ به کی-جانگ خیره نگاه می‌کند و بعد می‌رود.

کی-جانگ: قبلاً اشاره کردم که من هنردرمانی هم تدریس می‌کنم.

یئون-کیو: بله، یادمه.

کی-جانگ (با اشاره به نقاشی): وقتی دا-سونگ کلاس اول بود، اتفاقی براش افتاد؟

یئون-کیو ناگهان فریاد می‌زند، «وای!» به سرعت دستش را روی دهانش می‌گذارد. دست‌هایش شروع به لرزیدن می‌کند.

کی-جانگ (ادامه می‌دهد): حس می‌کنم باید با احتیاط این مسئله رو مطرح کنم... به هر حال روز اوله... اما باید بدونم چه اتفاقی برای دا-سونگ افتاد تا واقعاً درکش کنم.

یئون-کیو: وقتی کلاس اول بود... (گریه‌کنان) معذرت می‌خوام. نمی‌دونم می‌تونم الان درباره‌ش صحبت کنم؟

کی-جانگ: مشکلی نیست. می‌تونیم بعداً صحبت کنیم.

کی-جانگ انگشت خود را روی نقاشی می‌گذارد.

کی-جانگ (ادامه می‌دهد): این‌جا، این بخش پایین رو در روان‌شناسی می‌گن «منطقه اسکیزوفرنی». سرخ‌هایی درباره موقعیت ذهنی کودک

می‌ده، این شکل خاص رو این‌جا می‌بینین؟

یئون-کیو: بله، بله، می‌بینم.

یئون-کیو ناگهان سرش را از روی نقاشی بلند می‌کند و به نقاشی بزرگ قاب‌شده روی دیوار خیره نگاه می‌کند.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): خدای من! تو اون نقاشی هم هست! دقیقاً همون‌جا!

کی-جانگ برمی‌گردد و به نقاشی روی دیوار نگاه می‌کند.

کی-جانگ: بله، همون نقطه، همون الگو.

یئون-کیو مشتاقانه سرش را تکان می‌دهد. بیشتر گریه می‌کند. حس خیلی بدی دارد.

یئون-کیو: هر روز این تصویرو می‌بینم. هر وقت غذا می‌خورم. (هق‌هق می‌کند) هیچ ذهنیتی نداشتم.

کی-جانگ: نیازی نیست خودتون رو سرزنش کنین. این نقاشی‌ها احساسات دا-سونگ رو ثبت می‌کنن. جعبه سیاه روحش رو، می‌خوام قفل این جعبه رو باز کنم، اما به زمان نیاز دارم.

یئون-کیو: البته. لطفاً هر چقدر می‌خواین، وقت بذارین. من می‌تونم صبر کنم.

کی-جانگ (آرام): پیشنهادم چهار جلسه دو ساعتی در هفته است؛ دوشنبه، سه‌شنبه، پنج‌شنبه و جمعه. این متفاوت با جلسه‌های خصوصی معموله. این کار هنردرمانیه. برای همین نیاز دارم موازنه رو برقرار کنم.

یئون-کیو: البته، درک می‌کنم.

کی-جانگ به نقش‌آفرینی خود در قالب جسیکا، یک معلم هنر و روان‌درمان‌گر که دوره‌های متفاوت دیده، ادامه می‌دهد تا...

صدای توقف یک ماشین در گاراژ را می‌شنویم. چند لحظه بعد، دوتنگ-ایک پارک، ۴۵ ساله، شوهر یئون-کیو و پدر دا-سونگ، از پله‌های جلوی در ورودی پدیدار می‌شود. هم‌زمان با بالا آمدن دوتنگ-ایک از پله‌های ورودی اصلی، چراغ‌های سقفی سنسوردار روشن می‌شود. یون، ۳۱ ساله، راننده، وسایل دوتنگ-ایک را می‌آورد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): اوه.

یئون-کیو اشک‌هایش را پاک می‌کند.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): دوتنگ-ایک، با خانم جسیکا آشنا شو، معلم هنر جدید دا-سونگ. از امروز کارشون رو شروع کردن. (به جسیکا، به انگلیسی) جسیکا، ایشون دوتنگ-ایک هستن.

کی-جانگ (کوتاه و مختصر): سلام.

دوتنگ-ایک به نظر خسته می‌آید، اما حتی خستگی هم چیزی از ابهت و خون‌سردی او به عنوان یک مدیرعامل بلندپرواز کم نکرده است.

دوتنگ-ایک: ممنونم که به دا-سونگ کمک می‌کنین. (به یئون-کیو) امروز دیگه کاری ندارن؟

یئون-کیو: نه. تازه تموم شد.

دوتنگ-ایک (به یون): ببخشین یون، امشب سرت شلوغه؟ امکانش هست خانم جسیکا رو برسونی خونه‌شون؟ نمی‌خوام این موقع شب تنها از تپه پایین برن.

۲۵. داخلی - ماشین دوتنگ-ایک - در حال حرکت - شب

کی-جانگ به‌آرامی عقب ماشین نشسته است. روی صندلی عقب مرسدس بنز شیک کاملاً عادی به نظر می‌رسد. یون از آینه جلو یواشکی به کی-جانگ نگاه می‌کند.

یون: خونه شما کجاست، خانم جسیکا؟ شاید بتونم ببرمتون.

کی-جانگ: مشکلی نیست. فقط من رو ببرین ایستگاه هیپوا. خیلی ممنونم.

برخورد سرد کی-جانگ به جای این که یون را پس بزند، او را کنجکاو می‌کند.

یون: دور هم باشه، مهم نیست. امروز دیگه کاری ندارم.

کی-جانگ: هیپوا پیاده می‌شم.

یون بیرون را نگاه می‌کند.

یون: انگار می‌خواد بارون بیاد. شرط می‌بندم ماشین در مقایسه با مترو راه بهتری برای برگشتن به خونه است.

کی-جانگ (اجازه نمی‌دهد یون ادامه بدهد): نه. دوست‌پسرم میاد ایستگاه دنبالم.

یون: که این‌طور.

لبخند از چهره یون نقش می‌بندد. به‌آرامی رو به فرمان برمی‌گردد. کی-جانگ از پشت سر یون به او خیره نگاه می‌کند، در فکر فرو می‌رود. بعد.

یئون-کیو: شاید انحراف جنسی دارد، نه؟ این قدر که بخواد این کارو توی ماشین ریسیش انجام بده.

یئون-کیو می‌ببند دونگ-ایک خیلی ناراحت است.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): متأسفم، عزیزم. اصلاً فکرش رو نمی‌کردم این قدر منحرف باشه.

دونگ-ایک: برام مهم نیست ... به خودش مربوطه. درک می‌کنم. جوونه، اما چرا باید تو ماشین من این کارو بکنه؟ و چرا روی صندلی عقب؟ من اون جا می‌شینم. می‌خواد قلمروش رو علامت‌گذاری کنه؟ حروم‌زاده، حد خودش رو ندونست.

یئون-کیو نمی‌داند چه کار کند. خیلی کم پیش می‌آید شوهرش این قدر ناراحت شود. دونگ-ایک آرام می‌شود و به لباس نگاه می‌کند.

دونگ-ایک (ادامه می‌دهد، آرام): می‌دونی چی عجیب‌تره؟

یئون-کیو (مضطرب): چی؟

دونگ-ایک: نمی‌بینی؟ فکر کن.

ذهن یئون-کیو به هم ریخته است.

دونگ-ایک (ادامه می‌دهد): این غیرعادی نیست که یه نفر چند تا مو، شاید یه گوشواره جا بذاره، اما چطور می‌شه لباست رو یادت بره؟

یئون-کیو: درستنه. نمی‌شه که ...

دونگ-ایک: دقیقاً. بیشتر نگران کسی‌ام که باهاشه. موقعیت ذهنیش. می‌دونی منظورم چیه؟

دونگ-ایک دوروبرش را نگاه می‌کند و چیزی را در گوش یئون-کیو زمزمه می‌کند.

یئون-کیو: نه‌هههه... (رنگش می‌پرد) مثل تمام‌ماتمین؟ کوکابین؟

دونگ-ایک: هیسس!

یئون-کیو: حالا باید چی کار کنیم؟ اگر تو ماشینت پودر سفید پیدا کنن، نابود می‌شیم!

دونگ-ایک: آروم باش عزیزم. آروم. نمی‌خوایم قضیه رو خیلی بزرگ کنیم. هنوز نه. تا الان فقط یه سوءظنه. یه سوءظن به‌جا.

درحالی‌که خانواده پارک هم‌چنان نگران لباس زنانه هستند، دوربین بالا می‌رود تا نشان بدهد...

کی-جانگ با کیفیت روی پله‌ها ایستاده است، به مکالمه گوش می‌دهد.

دونگ-ایک (ادامه می‌دهد): چیزی مثل این رو حتی نمی‌تونیم به پلیس گزارش بدیم. مضحک هم هست که من خودم ازش پرس‌وجو کنم. چی باید بگم؟ «یان، تو ماشین من رابطه برقرار می‌کنی؟» (بعد) برای همین دارم فکر می‌کنم.

یئون-کیو: بله، عزیزم.

دونگ-ایک: تو باید این مشکل رو حل کنی. یه دلیل بی‌خطر و ملایم پیدا کن و یون رو آروم ردش کن بره. اصلاً هم حرفی از لباس یا رابطه زن.

یئون-کیو: می‌فهمم. نمی‌خوایم کلاغ‌های محل خبر ببرن که راننده خانواده پارک تو ماشین رئیس رابطه داشته.

دونگ-ایک: دقیقاً. وگرنه اسم ما تا ابد با رفتار چندش‌آور اون گره می‌خوره.

یئون-کیو سرش را تکان می‌دهد، بعد فکر می‌کند.

یئون-کیو: فکر نمی‌کنی یون ممکنه آن‌لاین کاری بکنه، ها؟ مثلاً انتقام تویبتری بگیره؟ می‌تونه به همه دنیا بگه مدیرعامل معروف شرکت فناوری، ناعادلانه اخراجش کرده.

دونگ-ایک: بهش حق سنوات می‌دیم. این قدر که دهنش بسته شه. فقط وقتی داری ردش می‌کنی، حرف‌ها رو با دقت انتخاب کن. بعد

دیگه مشکلی نداریم.

بعد کی-جانگ از پله‌ها شروع به پایین آمدن می‌کند. محکم قدم برمی‌دارد تا خانواده پارک بشنوند. یئون-کیو تند از روی صندلی خود بلند می‌شود. دونگ-ایک به سرعت لباس را قاچم می‌کند و ناشیانه لیخند می‌زند.

یئون-کیو (با لیخند): کارتون تموم شد؟ دا-سونگ امروز چطور بود؟

۲۶. داخلی - بوفه رستوران - روز

کی-جانگ: اون موقع که راننده شخصی بودی، مرسدس هم می‌روندی؟

کی-تائک: وقتی راننده خصوصی بودم، نه، اما وقتی پیش خدمت هتل بودم، چرا.

کی-جانگ: تو کی پیش خدمت هتل بودی؟

چانگ-سوک: بعد از رستوران مرغ سوخاری و قبل از مغازه کیک کاستلا تایوانی. درستنه؟

کی-تائک: نه. بعد از این که مغازه کاستلا ورشکست شد.

کی-تائک و خانواده درحالی‌که در صف، از جلوی بوفه رد می‌شوند، روی بشقاب‌های خود که همین حالا هم مثل کوه شده است، غذا می‌چپانند. آن‌ها در یک رستوران بزرگ هستند که مشتریان آن را راننده‌های اتوبوس و تاکسی تشکیل می‌دهند. کی-وو حواسش هست کسی نشود.

کی-وو: الان فاز سه رو شروع کردیم؟

کی-جانگ: یه تله کوچولو تو مرسدس گذاشتم. باید ببینیم گیر می‌افته؟

کی-وو: پس شروع شد. (اطراف را نگاه می‌کند) پدر، شگفت‌انگیزه، نه؟ اتفاقاً الان داریم تو یه بوفه مخصوص راننده‌ها غذا می‌خوریم. چه نمادین!

کی-تائک متوجه منظور کی-وو نمی‌شود، اما به‌هر حال لیخند می‌زند.

کی-تائک: این جا شگفت‌انگیزه! شما هر چقدر دلتون بخواد، می‌خورین!

چانگ-سوک: تو حتی بابتش پول نمی‌دی، مفت‌خور بزرگ. اون‌ها می‌دن.

کی-تائک هم‌چنان خوشحال است. دیگر در مقابل توهین‌های چانگ-سوک ایمن شده است.

کی-تائک: بیا.

کمی از گوشتش را در بشقاب کی-وو می‌گذارد.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): بخور، پسر.

کی-وو: ممنون، پدر! (به کی-جانگ): راستی، دیروز به خانم پارک چی گفتی؟

کی-جانگ: چطور؟

کی-وو: رو هوا سیر می‌کرد. می‌گفت خدا تو رو فرستاده. یه معجزه آشکار از بهشت.

کی-جانگ (می‌خندد): فقط «هنردرمانی» رو تو گوگل سرچ زدم و یه کم بهش شاخ و برگ دادم. اون هم فقط کف کرده بود. مثل یه بچه شروع کرد به گریه کردن. باورم نمی‌شد این قدر هالو باشه.

۲۷. داخلی - ماشین دونگ-ایک - در حال حرکت - شب

دونگ-ایک در صندلی عقب یک‌سری سند و مدرک را بررسی می‌کند. یکی از برگه‌ها از دستش می‌افتد. خم می‌شود آن را از زیر پا بردارد. زیر ماشین را می‌گردد. زیر صندلی کنار راننده یک چیز سفید نامشخص می‌بیند. آن را برمی‌دارد. یک لباس زنانه است. لباس کی-جانگ. دونگ-ایک چندشش می‌شود. از پشت سر یون به او چشم می‌دوزد. لباس را در جیب خود می‌گذارد.

۲۸. داخلی - خانه مجلل - ورودی - شب

دونگ-ایک دوان دوان از پله‌های گاراژ بالا می‌آید. از زیر چراغ‌های سقفی سنسوردار رد می‌شود. چراغ‌ها با عبور او روشن می‌شوند. دونگ-ایک با قدم‌های محکم به طرف آشپزخانه می‌رود.

یئون-کیو: چی شده؟ اتفاقی افتاده؟

دونگ-ایک دوروبر را نگاه می‌کند تا مطمئن شود بچه‌ها در آن اطراف نیستند.

دونگ-ایک: قضیه یونه. حروم‌زاده. این رو زیر صندلی ماشین پیدا کردم.

او لباس زنانه را از جیبش درمی‌آورد. یئون-کیو به نفس‌نفس می‌افتد. شوکه شده است. شاید بیش از حد لازم عصبانی شده است.

دونگ-ایک (ادامه می‌دهد): تو پول خوبی بهش می‌دی، نمی‌دی؟

یعنی پول نداره بره به هتل؟ دلیلی داره بخواد پولش رو جمع کنه؟

۲۹. خارجی - خانه مجلل - باغ - شب

یئون-کیو و کی-جانگ به طرف دروازه می‌روند. یئون-کیو به کی-جانگ نزدیک می‌شود، دوستانه‌تر از معمول رفتار می‌کند.

یئون-کیو: خانم جسیکا، می‌خواستم ازتون بپرسم اون شب که یون شما رو رسوند خونه...

کی-جانگ: بله؟

یئون-کیو: ممکنه کمی عجیب باشه، اما... اون شب اتفاقی افتاد؟

کی-جانگ: نه. مستقیم رفتم خونه.

یئون-کیو: خوب، خوب. (خیالش راحت شده) خوبه.

کی-جانگ: مرد خوبیه. ازش خواستم من رو ایستگاه هیپوها پیاده کنه، اما دائم اصرار کرد من رو برسونه خونه.

یئون-کیو (صدایش را بلند می‌کند): پس حروم‌زاده اومد خونه‌تون؟ اون هم شب؟ می‌دونه کجا زندگی می‌کنین؟

کی-جانگ: نه. من هیپوها پیاده شدم.

یئون-کیو (آه می‌کشد): خدایا شکر. کار درستی کردین. (به انگلیسی) خوبه، جسیکا.

کی-جانگ: اتفاقی براش افتاد؟

یئون-کیو دروازه را باز می‌کند.

یئون-کیو: اون، خوب... دیگه برای ما کار نمی‌کنه. یه چیزی شد. نیازی نیست جزئیاتش رو بدونین.

کی-جانگ: چه بد. آدم خوبی به نظر می‌رسید.

یئون-کیو: شما خیلی بارزشین، خانم جسیکا. خیلی معصوم. هنوز خیلی چیزها هست که باید تو این دنیا یاد بگیرین.

کی-جانگ در همان حال که از پله‌ها پایین می‌رود، جلوی خنده‌اش را می‌گیرد. از دور مون-گوانگ را می‌بیند که با سه سگ خانواده پارک پیاده به خانه برمی‌گردد. یئون-کیو برای آن‌ها دست تکان می‌دهد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد، آه می‌کشد): ما هم قبلاً ازش خوشمون می‌اومد. هیجان‌زده بودیم که یه راننده جوان و آراسته داریم.

کی-جانگ: فکر می‌کردم بیشتر مردم راننده‌های مسن‌تر و ترجیح می‌دن.

یئون-کیو: بله، درسته. راننده‌های مسن‌تر عموماً با احتیاط بیشتر رانندگی می‌کنن. آگاه‌تر هستن.

کی-جانگ: عمومی من یه راننده با این ویژگی‌ها داشت. آقای کیم. واقعاً آقا بود. یه مرد خیلی مهربون. مثل عمومی خودمون به حرف‌هاش گوش می‌کردیم.

یئون-کیو: واقعاً؟

کی-جانگ: بله. آدم خیلی گرم و خوش‌قلبی بود. متأسفانه عمومی من به شیکاگو منتقل شد و مجبور شد آقای کیم رو بفرسته بره. نمی‌دونم این روزها چی کار می‌کنه.

یئون-کیو: این آدم خیلی توجهم رو جلب کرده، خانم جسیکا. فکر می‌کنین می‌تونم ببینمش؟ همین‌طور که می‌بینین، هر روز برای من سخت‌تر و سخت‌تر می‌شه که به آدم‌ها اعتماد کنم. دیگه هیچکی رو استخدام نمی‌کنم، مگر آدم‌هایی که کاملاً و قطعاً بهشون اعتماد دارم، اون رو معرفی کرده باشن. جسم می‌گه از اون‌جا که شما با این آدم بزرگ شدین و خوب می‌شناسینش، یه گزینۀ خیلی خوب می‌تونه برای ما باشه.

مون-گوانگ نزدیک می‌شود و مکالمه آن‌ها را می‌شنود. کنجکاو شده است. سگ‌ها دوشان را تکان می‌دهند و دور یئون-کیو جمع می‌شوند.

کی-جانگ: می‌خوانین ببینینش؟ (به انگلیسی) جدی می‌گین؟

یئون-کیو (به انگلیسی): خیلی هم جدی‌ام. (به کره‌ای) فکر می‌کنم این بهترین راه برای استخدام آدم‌هاست. از طریق آدم‌هایی که بهشون اعتماد دارم. مثل یه... حطور بگم، می‌شه گفت...

یئون-کیو با دستش یک ژست خاص می‌گیرد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): «کمربند اعتماد».

در همان حال که موسیقی زمینه با عنوان «کمربند اعتماد» پخش می‌شود، تصویر قطع می‌شود به درون...

۳۰. داخلی - مرسدس

کی-تائک روی صندلی راننده نشسته است. نمی‌دانیم ماشین چه کسی است یا کجا هستیم. سعی می‌کند کمربند ماشین را ببندد. دکمه‌های مختلف روی پنل را می‌زند. کی-وو در صندلی عقب است. به پدرش می‌گوید این کار و آن کار را بکن. وقتی چند نفر نزدیک می‌شوند، هر دو از ماشین پیاده می‌شوند و به طرف یک ماشین دیگر می‌روند. مشخص می‌شود که...

ما در یک نمایندگی مرسدس در وسط گانگنام هستیم. کی-تائک و کی-وو هم چنان به تحقیق درباره ماشین‌های بنز مدل بالا ادامه می‌دهند و از این اوقات پدر و پسر ی بیشترین بهره را می‌برند.

۳۱. داخلی - شرکت دونگ-ایک - دفتر مدیرعامل - روز

یک دفتر مشرف به آسمان خراش‌های سربه‌فلک کشیده سنول. دونگ-ایک با سرپرستان بخش‌های مختلف شرکت خود جلسه گذاشته است. ناگهان سرش را بلند می‌کند و از پشت دیوار شیشه‌ای دفتر می‌بیند که...

کی-تائک روی یک صندلی نشسته است و صبورانه منتظر است دونگ-ایک را ببیند.

دونگ-ایک (بی‌صدا و با حرکت لب‌ها): ببخشین. چند لحظه دیگه میام پیشتون.

کی-تائک: نگران نباشین، آقا. (بی‌صدا و با حرکت لب‌ها) راحت باشین.

۳۲. داخلی - ماشین دونگ-ایک - در حال حرکت - نزدیک غروب

دونگ-ایک: این یه امتحان یا چیزی شبیهش نیست، برای همین اضطراب نداشته باشین. فقط می‌خواستم از دفتر بیرون بزنم. داشتم می‌مردم.

کی-تائک پشت فرمان است. در زمینه، موسیقی «کمربند اعتماد» هم چنان پخش می‌شود.

کی-تائک: می‌فهمم. کل روز آدم‌ها دوروبر شما. مطمئنم در ماشین دنبال کمی آرامش هستین.

کی-تائک ردياب ماشین را خاموش می‌کند.

دونگ-ایک: ممنونم. حتماً شهر و خوب می‌شناسین.

کی-تائک: همه بزرگراه‌ها، خیابون‌ها و کوچه‌ها، وقتی یه کار و ۳۰ سال انجام بدین، کاملاً براتون عادی می‌شه.

دونگ-ایک: آدم‌هایی رو که کل زندگی‌شون یه کار انجام می‌دن، تحسین می‌کنم.

کی-تائک: واقعاً حرفه ساده‌ایه، اما من به این کار افتخار می‌کنم. هر روز صبح، به یه سفر می‌رم. با یه پدر، یه مدیرعامل، یا فقط یه مرد تنها که از زندگی عبور می‌کنه. یه جور همراهیه.

دونگ-ایک: آه.

کی-تائک: تو ۳۰ سال گذشته این‌طور از حرف‌ها لذت بردم. زمان چه زود می‌گذره.

حرف‌های دهن‌پرکنی است، اما با بیان فروتنانه و هرچند الکن کی-تائک، یه جورهایی از ته دل به نظر می‌رسد. در زمینه، موسیقی به اوج می‌رسد.

کی-تائک فرمان را می‌چرخاند و آرام به سمت چپ می‌پیچد.

دونگ-ایک: چه گردش به چپ ظریفی. می‌تونم حس کنم که خیلی باتجربه‌هستین.

۳۳. داخلی - خانه مجلل - پله‌ها - شب

موسیقی ادامه دارد.

صحنه‌ای با حرکت آهسته از کی-جانگ که موقرانه و موزون از پله‌ها پایین می‌آید. مون-گوانگ را می‌بیند که پشت میز ناهارخوری خوابش برده است. کمی خرخر می‌کند.

سگ‌ها دور پاهایش می‌چرخند. کی-جانگ مدتی طولانی به او خیره نگاه می‌کند. درحالی‌که از کنار میز ناهارخوری رد می‌شود، محکم با دست به دیوار می‌زند. مون-



کی-وو: خب چرا نمی گی برات هلو بیارن؟

دا-هی با اکراه به بشقاب میوه که مون-گوانگ آورده است، نگاه می کند. با چنگال یک برش سیب برمی دارد و از روی محبت در دهان کی-وو می گذارد.
دا-هی (رنجیده): ما نمی تونیم هلو بخوریم. تو خونه ما به میوه ممنوعه است.

۳۷. داخلی - مغازه محله - روز

کی-جانگ یک هلو از بخش میوه ها برمی دارد. آن را در نور خورشید می گیرد و با دقت پرز نرم پوست آن را بررسی می کند.
کی-وو (صدای روی تصویر): خدمتکار به هلو آلرژی شدید داره. حتی نمی تونه به هلو نزدیک بشه. سرخ می شه و نفسش بند میاد. کاملاً دچار حمله آسمی می شه. این حساسیت همه جور بلایی سرش میاره، فقط نمی گشتش.

۳۸. داخلی - نیم طبقه زیرین ساختمان - آشپزخانه - روز

کی-وو با یک تیغ ریش تراشی تیز، خیلی دقیق، پرز روی هلو را می تراشد. پرز را داخل در شفاف یک خودکار می ریزد. در زمینه، یک قطعه موسیقی نگران کننده و اعصاب خردکن شنیده می شود.

۳۹. خارجی - خانه مجلل - باغ - نزدیک غروب

کی-وو بعد از یک کلاس دیگر، از خانه خارج می شود. به مون-گوانگ تعظیم می کند، که در حیاط به سگ ها رسیدگی می کند. کی-وو وقتی از کنار مون-گوانگ رد می شود، خودکار خود را درمی آورد. در خودکار را باز می کند و به آرامی پرز هلو را روی شانه او می ریزد.

۴۰. خارجی - خانه مجلل - مسیر - شب

کی-وو تازه از دروازه خارج شده که از داخل خانه مجلل، صدای سرفه های شدید می شنود. مون-گوانگ است. کی-وو آسوده خاطر از تپه پایین می رود. صدای سرفه در کل محله طنین انداز شده است. این صدا با موسیقی روی تصویر ناسازگار است.

۴۱. داخلی - بیمارستان - راهرو - روز

مون-گوانگ روی نیمکت نشسته و تلفنی صحبت می کند. هنوز لکه های

گوانگ وحشت زده از خواب روزانه می پرد. جوری رفتار می کند که انگار خواب نبوده است.

کی-جانگ (صدای روی تصویر): اون به روباه پیره. جوری رفتار می کنه که انگار خواهر خانم پارک.

۳۴. داخلی - خانه مجلل - اتاق دا-هی - شب

مون-گوانگ یک بشقاب میوه برای کی-وو و دا-هی می آورد. درحالی که مون-گوانگ از اتاق خارج می شود، کی-وو با دقت به او نگاه می کند.

کی-وو (صدای روی تصویر): اون بیشتر از هر کس دیگه ای تو این خونه بوده. طولانی تر از خانواده پارک. برای مالک قبلی هم کار می کرده. به آرشیوکت به اسم نامگوتنگ هیانجا وقتی می خواست بره فرانسه، اون رو به خانواده پارک معرفی کرد. بهشون گفت حسابی حواسش به خونه و بقیه چیزها هست...

۳۵. داخلی - پیتزا تایم - روز

چانگ-سوک: پس با تغییر مالک ساختمون هم اون کار خودش رو حفظ کرد.

کی-وو (سرش را تکان می دهد): شغل مناسبه. معلومه حاضر نیست همین جوری از دستش بده.

کی-جانگ: اگر بخوایم دکش کنیم، قبلش باید به کارهایی کرد.

کی-وو: درسته. ما به برنامه لازم داریم.

چانگ-سوک، کی-وو و کی-جانگ گوشه میز نشسته اند. لوگوی بدریخت پیتزا تایم همه جا به چشم می خورد. صاحب پیتزافروشی (همان که در صحنه ۴ دیدیم) با اکراه یک پیتزا مخلوط سر میز می آورد. از این که مجبور است به این بازنده ها سرویس بدهد، متنفر است.
چانگ-سوک: هی، یه کم دیگه سس تند بیار.

صاحب پیتزافروشی ظرف سس تند را از روی یک میز دیگر برمی دارد و جلوی چانگ-سوک می اندازد. در همان حال که می رود، چانگ-سوک زیر لب می گوید: «پیتزاره».

کی-وو با دقت به سس تند نگاه می کند. آن را برمی دارد و دو قطره سس روی یه دستمال سفید می ریزد، انگار چیزی را امتحان می کند.
کی-وو: دا-هی به چیز بهم گفت.

۳۶. داخلی - خانه مجلل - اتاق دا-هی - شب

دا-هی: حالم از سیب به هم می خوره. من هلو می خوام.

قرمز روی صورتش است. نمی‌داند که...

کی-تائک چند متر آن طرف‌تر دارد به او نگاه می‌کند. کی-تائک تلفنش را درمی‌آورد و یک سلفی می‌گیرد، جوری که مون-گوانگ هم در پس‌زمینه عکس باشد.

مون-گوانگ (با تلفن): از همیشه بدتر بود. فکر کردم دارم می‌میرم. نه. بهت می‌گم اصلاً هلوبی در کار نبود. جدی می‌گم. دارم دیوونه می‌شم!

۴۲. داخلی - فروشگاه بزرگ - پارکینگ زیرزمین - روز

یئون-کیو با چند کیسه خرید از فروشگاه بزرگ بیرون می‌آید. کی-تائک در مرسدس منتظر است. در صندوق عقب را باز می‌کند و کیسه‌های یئون-کیو را می‌گذارد. کمی این پا و آن پا می‌کند. دودل است، اما بالاخره تلفنش را بیرون می‌آورد.

کی-تائک: خانم پارک، من، اوم، نمی‌دونستم ارزشش رو داره بگم، اما می‌خواستم مطمئن شم.

او عکس سلفی خود در بیمارستان را به یئون-کیو نشان می‌دهد.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): ایینی که پشت سر منه. این...

یئون-کیو: چی... هی، این مون-گوانگه!

کی-تائک: پس خودش. چه‌رهش خیلی تو خاطر من نبود. فقط چند بار که خونه شما اومدم، دیدمش.

یئون-کیو: این جاکجاست؟ بیمارستانه؟

کی-تائک: بله. اون روز برای معاینه پزشکی سالانه رفته بودم بیمارستان. داشتم برای خانمم یه سلفی می‌فرستادم که دیدم پشت سرمه.

یئون-کیو با دقت به عکس نگاه می‌کند.

یئون-کیو: انگار داره با تلفن صحبت می‌کنه.

کی-تائک: بله، ببین... منظوری نداشتم، اما خب حرف‌هاش رو شنیدم...

۴۳. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اتاق نشیمن - روز (بازگشت به گذشته)

کی-تائک (تته‌پته می‌کند): من، خب، نمی‌خواستم فال گوش وایسم، اما اتفاقی اون‌جا بودم و متأسفانه، خب، همه چی رو شنیدم.

کی-وو: صبر کن، همین‌جا دست نگه دار. بابا، داری اغراق می‌کنی. نگران‌کننده است. تئ صدات رو بیار پایین. این جوری معلومه داری نقش بازی می‌کنی.

کی-تائک بار دیگر «صحنه» را تمرین می‌کند، یک تکه کاغذ دستش است که دیالوگ‌هایش در آن نوشته شده است.

کی-وو (ادامه می‌دهد): حرکت!

۴۴. داخلی - مرسدس - در حال حرکت - روز

کی-تائک: واقعاً نمی‌خواستم. اون‌جا بودم و اتفاقی شنیدم.

یئون-کیو (توجهش جلب شده): چی شنیدین؟

کی-تائک از آینه جلو به یئون-کیو نگاه می‌کند. مردد است، بعد دهانش را باز می‌کند.

کی-تائک: نمی‌دونم باید بگم یا نه...

۴۵. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اتاق نشیمن - روز (بازگشت به گذشته)

کی-وو (نقش بازی می‌کند): شنیدم می‌گفت... دکترها گفتن سل داره!

۴۶. داخلی - مرسدس - در حال حرکت - روز

یئون-کیو (هاج‌وواج): سل؟ مطمئنین؟

کی-تائک: چی بود؟ «سل ربوی فعال». پشت تلفن گفت و خیلی هم نگران به نظر می‌رسید. انگار از دست خودش عصبانی باشه.

۴۷. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اتاق نشیمن - روز (بازگشت به گذشته)

کی-وو (با صدای زنانه): حتی نمی‌دونستم سل هنوز هست.

۴۸. داخلی - مرسدس - در حال حرکت - روز

یئون-کیو: حتی نمی‌دونستم سل هنوز هست.

کی-تائک: من هم نمی‌دونستم. یادمه خیلی سال پیش برای کریسمس، تمبرهای تزئینی می‌خریدیم. مدت‌ها فکر می‌کردم الان دیگه اون تمبرها نیستن، اما هنوز هستن. خانم پارک، شما باید تحقیق کنین. کره هنوز بیشترین نرخ ابتلا به سل رو بین او‌ای.سی.دی (کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی) داره.

یئون-کیو: باورم نمی‌شه. مون-گوانگ... (احساسی) چطور تونست این موضوع رو به من نگه؟ نمی‌تونم.

کی-تائک: مطمئن نبودم باید چیزی بگم، اما حس کردم شما باید بدونین. منظورم اینه، اون می‌خواد یه جور کارش رو ادامه بده، انگار همه چی عادیه، اما شما تو خونه‌تون بچه دارین. دا-سونگ فقط ۱۰ سالشه. و این زن، با بیماری سل، تو آشپزخونه است، غذا درست می‌کنه، به ظرف‌ها دست می‌زنه.

یئون-کیو: بسه دیگه!

یئون-کیو به ریشه می‌افتد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): خواهش می‌کنم! دیگه ادامه ندین!

۴۹. داخلی - خانه مجلل - اتاق دا-سونگ - نزدیک غروب

کلاس درس هنر ادامه دارد. کی-جانگ، دا-سونگ را روی پای خود نشانداده است. به نقاشی او نگاه می‌کند و هم‌زمان با گونه خود صورت دا-سونگ را لمس می‌کند. تلفن همراه کی-جانگ دینگ صدا می‌دهد. پیامی از طرف کی-تائک است. «زمان تقریبی ورود: سه دقیقه. آماده باش.»

۵۰. داخلی - خانه مجلل - پله‌ها - نزدیک غروب

موسیقی پرتعلیق در زمینه. کی-جانگ از پله‌ها پایین می‌آید. دستش را از جیبش بیرون می‌آورد. متوجه می‌شویم دستش پوشیده از پرز نرم هلو است. پرز در نور خورشید در حال غروب، برق می‌زند. کی-جانگ به طرف آشپزخانه می‌رود. در یخچال را باز می‌کند و یک بطری آب برمی‌دارد. مون-گوانگ جلو می‌آید و یک لیوان به او می‌دهد. کی-جانگ لیوان را می‌گیرد و بی‌آن‌که مون-گوانگ متوجه شود، پرز هلو را روی دست او می‌ریزد.

۵۱. داخلی - خانه مجلل - گاراژ - نزدیک غروب

اولین بار است که در گاراژ هستیم. کی-تائک با کیسه‌های خرید از پله‌ها بالا می‌آید. یئون-کیو جلوتر از او حرکت می‌کند که... از بالای پله‌ها صدای سرفه‌های شدید می‌شنود.

۵۲. داخلی - خانه مجلل - ورودی - غروب

یئون-کیو وحشت‌زده می‌بیند...

مون-گوانگ درحالی‌که جلو می‌آید تا به یئون-کیو و کی-تائک سلام کند، مثل یک سگ مریض سرفه می‌کند. مون-گوانگ تلاش می‌کند کیسه‌ها را از کی-تائک بگیرد، اما سرفه‌هایش طاقت‌فرسا می‌شود و می‌دود به طرف... آشپزخانه

مون-گوانگ می‌کوشد با یک دستمال جلوی سرفه خود را بگیرد. فایده‌ای ندارد. دستمال را در سطل آشغال می‌اندازد و به‌سرعت به دست‌شویی می‌رود. یئون-کیو وحشت کرده است. انگار جلوی چشم‌هایش ویروس ابولا پخش می‌شود. کی-تائک فقط ایستاده است، به‌آرامی به دستمال افتاده در سطل آشغال آشپزخانه خیره نگاه می‌کند.

۵۳. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اتاق نشیمن - غروب (بازگشت به گذشته)

کی-وو: هر وقت فرصت کردی... انجام بده، همون‌طور که تمرین کردیم.

پیاز داغش رو زیاد می‌کنه.

می‌ایستد و مدتی طولانی به دروازه که محکم بسته است، خیره نگاه می‌کند.

۵۹. داخلی - مردس - در حال حرکت - شب

بیرون باران می‌بارد.

دوئگ-ایک: آقای کیم، جایی رو می‌شناسین که بتونم کمی گوشت دنده

بخرم؟ خیلی دور نباشه.

کی-تائک: البته.

کی-تائک فرمان را می‌چرخاند و لاین عوض می‌کند.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): امشب بیرون شام می‌خورین؟

دوئگ-ایک: بله. بیهو هوس گوشت دنده آبدار کردم. برای این که الان تو خونه نمی‌تونم بخورم.

کی-تائک در بزرگراه هشت لاینی خیلی راحت دور کامل می‌زند و مسیر عوض می‌کند. قطره‌های باران به طور آریب به شیشه ماشین می‌خورد.

دوئگ-ایک (ادامه می‌دهد): خدمتکار ما بهترین گوشت دنده رو درست می‌کرد.

کی-تائک: منظور تون همون خانمیه که دبروز رفت؟

دوئگ-ایک: خیلی وقت بود با ما زندگی می‌کرد. نمی‌دونم چرا بیهو رفت. خانم پارک هم چیزی به من نگفت. منظورم اینه، خیلی‌ها دنبال کار خدمتکاری هستن، برای همین گمون کنم می‌تونیم خیلی زود یکی دیگه رو استخدام کنیم، اما واقعاً جای تأسف داره. خانم خیلی خوبی بود.

کی-تائک: که این‌طور.

دوئگ-ایک: حواسش به کوچک‌ترین چیزهای خونه هم بود. آشپز فوق‌العاده‌ای هم بود. از همه مهم‌تر، هیچ‌وقت از حد خودش جلوتر نمی‌رفت. از آدم‌هایی که حد خودشون رو نمی‌دونن، خیلی بدم میاد. خب، گمون کنم یه عیبی هم داشت. (می‌خندد) خیلی غذا می‌خورد. دو برابر همه، اما به نظرم دو برابر کار می‌کرد که جبران کنه.

کی-تائک: گمون کنم خانم پارک خیلی زود یه خدمتکار جدید پیدا می‌کنن.

دوئگ-ایک (سرش را تکان می‌دهد): بله، وگرنه تو خونه آشوب به پا می‌شه. تضمین می‌کنم بدون خدمتکار، یه هفته هم دوام نمی‌اره. خونه کشتارگاه می‌شه. ببینین کی گفتم. لباس‌هام بو می‌گیرن... (می‌خندد) خانم پارک قطعاً برنده جایزه بدترین خانه‌دار می‌شه. نمی‌دونه چطور باید با جاروبرقی کار کنه و آشپزیش هم کاملاً... افتضاحه!

کی-تائک: اما... شما هنوز دوستش دارین، این‌طور نیست؟

نظر ناگهان جدی کی-تائک، دوئگ-ایک را غافل‌گیر می‌کند. سکوت. بعد دوئگ-ایک شروع به خندیدن می‌کند. شدید.

دوئگ-ایک: معلومه که عاشقشم! نمی‌دونم چه چیز دیگه‌ای می‌شه گفت. **کی-تائک:** پس شاید باید یه نگاهی به این بندازین.

کی-تائک از جیبش یک کارت ویزیت درمی‌آورد و به دوئگ-ایک می‌دهد. روی کارت عاجی رنگ زیبا، فقط واژه «سرپرستی» با تایپوگرافی قشنگ نقش بسته است. هیچ شماره‌ای نیست. هیچ آدرسی نیست.

دوئگ-ایک: سرپرستی؟ این چیه؟

کی-تائک: تازه باهاشون آشنا شدم. یه شرکت سرپرستی کاملاً مجهزه. به خانواده‌های ثروتمند مثل شما خدمات می‌ده. خدمتکار معرفی می‌کنن، پرستارهای خانگی، همین‌طور راننده‌هایی مثل خود من. این‌طور که شنیدم، فقط بهترین‌ها رو انتخاب می‌کنن. با تجربه‌ترین کارگرا.

دوئگ-ایک: خیلی قشنگه.

دوئگ-ایک پشت کارت را نگاه می‌کند.

دوئگ-ایک (ادامه می‌دهد): طراحیش محشره. آقای کیم، چطور با این شرکت آشنا شدین؟

کی-تائک: با من تماس گرفتن که برایشون کار کنم. گمون کنم چون یکی از راننده‌های با تجربه شهر هستم، می‌خواستن استخدامم کنن. پیشنهادشون رو رد کردم، چون قبلش با شما برای همکاری صحبت کرده بودم.

۵۴. داخلی - خانه مجلل - ورودی - نزدیک غروب

کی-تائک از کنار یئون-کیو رد می‌شود و به آشپزخانه می‌رود. دستش را از جیبش درمی‌آورد و به طرف سطل آشغال می‌رود. قطع به:

یک سس تند پاکتی پیتزا تایم کف دست کی-تائک است. به سرعت سس قرمز را روی دستمال می‌ریزد.

کی-وو (صدای روی تصویر): پایان خونین ما.

یئون-کیو، وحشت‌زده، به دستمال «خونین» نگاه می‌کند که کی-تائک از سطل بیرون آورده است. با چهره‌ای عیوس دستمال را به یئون-کیو نشان می‌دهد. سر یئون-کیو گیج می‌رود. چشم‌هایش را می‌بندد که غش نکند. قطعه‌ای که در چند صحنه اخیر در زمینه شنیده می‌شد. «کمر بند اعتماد» به شکلی دراماتیک به پایان می‌رسد.

۵۵. داخلی - خانه مجلل - پله‌ها - نزدیک غروب

دیگر در زمینه موسیقی شنیده نمی‌شود. خانه آرام است. پیامی از یئون-کیو را روی تلفن کی-تائک می‌بینیم. «طبقه دوم، سونا. حواستون باشه شما رو نبیننه.» کی-تائک دوروبر را نگاه می‌کند و به آرامی از پله‌ها بالا می‌رود.

۵۶. داخلی - خانه مجلل - سونا - نزدیک غروب

یک سونای کوچک، اندازه باجه تلفن، در انتهای راهروی بین اتاق پرو و دست‌شویی. کی-تائک به سونا می‌آید. یئون-کیو سریع در را می‌بندد و کرکره را پایین می‌کشد. الان در این فضای تنگ فقط چند سانتی‌متر با هم فاصله دارند. از بیرون نور می‌تابد و چشم‌های کاملاً قرمز و آرایش به‌هم‌ریخته یئون-کیو را روشن می‌کند.

یئون-کیو: آقای کیم، باید قول بدین چیزی به شوهرم نکن.

کی-تائک: البته.

یئون-کیو: نباید بفهمه من این همه مدت اون بیماری ریه متحرک رو

دوروبر بچه‌ها نگه داشتیم. من رو می‌کشه.

کی-تائک: نگران نباشین، خانم پارک. (بعد) نمی‌خوام کار نامعقولی بکنم، اما یه درخواستی دارم. ببینین. من با خدمتکار مشکل شخصی ندارم. (در گوشی) من فقط از روی تعهد اخلاقی و رعایت بهداشت و ایمنی عمومی این کارو کردم. نمی‌خوام آقای پارک فکر کنه یه جورهایی آدم دهن‌لقی‌ام. **یئون-کیو** (اجازه نمی‌دهد ادامه بدهد): نگران نباشین. قضیه سل رو حتی به مون-گوانگ هم نمی‌گم. یه دلیل کاملاً نامربوط به این ماجرا میارم. کاری می‌کنم آروم بذاره و بره.

کی-تائک: که این‌طور.

یئون-کیو (آه می‌کشد): بهترین راه همینه. قبلاً هم این کارو کردم.

کی-تائک: خب، من به قضاوت شما اعتماد دارم.

کی-تائک دستش را جلو می‌آورد، انگار که می‌خواهد توافق فوق‌محرمانه خودشون را رسمی کند. یئون-کیو ناگهان دست خود را عقب می‌کشد، و بعد ناشیانه‌ترین دست دادن دنیا بین آن‌ها صورت می‌گیرد.

یئون-کیو: دست‌هاتون رو سستین، آقای کیم؟

۵۷. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه / حیاط پشت خانه - سر شب

حیاط پشت خانه را از پنجره‌های آشپزخانه می‌بینیم. باد شدید درختان را تکان می‌دهد. توفانی در راه است. یئون-کیو با مون-گوانگ پشت میز پاسیو نشسته است. با چهره‌ای بی‌احساس و به آرامی، چیزی را برای کسی که به‌زودی خدمتکار سابقش خواهد شد، توضیح می‌دهد. چهره مون-گوانگ به‌تدریج در هم فرو می‌رود.

۵۸. خارجی - خانه مجلل - مسیر - سر شب

مون-گوانگ با یک کیف بزرگ از تپه پایین می‌رود. هنوز باورش نشده که چه اتفاقی افتاده است. گیج و سراسیمه است. موی او در باد شدید به رقص درآمده است. آسمان تاریک‌تر می‌شود. مون-گوانگ هنگام رفتن دائم برمی‌گردد و به خانه نگاه می‌کند.

دونگ-ایک: که این طور. (سرش را تکان می دهد) خب، باعث افتخاره که شما من رو به چنین شرکت پرآوازه ای ترجیح دادین. تا ابد سپاس گزارم، آقای کیم!

دونگ-ایک می خندد.

کی-تائک (می خندد): مسخره می کنین، آقا.

آن ها می خندند، اما یک تنش نهفته نامحسوس بین دو مرد جاری است. دونگ-ایک می خواهد حد خودش را بداند. ناگهان لبخند از چهره اش محو می شود.

دونگ-ایک: خب، پس گمون کنم باید این کارت رو به خانم پارک بدم.

کی-تائک: بله، باید بدین، اما نگین من کارت رو به شما دادم. (لبخند می زند) باید بگین خودتون این شرکت رو پیدا کردین.

دونگ-ایک (می خندد): فکر خوبیه! حتماً برای من چند تا امتیاز میاره. ممنون، آقای کیم.

کی-تائک: اون ها فقط به اعضا خدمات می دن، برای همین فکر نمی کنم وبسایتی یا چیز دیگه ای داشته باشن. پشت کارت یه شماره برای مشاوره هست...

۶۰. داخلی - نیم طبقه زیرین ساختمان - صبح

رینگ رینگ رینگ رینگ! کی-جانگ گوشی تاشوی قدیمی را برمی دارد. کارت ویزیت «سرپرستی» روی موبایل چسبانده شده است. صدایش را کاملاً عوض می کند. خوشایند، خوشامدگو.

کی-جانگ (با تلفن): ممنون که با «سرپرستی» تماس گرفتین. من یئو میانگ-سان مشاور ارشد شرکت هستم. چه کمکی از دستم برمیاد؟ جانگ-سوک و کی-تائک در حال خوردن صبحانه به کی-جانگ نگاه می کنند.

جانگ-سوک: اگر باز یگر می شد، می تونست اسکار بگیره.

کی-تائک: صدای خوبی هم داره. نه؟ مثل خود من.

۶۱. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - صبح

یئو-کیو تلفن را روی اسپیکر گذاشته است. دستکش یکبار مصرف دستش است. دست و پایش را گم کرده است. ماشین ظرفشویی را پر از ظرف کرده و دیگ و قابلمه های «آلوده به میکروب» را در یک بخارپز بزرگ ضد عفونی می کند.

یئو-کیو (با تلفن): شنیدم برای عضویت باید ثبت نام کنم.

کی-جانگ (پشت تلفن): درسته. ما فقط به اعضا خدمات می دیم. اگر الان عضو نیستین، می تونم مراحل عضویت رو براتون توضیح بدم.

یئو-کیو (با تلفن): حتماً، باشه.

کی-جانگ (پشت تلفن): خودکار دارین؟ می تونم فهرست فرم های مورد نیاز برای عضویت رو بگم.

۶۲. داخلی - خانه مجلل - حیاط پشت خانه - نزدیک غروب

جانگ-سوک با ظاهری کاملاً متفاوت با یئو-کیو پشت میز پاسیو سفید نشسته است. مدل مو باکلاس. آرایش باسلیقه. یئو-کیو اسناد و مدارک او را بررسی می کند و به خصوص روی گواهی پزشکی او بیشتر متمرکز می شود. درست در این لحظه یک پروانه سفید از کنار صورت جانگ-سوک می گذرد. بال های او در نور تابستانی به شکلی بازیگوشانه تکان می خورد. در زمینه این صحنه رویایی، یک تک خوانی همراه با موسیقی شروع می شود...

۶۳. داخلی - خانه مجلل - جاهای مختلف - غروب

در حالی که موسیقی ادامه دارد.

نمای استدی کم... ما آهسته روی پله ها به پرواز درمی آییم، اول پاهای جانگ-سوک را می بینیم، بعد تا شانه های او بالا می آییم، از پشت او را دنبال می کنیم که از راهروی طبقه دوم می گذرد. در را باز می کند و...

اتاق دا-هی

دنبال جانگ-سوک می رویم که وارد اتاق می شود و یک بشقاب میوه جلوی دا-هی و کی-وو می گذارد.

دا-هی: آخ جون! هلو!

جانگ-سوک: لطفاً شما هم میل کنین، آقای کوین.

کی-وو: ممنونم، خانم.

جانگ-سوک یواشکی لاله گوش کی-وو را نیشگون می گیرد. کی-وو از جا می پرد. جانگ-سوک فقط لبخند می زند و از اتاق بیرون می رود. هم چنان او را دنبال می کنیم که از راهرو رد می شود و...

اتاق دا-سونگ

چادر مخروطی شکل سرخ پوستی را گوشه اتاق می بینیم. دریچه چادر باز می شود و کی-جانگ از لای آن نگاه می کند تا ببیند چه کسی وارد اتاق شده است. دا-سونگ در آغوش کی-جانگ نشسته و نقاشی می کشد. دا-سونگ به جانگ-سوک نگاه می کند. خجالت می کشد.

کی-جانگ: دفعه بعد در بزنین و خوردنی ها رو هم بیرون بذارین.

جانگ-سوک: معذرت می خوام.

کی-جانگ: لطفاً وقتی کلاس داریم، وارد نشین.

جانگ-سوک با حالت تمسخر دهنش را کج می کند. با اشاره به بشقاب، زیر لب می گوید: «فقط هلو آشغالی رو بخور.» نگاهی به نقاشی های داخل اتاق می کند. علاقه ای نشان نمی دهد. از اتاق بیرون می رود.

راهرو

از پایین پله ها صدای دونگ-ایک را می شنویم که از راه رسیده است. دا-سونگ هم می شنود. مثل گلوله از اتاق بیرون می زند و به سرعت از کنار جانگ-سوک رد می شود.

اتاق ناهارخوری

دا-سونگ: بابا! برام واکی تاکی خریدی؟

یئو-کیو: دا-سونگ! کلاس هنوز تموم نشده!

دونگ-ایک: نگاش کن. فقط به این فکر می کنی، نه؟ که بری اردوگاه و کمپ بزنی.

دونگ-ایک، دا-سونگ را بلند می کند و محکم بغل می کند.

دوربین دور آن ها می چرخد و آن ها را نشان می دهد.

کی-تائک با یک مشت جعبه از گاراژ می آید. وسایل جدید برای اردو زدن. بالای همه یک جعبه واکی تاکی است.

دا-سونگ: وای! تی-۱۶۶۷ وای!

یئو-کیو: این ها چیه دیگه؟ ما همین پارسل وسایل مخصوص کمپ خریدیم.

دونگ-ایک: این ها فرق می کنن! کلکسیونش کامل شد.

دا-سونگ صبر نمی کند و به سرعت جعبه واکی تاکی را باز می کند. بعد می رود سراغ بقیه جعبه ها... وسایل درست کردن آتش در فضای باز، یک تبر برای خرد کردن هیزم. کی-تائک به سمت اتاق ناهارخوری می رود. در راه، بی آن که کسی متوجه شود، به پشت جانگ-سوک دست می زند که به آشپزخانه می رود. جانگ-سوک سعی می کند جلوی خنده خود را بگیرد.

نمای طولانی استدی کم قرار است بعد از نشان دادن نفوذ کامل و موفق خانواده نیم طبقه زیرین ساختمان به خانه مجلل خانواده پارک، به پایانی شکوهمند برسد. صبر کنید. هنوز نه.

دا-سونگ ناگهان شروع می کند به بو کشیدن. سریع خود را به جانگ-سوک می رساند و بینی اش را روی شکم او می گذارد. جانگ-سوک یکه می خورد. دا-سونگ بعد به طرف کی-تائک می دود و بینی اش را روی شلوار او می گذارد.

یئو-کیو: دا-سونگ! چت شده؟

دا-سونگ: یه بو. هر دو شون دقیقاً یه بو می دن!

کی-تائک و جانگ-سوک خشکشان می زند. یئو-کیو، خجالت زده، با عصبانیت دا-سونگ را کنار می زند.

یئو-کیو: چرت و پرت نگو. برو بالا تو اتاقت. خانم جسیکا منتظره.

دا-سونگ: خیلی عجیبه. خانم جسیکا هم همین بو رو می ده.

دونگ-ایک ناشیانه می خندد.

دونگ-ایک (به کی-تائک): یه کم پرته.

همه می خندند، اما هیچ کس از ته دل نمی خندد.



کی-وو از جا می‌پرد. چنگ می‌زند و سنگ تزئینی را از روی میز برمی‌دارد و به طرف در می‌رود. کی-تائک، نگران، سریع دنبال او می‌دود.

کی-جانگ (با تمسخر): وای، نه. و اینک ماشین خشم.

چانگ-سوک: چرا یهو این قدر خشن شد؟ می‌خواهد کسی رو بکشد؟

کی-تائک خود را به کی-وو می‌رساند و سنگ را از او می‌گیرد. کی-وو به جای آن یک چتر برمی‌دارد. تند از خانه بیرون می‌زند. کی-جانگ حسابی حال می‌کند. قرار است ماجرا خیلی بامزه شود. او اپلیکیشن فیلم‌برداری با سرعت بالای تلفن خود را باز می‌کند و شروع به فیلم‌برداری می‌کند. سکانس‌های بعدی را با اپلیکیشن و در تصاویر آهسته‌می‌بینیم.

کی-وو بیرون پنجره نیم‌طبقه زیرین ساختمان پدیدار می‌شود و با چتر، محکم مرد قدکوتاه را می‌زند. مرد مست در حال افتادن، همه جا را ادرازی می‌کند. کی-تائک با یک سطل آب از خانه بیرون می‌زند. می‌خواهد آب را روی مرد کوتاه‌قد بریزد، اما یک لحظه تعادل خود را از دست می‌دهد و در عوض کی-وو را خیس می‌کند. کی-جانگ می‌خندد. لحظه‌ای طلایی است. چانگ-سوک علاقه‌های نشان نمی‌دهد. هم‌چنان گوشت را کباب می‌کند، خوشحال است که خودش غذا را می‌پزد.

در تمام مدتی که سه مرد به شکلی جنون‌آمیز و بدوی، به شدت در هم می‌پیچند، موسیقی اضطراب‌آور در زمینه شنیده می‌شود. رقص مملو از تلاطم و خشن، دیزالو می‌شود به...

۶۵. خارجی - خانه مجلل - باغ - روز

باغ در نور آفتاب غرق شده است. دا-سونگ با یک عینک دودی‌شده، به آسمان نگاه می‌کند؛ روشی فی‌البداهه برای نگاه کردن به خورشید. تیر و تبر را با بند به پشت خود بسته است. دکمه واکی تاکی را می‌زند.

دا-سونگ (از واکی تاکی): آسمون تقریباً ابریه. بعضی ابرها رو می‌شه دید، اما بارونی نیستن. تمام.

۶۶. داخلی - خانه مجلل - اتاق ناهار خوری

دونگ-ایک (از واکی تاکی): دریافت شد. من این‌جا تو آشپزخونه‌ام و دا-هی شدیداً گرفتار عفونت «لب‌اردکی» شده. اگر همین‌طوری بداخلاقی کنه، عملاً ممکنه به یه اردک تبدیل شه! خیلی عصبانی به نظر می‌رسه، تمام.

دونگ-ایک سر به سر دا-هی می‌گذارد و هرهر می‌خندد. دا-هی در لباس کمپینگ،

۶۴. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - شب

روی میز پر از غذاست. متوجه سنگ تزئینی می‌شویم که در این بین، حضوری برجسته دارد. به عنوان دکوری یک انتخاب جالب است. کی-تائک روی یک تابه برقی، گوشت دنده و قارچ سرخ می‌کند. ناگهان لباس‌های خود را بو می‌کند.

کی-تائک: من رو ترسوند. آشغال کوچولو. یعنی همه‌مون باید صابون‌های مختلف بزنیم؟

کی-وو: شاید همه‌مون باید لباس‌هامون رو با شوینده‌های مختلف بشوریم. نرم‌کننده‌هامون هم باید با هم فرق کنه.

چانگ-سوک: منظورت اینه من باید همه لباس‌هاتون رو جدا جدا بشورم؟ حرفش رو هم نزن.

کی-جانگ (با چهره‌ای بی‌حالت): فایده نداره. بوی زیرزمینه.

کی-وو ذهنش اصلاً کار نمی‌کند.

کی-جانگ: تا وقتی این‌جا می‌باشیم، همین بو رو می‌دیم.

واقعیت مثل بمبی بر سر آن‌ها فرود آمده است. حقیقت بی‌رحمانه، همه آن‌ها را خاموش کرده است. برای لحظه‌ای فقط صدای جازولز گوشت دنده و قارچ روی تابه را می‌شنویم. کی-تائک می‌گوشت موضوع را عوض کند.

کی-تائک: فراموش کنین. مشکل خوبیه. به زندگی قبلی‌مون فکر کنین. تو این دنیا هیچکی به هیچکی رحم نمی‌کنه. به خدا، صدها فارغ‌التحصیل دانشگاه دنبال اونن که برای نگهبانی استخدام بشن. (احساسی) اما ما نه. ما همه‌مون شغل‌های خوب داریم.

کی-وو: درست می‌گی، پدر. به سلامتی!

کی-تائک: قطعاً حقوق شش رقمی نمی‌گیریم، اما اگر دست‌مزد همه‌مون رو بذاریم روی هم، رقم کمی نیست. خانواده پارک بخش زیادی از ثروتشون رو روی خانواده ما سرمایه‌گذاری کردن. پس بیاین قدردان آقای پارک، کارفرمای سخاوتمندمون باشیم. مرد بزرگیه. و چطور می‌تونم مین-هی‌یک رو فراموش کنم! چه خوش‌شانسیم که پسرمون با مرد جوانی دوسته که این قدر باملاحظه است. همه‌ش به خاطر اونه که... همه‌ش باید گند بزنی تو لحظه‌های خوش ما!

اعضای خانواده همه برمی‌گردند به طرف...

پنجره، که با برخورد ادرازی یک مرد مست قوت‌قوت صدا می‌دهد. مردی کوتاه‌قد که به‌زحمت می‌تواند روی پای خود بایستد، گوشه خیابان خود را سبک می‌کند.

کی-وو: ای مادر...

کاملاً بدبخت به نظر می‌رسد.

یئون-کیو: این چه قیافه‌ایه؟ بنار به کاری کنیم به همه‌مون خوش بگذره.

دا-هی: نمی‌شه من خونه بمونم و با کوین درس بخونم؟

یئون-کیو: می‌دونم از کمپینگ متنفری، اما تولد دا-سونگه، و تو هم خواهرشی. سخت نگیر. این قدرهام بد نیست. آتش درست می‌کنیم. نصفه‌شب آهنگ تولد می‌خونیم. زیر ستاره‌ها شمع‌ها رو فوت می‌کنیم.

خوش می‌گذره.

چانگ-سوک از انبار زیرزمین یک کیسه چادر و یک جعبه گیتار می‌آورد. دا-هی تسلیم می‌شود، هدفون بلوتوث بزرگ خود را می‌زند و از واقعیت فاصله می‌گیرد. یئون-کیو، چانگ-سوک را به اتاق نشیمن می‌برد. سه سگ این‌جا هستند.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): مطمئنم تا الان اسم‌هاشون رو یاد گرفتین. (از چپ به راست) بری، جانی، فوفو.

چانگ-سوک: البته. بری و جانی فقط غذای ارگانیک می‌خورن.

یئون-کیو با اشاره به غذاهای هر کدام از سگ‌ها در سبد غذایی، بار دیگر تأکید می‌کند.

یئون-کیو: بله، و فوفو هم از این‌ها باید بخوره... کامبوکو. کیک خرچنگ زاپنی.

۶۷. داخلی - خانه مجلل - گاراژ - روز

یئون-کیو: وقتی جانی رو می‌برین بیرون، قلاده‌ش رو خیلی کوتاه نکنین. اون همه انرژی رو باید به جوری بسوزونه. راحت‌تر اینه که بهش مثل نسخه سگی دا-سونگ نگاه کنین.

چانگ-سوک: نگران نباشین!

یئون-کیو در صندلی کنار راننده، هم‌چنان یک‌بند به چانگ-سوک می‌گوید چه کار کند تا این‌که...

در گاراژ کاملاً بالا می‌رود و مرسدس شروع به حرکت می‌کند. دا-سونگ از پشت شیشه صندلی عقب ادای تیر انداختن درمی‌آورد، و چانگ-سوک به نشانه این‌که تیر خورده، به سینه‌اش چنگ می‌زند. چند لحظه بعد، او بالاخره تنها شده است. دکمه را می‌زند. با بستن شدن در گاراژ، چهره‌اش به تدریج در تاریکی فرو می‌رود.

۶۸. داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - غروب

چانگ-سوک روی کاناپه بزرگ دراز کشیده و راحت چرت می‌زند. صدای نفس‌های آرام او را می‌شنویم. نور خورشید نزدیک غروب، به گرمی و به حالت اریب، صورت او را پوشانده است. آهسته بلند می‌شود و آب دهانش را پاک می‌کند. وقتی بلند می‌شود، کی-تائک را می‌بینیم که پشت او روی کاناپه خوابیده است. چانگ-سوک به باغ نگاه می‌کند، جایی که...

کی-وو روی چمن دراز کشیده است. سه سگ دوروبر او هستند. به آسمان نگاه می‌کند. متوجه می‌شویم یک دفتر زردرنگ دستش است.

چانگ-سوک: اون‌جا چی کار می‌کنی؟ بیا تو.

کی-وو به آسمان خیره نگاه می‌کند و نفسی عمیق می‌کشد. هیچ‌وقت این قدر آرام نبوده است.

کی-وو: باید امتحان کنین. چقدر خوبه که آدم بتونه از خونه خودش آسمون رو ببینه.

بلند می‌شود و به اتاق نشیمن می‌آید. به آشپزخانه می‌رود. دست‌هایش را کش می‌دهد.

کی-وو (ادامه می‌دهد): آب می‌خوای، مامان؟

چانگ-سوک: حتماً.

کی-وو چند بطری آب معدنی از یخچال برمی‌دارد. یکی را به چانگ-سوک می‌دهد و بعد از پله‌ها بالا می‌رود.

کی-تائک، بی‌حال از کاناپه بلند می‌شود و با قدم‌های آهسته به طرف کابینتی در گوشه اتاق می‌رود. انواع و اقسام ویسکی در کابینت است.

۶۹. داخلی - خانه مجلل - حمام طبقه دوم - غروب

کی-جانگ در وان پوشیده از کف دراز کشیده است. کنترل از دور را برمی‌دارد و کانال تلویزیون روی دیوار را عوض می‌کند.

کسی در می‌زند.

کی-وو (خارج از تصویر): آب می‌خوای؟

کی-جانگ: ذهنم رو خوندی. ممنون، داداش.

در با صدا باز می‌شود و کی-وو یک بطری آب را به طرف کی-جانگ غل می‌دهد. بعد کی-وو به راه خود ادامه می‌دهد تا...

۷۰. داخلی - خانه مجلل - اتاق دا-هی - غروب

کی-وو خودش را روی تخت دا-هی می‌اندازد. خم می‌شود. در فضای بین تخت خواب و دیوار یک جعبه چوبی کوچک پنهان شده است. این جعبه اسرار دا-هی است. روی جعبه یک قفل رمزی است. کی-وو رمز را می‌زند و در جعبه را باز می‌کند. دفتر زرد را که در باغ می‌خواند، داخل جعبه می‌گذارد. بعد یک دفتر زرد دیگر را برمی‌دارد و باز می‌کند. صفحه‌های دفتر پر از دست‌نوشته‌های جدی دا-هی است.

۷۱. داخلی - خانه مجلل - سونا - غروب

کی-تائک نشسته است. یک حوله سفید روی پاهایش انداخته و در اتاق بخارگرفته عرق می‌ریزد. قلمپ آب معدنی می‌نوشد. ساعت شنی را برعکس می‌کند. صدای ریختن شن‌های بی‌شمار در شیشه به صدای باران تبدیل می‌شود.

۷۲. داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - شب

روی میز قهوه‌خوری بزرگ، پر از بطری‌های مختلف ویسکی و خوردنی‌های عالی است. خانواده چهار نفری، با آسایش خاطر روی مبل و زمین ولو شده‌اند. انگار که این‌جا خانه خودشان است. ویسکی سر می‌کشند و از پنجره به بیرون نگاه می‌کنند. باران می‌بارد. **کی-تائک:** خیلی باکلاسه. نوشیدن ویسکی تو به روز بارونی. لذت بردن از منظره.

کی-تائک چند بطری برمی‌دارد و از هر کدام کمی در لیوان خود می‌ریزد.

چانگ-سوک: چه غلطی می‌کنی؟ چرا نوشیدنی‌ها رو باهم قاطی می‌کنی؟

کی-تائک: این طوری آقای پارک متوجه نمی‌شه. خیلی تابلوئه فقط از به بطری بخوریم.

چانگ-سوک: چه خوب که به بار هم شده از اون مغزت استفاده کردی.

بری به طرف چانگ-سوک می‌آید و دمش را تکان می‌دهد. چانگ-سوک با پا او را از خود دور می‌کند. همین حالا هم مست است. صورتش گل انداخته است.

کی-جانگ: اما هر وقت قاطی پاطی می‌خوری، سیاه‌مست می‌شی، بابا.

کی-تائک (لبخند می‌زند): کی-جانگ، آدم با باباش این طوری حرف نمی‌زنه. «سیاه‌مست». نه. تو دیگه نه.

کی-وو: بنار برات به لیوان دیگه بریزم، پدر.

کی-وو سعی می‌کند فضا را آرام کند. مشروب می‌ریزد و هم‌زمان از پنجره بیرون را نگاه می‌کند.

کی-وو (ادامه می‌دهد): احتمالاً تو اردوگاه هم داره بارون میاد. حتماً الان لحظه‌های جادویی دارن. دا-هی و خانواده‌ش رو می‌گم. قطره‌های بارون به چادر می‌خوره. و اون‌ها دارن گیتار می‌زنن.

چانگ-سوک: راستی، اون دفتر یادداشت زردرنگ که دستته، چیه؟

کی-وو: این؟

کی-وو دفتر زرد را برمی‌دارد.

کی-وو (ادامه می‌دهد): دفتر خاطرات دا-هی.

کی-جانگ: اوه، خدای من. چرا می‌خونیش؟

کی-وو: فقط می‌خوام عمیق‌تر اون رو درک کنم.

کی-جانگ: چه چنندش. شماها دوست‌دختر، دوست‌پسرین، آره؟

کی-وو (سرش را تکان می‌دهد): قضیه جدیه. اون هم از من خوشش میاد. می‌خوام وقتی رفت دانشکده، رسماً ازش خواستگاری کنم. واقعاً.

همه به کی-وو خیره نگاه می‌کنند. حتماً آن‌ها را سر کار گذاشته است، اما این طور نیست. کی-تائک روی شانه کی-وو می‌زند.

کی-تائک: پسر خودمه! این یعنی این‌جا خونه همسر آینده توه! داماد پارک‌ها می‌شی!

کی-وو (می خندد): گمون کنم درسته.

چانگ-سوک هم می خندد.

چانگ-سوک: منظورتون اینه که من الان دارم ظرفهای کسایی رو

می شورم که بعداً قراره فامیلمون بشن؟

کی-تائک: چه خنده دار! تو شورت های سفید فامیل های بعد از اینت رو

می شوری! جوراب های مدرسه ای عروست رو!

کی-تائک وانمود می کند که یک جوراب می شوید. دیوانه وار می خندد. ناگهان متوجه

نگاه مرگ بار چانگ-سوک می شود. ساکت می شود. چانگ-سوک یک لیوان دیگر

می نوشد و جدی می شود. به آرامی رو به کی-وو می کند.

چانگ-سوک: از دختره خوشم میاد. دختر خوبیه. خوشگله، اما سرکش

نیست

کی-وو: خب، حالا که داریم جلوتر از خودمون حرکت می کنیم... اگر بهش

فکر کنیم، این روزها آدمها به ندرت فامیل هاشون رو می بینن. فکر می کنیم

خانواده بعد از این که بچه هاشون ازدواج کردن، چقدر همدیگه رو می بینن؟

کی-چانگ (با تمسخر): دیوونه.

کی-وو: شنیدین بعضی ها بازیگر استخدام می کنن تا تو عروسی نقش

پدر و مادرشون رو بازی کنن. همه مون همین کارو می کنیم. خیلی از

سیاه لشکرهای تلویزیون از این کارها می کنن.

کی-وو به کی-چانگ اشاره می کند.

کی-وو (ادامه می دهد): این هم همین کارو کرد. پول گرفت تا نقش یکی از

مهمون های عروس رو بازی کنه. پارسال چند تا عروسی رفت.

کی-چانگ: حتی یه بار دسته گل گرفتم. اولین بار بود که دختره آشغال

رو می دیدم. برای دسته گل ۱۰ دلار اضافه دادن.

چانگ-سوک (می خندد): پس بگو چرا این قدر بازیگر خوبی هستی!

اوقات خوش ادامه داره. تا بخواهید شوخی و خنده هست.

کی-تائک: قطعاً بازی ها خوب بود، اما تعجب کردم که خانواده به این

راحتی کلک خورد.

چانگ-سوک: به خصوص خانم. خیلی باهوش نیست. گمون کنم باید

ممنون باشیم.

کی-تائک: بله، خیلی معصومه، و مهربون. یه پول دار که خوش قلب هم

هست

چانگ-سوک دست از نوشیدن برمی دارد و به کی-تائک خیره نگاه می کند.

چانگ-سوک: «خوش قلب هم هست.» درست نیست. اون خوش قلبه،

چون پول داره. می فهمی؟

کی-تائک نمی فهمد. چانگ-سوک دوروبر را نگاه می کند.

چانگ-سوک (ادامه می دهد): من هم اگر همه این چیزها رو داشتم، دلم

از مهربونی سرریز می شد!

صدای چانگ-سوک بالاتر می رود. یک لیوان دیگر را لاجرمه سر می کشد.

کی-تائک: درسته. مادرتون حرف درستی می زنه. آدم های پول دار

ساده دلن. گوشت تلخ نیستن، و بچه هاشون هم خوشحال ترن. خودشون رو

عقل کل نمی دونن.

چانگ-سوک: همهش به خاطر پول! پول همه عقل کل بازی ها رو درمان

می کنه!

بحث بی وقفه پدر و مادر درباره آدم های پول دار حوصله کی-چانگ را سر می برد. او

یک لیوان دیگر بالا می رود.

کی-تائک: کی-وو، اون یارو اسمش چی بود؟ یون؟ راننده قبلی.

کی-وو: بله، آقای یون.

کی-تائک: حتماً الان اوضاعش خوبه. درسته؟ مطمئنم کار جدید پیدا

کرده.

کی-وو: البته. جوونه. سالمه. کلی فرصت داره.

کی-تائک: آره، مطمئنم حتی کار بهتری پیدا کرده.

در این لحظه، کی-چانگ لیوانش را محکم روی زمین می گذارد و سر خانواده داد

می زند.

کی-چانگ: بسه دیگه. خفه خون بگیرین!

کی-وو: چه مرگت شده؟

کی-چانگ: گور بابای آدم های پول دار! فقط نگران خانواده لعنتی خودتون

باشین!

قیافه کی-چانگ جوری است که انگار می خواهد گریه کند. پیش از این، هرگز او را

این طوری ندیده بودیم. آسیب پذیر. مثل بچه ای که دلش شکسته است.

کی-چانگ (ادامه می دهد): بابا، خواهش می کنم. این قدر نگران بقیه آدمها

نباش. به من نگاه کن. ما. پسر و دختری. ما این جاییم!

تقریباً هم زمان با طغیان احساسی کی-چانگ، انگار که زمان بندی شده باشد، بیرون

پنجره، آسمان رعد و برق می زند. و در پی آن بارانی شدید شروع به باریدن می کند.

کی-تائک از پنجره بیرون را نگاه می کند.

کی-تائک (می خندد): دیدین! درست سر بزنگاه!

کی-وو (ادای کی-چانگ را درمی آورد): «بابا، ما این جاییم!» پوف! رعد و

برق! فوق العاده بود.

کی-وو می کوشد به کی-چانگ دلداری بدهد. موهای او را مرتب می کند و با لحنی

برادرانه حرف می زند.

کی-وو (ادامه می دهد): حالا تو هم بی خیال، جسیکا. بیا بنوشیم. به

سلامتی!

کی-وو لیوان خود را به لیوان کی-چانگ می زند.

کی-وو (ادامه می دهد): می دونی، کی-چانگ، وقتی بالا پله ها تو محوم

دیدمت... خیلی.

کی-چانگ: چی؟ خیلی چی؟

کی-وو: تو وان خیلی طبیعی به نظر می رسیدی. این خونه چقدر بهت

میاد. تو مثل ما نیستی.

کی-چانگ (لبخند می زند): گم شو.

کی-وو (به کی-تائک): راست می گم، بابا. تو وان دراز کشیده بود و تلویزیون

می دید. قیافهش تو محوم جوری بود که انگار کاملاً به اون جا تعلق داره.

کی-تائک: واقعاً؟

واکنش اغراق آمیز کی-تائک، بیش از پیش کی-وو را به هیجان می آورد. دست هایش

را کاملاً از هم باز می کند و به اتاق نشیمن خیره می شود.

کی-وو: یه لحظه تصور کن این جا خونه ماست. اصلاً بگیم ما این جا زندگی

می کنیم. دوست داری کدوم اتاق برای تو باشه؟ از بین این همه اتاق زیبا

که نامگونگ هیانجای بزرگ طراحی کرد، کدوم رو می خواهی داشته باشی؟

کی-چانگ: نمی دونم. اول خونه کوفتی رو برام بخر، بعد بهش فکر می کنم.

کی-تائک: ما همین الانش هم این جا زندگی می کنیم، نمی کنیم؟ این جا

تو اتاق نشیمن هستیم، می نوشیم و صفا می کنیم، انگار که برای خودمون.

کی-وو: درسته. ما الان این جا زندگی می کنیم. با هر قصد و نیتی.

کی-تائک: الان این جا خونه ماست. (آروغ می زند) خوب و راحت.

چانگ-سوک، با صورت گل انداخته و باد کرده، پوزخند زشتی می زند.

چانگ-سوک: راحتی، ها؟ واقعاً خوبه. اگر خانواده پارک همین حالا

برگردن چی؟ (به کی-چانگ) اون مثل یه سوسک کوچولو می زنه به چاک.

چانگ-سوک با صدای بلند به شوخی خود می خندد. کی-تائک ساکت است.

چانگ-سوک (ریسه می رود): بچه ها می دونین دارم چی می گم دیگه،

درسته؟ آپارتمانمون رو می گم. دیدین هر وقت چراغ های آشپزخونه رو

روشن می کنیم، سوسکها همه فرار می کنن و زیر کابینت ها ناپدید می شن.

اون دقیقاً همین طوریه!

کی-تائک به چانگ-سوک چشم می دوزد که هم چنان هوار می کشد. چشم های

کی-تائک سرخ هستند. خصمانه. این یک کی-تائک متفاوت است.

کی-تائک (زیر لب): پتیاره عوضی. این بار خیلی زیاد روی کردی.

چانگ-سوک ساکت می شود.

کی-تائک (ادامه می دهد): چی؟ من سوسکم؟

شالاپ! کی-تائک با دست هر چه روی میز است، می ریزد روی زمین. بطری های

ویسکی و بشقابها پخش ویلا می شوند. کی-وو و کی-چانگ، هاج وواج نگاه می کنند.

کی-وو: این تو برنامه ما نبود.

۷۳. داخلی - خانه مجلل - ورودی - شب

چانگ-سوک در را می‌زند. مون-گوانگ زیر باران ایستاده است. با یک چشم کاملاً باد کرده، ظاهری گروتسک پیدا کرده است. نور سنسور حرکتی به شکلی ترسناک صورت او را روشن کرده است.

۷۴. داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - شب

مون-گوانگ به طرف آشپزخانه می‌رود. از او آب می‌چکد. از نمای نقطه‌نظر او اتاق نشیمن کاملاً مشخص نیست. کی-تائک، کی-وو و کی-جانگ در فضای تاریک کنار میز قهوه‌خوری قایم شده‌اند و به حرف‌های چانگ-سوک و مون-گوانگ گوش می‌دهند.

مون-گوانگ: ببخشین مزاحمتون شدم. خیلی ممنونم که اجازه دادین پیام تو. به سینک آشپزخانه نگاه می‌کنم.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): شیر آب رو اگر اون‌وری بچرخونین، چکه می‌کنه.

مون-گوانگ هم‌چنان در حالت هذیان حرف می‌زند. نمی‌دانیم مست است یا خل و چل است.

چانگ-سوک: شیر آب مشکلی نداره. چی رو می‌خواین بردارین؟

مون-گوانگ: می‌خواین با من بیاین پایین؟

مون-گوانگ به پله‌های منتهی به انبار زیرزمین تاریک اشاره می‌کند و پوزخند چندان‌آوری می‌زند. چانگ-سوک ترسیده است. این پا و آن پا می‌کند.

چانگ-سوک: نه ممنون. فقط عجله کنین و چیزی رو که می‌خواین بردارین.

۷۵. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - شب

نمای نزدیک از یک قطره آب که از شیر آب آشپزخانه آویزان است. مدتی است که مون-گوانگ پایین به انباری رفته است. چانگ-سوک کم‌کم نگران می‌شود. از صدلی بلند می‌شود.

۷۶. داخلی - خانه مجلل - انبار زیرزمین - شب

چانگ-سوک، مضطرب، از پلکان باریک پایین می‌رود و به فضای تاریک چشم می‌دوزد. از داخل انبار صدای ناله می‌شنود و به‌زودی آشکار می‌شود.

مون-گوانگ به طور افقی روی هوا معلق است! متوجه می‌شویم او عملاً پاهایش را به دیوار تکیه داده و کابینت‌های شیشه‌ای را با دست‌هایش هل می‌دهد. طرف‌های شیشه‌ای درحالی‌که او با تمام توان کابینت را هل می‌دهد، تکان تکان می‌خورند. چانگ-سوک گیج شده است.

مون-گوانگ: می‌شه بهم کمک کنین؟ کمک کنین هل بدم!

چانگ-سوک: ها؟

مون-گوانگ (گریه کنان): می‌میره! خواهش می‌کنم!

چانگ-سوک: چه خبره؟

مون-گوانگ: اول بهم کمک کنین!

چانگ-سوک نمی‌داند چه خبر است، اما با مون-گوانگ شروع به هل دادن می‌کند. کی-وو، کی-جانگ و کی-تائک را می‌بینیم که دزدکی از پلکان نگاه می‌کنند. چانگ-سوک در حال هل دادن چیزی را روی زمین می‌بیند.

چانگ-سوک: صبر کنین. شاید واسه اینه.

چانگ-سوک یک دسته سیم را که زیر کابینت گیر کرده است، بیرون می‌کشد.

کابینت به‌راحتی و تا حد زیادی به‌خودی‌خود سر می‌خورد، انگار که زیرش ریل دارد. با جابه‌جا شدن کابینت و مقابل نگاه حیرت‌زده چانگ-سوک، مشخص می‌شود...

یک در فولادی پشت کابینت پنهان است. مون-گوانگ در را باز می‌کند و با عجله وارد می‌شود. چانگ-سوک بر بهت خود غلبه می‌کند و دنبال مون-گوانگ از پلکان تاریک

پایین می‌رود.

چانگ-سوک کاملاً بی‌حرکت است. با خشم به کی-تائک خیره نگاه می‌کند که برخلاف قبل این بار کوتاه نمی‌آید. او هم به چانگ-سوک خیره نگاه می‌کند. تنش بیشتر می‌شود، تا...

صورت کی-تائک به لرزه می‌افتد و پوزخند می‌زند. چانگ-سوک هم همین‌طور. ناگهان هر دو از خنده منفجر می‌شوند.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): گولتون زدم! واقعاً گولتون زدم!

هر دو هم‌چنان می‌خندند. کی-تائک به‌خصوص از نقش‌آفرینی خود راضی به نظر می‌رسد. به شانه کی-وو می‌زند.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): چطور بود؟ اسپیلبرگ؟ کاملاً واقع‌گرایانه، درسته؟ از بازیم خوشت اومد؟

کی-وو: وای، بابا! واقعاً گولم زدی.

کی-جانگ می‌خندد. خیالش راحت شده است.

کی-جانگ (به کی-تائک): آه. این جا رو تمیز می‌کنی دیگه، خب؟

چانگ-سوک (می‌خندد): یه لحظه هم باور نکردم.

کی-وو: واقعاً؟ جدا فکر کردم می‌خواد بکشتت.

چانگ-سوک: مگه می‌تونه؟ پدرتون اصلاً عرضه نداره. نمونه کامل یه موجودی جریزه.

همه آن‌ها قهقهه می‌خندند که...

صدای زنگ در با صدای بلند در سراسر خانه می‌پیچد. همه خشکشان می‌زند و به هم نگاه می‌کنند. «یعنی کی می‌تونه باشه؟» زنگ در هم‌چنان می‌زند.

کی-وو: این موقع شب کی می‌تونه باشه؟

کی-تائک: فکر می‌کنین کیه؟

چانگ-سوک با دست‌پاچی به طرف آیفون تصویری می‌رود. می‌بیند.

یک صورت گرد آشنا مانیتور را پر کرده است. مون-گوانگ است. با لباس‌هایی یک‌سره تیره، زیر باران ایستاده است.

چانگ-سوک: یعنی چی؟

کی-وو: این جا چی کار می‌کنه؟

چانگ-سوک: اون، نه؟ خدمتکار قبلی؟

کی-جانگ (سرسر را تکان می‌دهد): فکر می‌کنین برای چی اومده این‌جا؟ مون-گوانگ پشت هم زنگ می‌زند. زنگ در با صدای بلند در کل محله می‌پیچد.

می‌تواند همین‌طور ادامه داشته باشد.

کی-تائک: چی کار می‌کنه؟ چرا نمی‌ره؟

کی-جانگ: چقدر هم صدای زنگ بلنده. تا صبح می‌تونه زنگ بزنه.

چانگ-سوک (حرف او را قطع می‌کند): صبر کن، من می‌تونم این‌جا باشم. می‌تونم جواب بدم.

قبل از این که کی-وو بتواند مانع شود، چانگ-سوک دکمه «پاسخ» آیفون را می‌زند.

چانگ-سوک (ادامه می‌دهد): کیه؟

مون-گوانگ (از اسپیکر): سلام، حالتون خوبه؟ من... خانم پارک نیستن، درسته؟

حرف زدن مون-گوانگ کمی ناواضح است. معلوم است یک یا دو جرعه مشروب خورده است.

مون-گوانگ (از اسپیکر): من قبلاً این‌جا کار می‌کردم. خیی... خیلی سال. مانیتوری که دارین نگاه می‌کنین، بالاش یه عکسه، درسته؟ بری، جانی، فوفو... از چپ به راست.

چانگ-سوک: درسته، اما چه کمکی از دستم برمیداد؟ خیلی دیروقته.

مون-گوانگ (از اسپیکر): شما جای من اومدین، درسته؟

مون-گوانگ می‌خندد، خنده‌های غمناک و از روی مستی. چانگ-سوک هم‌چنان محتاط است. مون-گوانگ ناگهان جدی می‌شود.

مون-گوانگ (از اسپیکر، ادامه می‌دهد): واقعاً متأسفم که این موقع شب مزاحمتون شدم. من چیزی تو زیرزمین جا گذاشتم. ممنون می‌شم اگر اجازه بدین برش دارم. بدون اطلاع قبلی اخراج شدم، برای همین نتونستم همه وسایلم رو بردارم.

چانگ-سوک به کی-وو نگاه می‌کند. «باید چی کار کنیم؟» کی-وو هیچ نظری ندارد.



۷۷. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - شب

مون-گوانگ: عزیزم! عزیزم!

مون-گوانگ با چراغ تلفن همراه خود این طرف و آن طرف می‌رود و فرصتی فراهم می‌شود که نیم‌نگاهی به پناهگاه زیرزمینی تاریک داشته باشیم... سقف کوتاه، دیوارهای خاکستری، یک دالان کوچک. چانگ-سوک از بوی خیلی بد اتاق بینی خود را می‌گیرد.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): گیان-سه!

چراغ تلفن همراه مون-گوانگ بالاخره پیدا می‌کند...

یک چهره رنگ‌پریده و به‌شدت دچار سوء‌تغذیه. او گیان-سه است، ۴۵ ساله، شوهر مون-گوانگ. روی یک تخت سفری خوابیده است. با سروصدای مون-گوانگ بیدار می‌شود. گیان-سه چشم‌های بزرگی دارد. تندتند پلک می‌زند. چانگ-سوک وحشت کرده است.

گیان-سه: این قدر داد نزن. حالم خوبه.

مون-گوانگ بلافاصله یک شیشه شیر بچه را در دهان گیان-سه می‌چپاند. یک شیشه پر از فرنی.

مون-گوانگ: نه، نیستی. حالت خوب نیست! (اشک می‌ریزد) چرا تو

تاریکی موندی؟ چرا چراغ‌ها رو خاموش کردی؟

گیان-سه: باید انرژی رو ذخیره کنیم. همه‌ش از جیب آقای پارک میاد.

گیان-سه چراغ را روشن می‌کند و یکه می‌خورد که می‌بیند. چانگ-سوک مقابلش ایستاده است.

از تخت بلند می‌شود، اما مون-گوانگ او را دوباره می‌خواباند.

مون-گوانگ: مشکلی نیست. همه چی مرتبه.

مون-گوانگ به چانگ-سوک اشاره می‌کند.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): یه دوسته. کمک کرد پیام این‌جا. سیم‌های لعنتی، زیر کابینت گیر کرده بودن.

گیان-سه: حالا فهمیدم. (با حالت ضعف می‌خندد) هر کاری کردم نتونستم درو باز کنم. نتونستم برم آشپزخونه.

مون-گوانگ (هق‌هق‌کنان): چند روزه غذا نخوردی؟ واقعاً متأسفم، عزیزم!

چانگ-سوک هم چنان متحیر است. کی-وو، کی-جانگ و کی-تاک دنبال چانگ-سوک و مون-گوانگ به اتاق مخفی آمده‌اند و در پلکان گوش ایستاده‌اند. هاج‌وواج مانده‌اند.

چانگ-سوک: قضیه شما چیه؟ چرا...

مون-گوانگ: می‌دونم چه جور می‌رسه. حتماً فکر می‌کنی ما دیوونه‌ایم. اما خواهش می‌کنم، چانگ-سوک. کمی رحم داشته باش. ما هر دو خدمتکاریم، مثل دو تا خواهریم.

چانگ-سوک (با تعجب): اسم من رو از کجا می‌دونی؟

مون-گوانگ: دا-سونگ و من هنوز بعضی وقت‌ها به هم پیام می‌دیم. امشب اومدم برای این که می‌دونستم اون‌ها رفتن اردوگاه. می‌خواستم تنهایی باهات صحبت کنم.

چانگ-سوک نمی‌تواند آن چه را می‌شنود، باور کند. غافل‌گیری جای خود را به خشم می‌دهد.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): نگران نباش، خواهر. هیچ‌کس نمی‌دونه من این‌جام.

مون-گوانگ از جیبش یک سیم‌چین درمی‌آورد.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): داشتم می‌اومدم سیم‌های دوربین امنیتی بالای دروازه رو بریدم، خوبه، نه؟ ها، خواهر بزرگه؟

چانگ-سوک: صبر کن. وایسا ببینم، مگه تو از من بزرگ‌تر نیستی؟

مون-گوانگ: من متولد سال ۷۴ هستم. سال ببر به دنیا اومدم. اسمم مون-گوانگه.

زبان چانگ-سوک بند آمده است. مون-گوانگ به گیان-سه اشاره می‌کند.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): این شوهرمه، گیان-سه.

گیان-سه شیشه شیر اکنون خالی را می‌مکد. معصومانه لبخند می‌زند. چانگ-سوک با ناباوری به این صحنه نگاه می‌کند. مون-گوانگ یک موز از جیبش درمی‌آورد. پوست آن را می‌کند و به گیان-سه می‌دهد تا بخورد.

چانگ-سوک: پس تمام مدتی که این‌جا کار می‌کردی، از آشپزخونه غذا کش می‌رفتی؟

مون-گوانگ: نه! هر چی خورده، از جیب خودم بوده. از پولی که این‌جا درمی‌آوردم. من هیچ‌وقت هیچی نذریدم!

چانگ-سوک: حتماً همین طوره. اون وقت شوهرت چند وقت به این پایینه؟

مون-گوانگ: بذار ببینم... حدود چهار سال؟

چانگ-سوک: حتماً شوخی می‌کنی.

گیان-سه: دقیقاً چهار سال و سه ماه و ۱۷ روز!

گیان-سه می‌خندد.

مون-گوانگ: درسته. الان ماه ژوئنه. چهار سال پیش وقتی آقای نامگونگ رفت، شوهرم اومد این‌جا. هنوز خانواده دا-سونگ نیومده بودن.

کی-تائک تلاش می‌کند از زمین بلند شود، اما تصادفی پایش را روی پای کی-وو می‌گذارد.

کی-وو: آخ! بابا، پام!

چانگ-سوک و کی-جانگ بلافاصله خشکشان می‌زند. کی-وو متوجه می‌شود که چه گفته است و رنگش می‌پرد. می‌بیند.

مون-گوانگ همه چیز را با گوشی‌اش ضبط می‌کند.

مون-گوانگ: حالا فهمیدم. (سرش را تکان می‌دهد) می‌دونستم به جای کار ایراد داره.

مون-گوانگ تصویری را که ضبط کرده، پخش می‌کند.

کی-وو (ویدیو): او! بابا، پام!

صورت و صدای کی-وو هم کاملاً در ویدیو مشخص است.

بالاخره همه چیز برای مون-گوانگ جفت‌وجور شد. کی-وو گیج و سراسیمه است.

مون-گوانگ: حالا فهمیدم. شما همه به خانواده‌این. به خانواده کلاه‌بردار.

کی-وو: این‌طور نیست.

مون-گوانگ: وقتی یون بی‌دلیل اخراج شد، می‌دونستم به جای کار

می‌لنگه. آدم‌های نفرت‌انگیز.

چانگ-سوک: گوش کن، خواهر.

مون-گوانگ: من خواهر تو نیستم، پتیاره زندگی تباه کن.

مون-گوانگ تلفن خود را به چانگ-سوک نشان می‌دهد.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): چطوره این ویدیوی کوچولو رو همین حالا

برای خانم پارک بفرستم؟

ویدیو همین حالا هم برای انتقال از پیام‌رسان مستجر آماده است. کی-وو و خانواده

عرق می‌ریزند. کی-تائک که هنوز کمی مست است، آرام به کی-جانگ می‌گوید...

کی-تائک: احتمالاً این پایین آنتن نمی‌ده.

کی-جانگ به تلفن خود نگاه می‌کند.

کی-جانگ: عملاً خیلی هم خوب آنتن می‌ده.

کی-تائک: گندش بزنی.

کی-وو: خواهش می‌کنم. ما واقعاً به این شغل‌ها احتیاج داریم و خیلی

کارها کردیم که بهش برسیم. ما کلاه‌بردار نیستیم. ما...

مون-گوانگ (حرف او را قطع می‌کند): خفه شو! اصلاً برام مهم نیست! برام

مهم نیست که همه‌مون بریم زندان. همین‌جا همه چی رو تموم می‌کنم!

کی-تائک: خفه شو!

کی-تائک از کوره درمی‌رود. همه در اتاق ساکت می‌شوند. کی-وو اخم می‌کند و

گوش‌هایش را می‌گیرد.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): شما عقل نداری، خانم!

طغیان تصادفی کی-تائک، مون-گوانگ را گیج کرده است.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): تصور کن خانواده پارک با دیدن این ویدیو

چقدر ناراحت می‌شن. (فریاد می‌زند) اون‌ها آدم‌های خوبی‌ان! و جز مهربونی

چیز دیگه‌ای ازشون ندیدیم! چرا باید این کارو باهاشون بکنی؟

مون-گوانگ: چی؟

کی-تائک: پاکش کن. همین حالا. اگر اون ویدیو رو پاک کنی (آروغ

می‌زند) بعد می‌تونیم حرف بزنین. بعد به خواسته‌ها توجه می‌کنم.

انگار متداک‌تینگ کار می‌کند، نقش «کی-تائک ترسناک» را بازی می‌کند، اما

هیچ‌کس واقعاً اهمیتی نمی‌دهد. حرف‌های او مطلقاً تأثیری نمی‌گذارد. بقیه فقط نگاه

می‌کنند

مون-گوانگ (به چانگ-سوک): شوهرت چشه؟

چانگ-سوک (آه می‌کشد): من از طرف اون عذرخواهی می‌کنم. حالا

ببین همه‌مون آروم باشیم.

گیان-سه ناظر این نمایش است. او ناگهان تعادل خود را از دست می‌دهد و چیزی

نمانده بیفتد. هنوز ضعف دارد. مون-گوانگ تلفن خود را جوری دستش گرفته است

که انگار یک سلاح است. در همان حال گیان-سه را می‌گیرد.

مون-گوانگ: برین عقب‌ا وگرنه «سند» رو می‌زنم.

کی-تائک و خانواده آهسته عقب می‌روند.

چانگ-سوک نگاهی به اتاق می‌اندازد. یک توالی دارد، سینک، یخچال کوچک، یک تلویزیون قدیمی. وسایل آن قدر هست که بتوان زیر زمین دوام آورد. مون-گوانگ

هم‌چنان حرف می‌زند. چشم‌های ورم کرده‌اش تندتند باز و بسته می‌شود.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): خیلی از این پول‌دارها تو خونه‌هاشون

پناهگاه‌های زیرزمینی و اتاق‌های مخفی می‌سازن. می‌دونی از ترس حمله

کره شمالی یا از ترس طلبکارها که اگر یه وقت اومدن در خونه‌شون، یه جا

باشه برن قایم شن. شاید آقای نامگونگ خجالت می‌کشید همچین اتاقی

رو ساخته. برای همین وقتی خونه رو به خانواده پارک فروخت، بهشون

چیزی نگفت.

چانگ-سوک: ها؟

مون-گوانگ: به‌جز من کس دیگه‌ای تو خونه نمی‌دونست.

چانگ-سوک: شماها چه دل و جرئتت دارین. خب، حالا من هم می‌دونم!

و می‌دونم باید چی کار کنم!

چانگ-سوک تلفنش را بیرون می‌آورد.

چانگ-سوک (ادامه می‌دهد): زنگ می‌زنم پلیس.

مون-گوانگ زانو می‌زند و به التماس می‌افتد.

مون-گوانگ: نه! خواهش می‌کنم خواهر! (هق‌هق می‌کند) ما همه‌مون تو

یه قایمیم؟ نیستیم؟ همه ما باید کمی کمک کنیم تا این قایق حرکت کنه.

چانگ-سوک: من خواهر لعنتی تو نیستم، پتیاره. و به کمک هیچ‌کی هم

احتیاج ندارم.

مون-گوانگ: خب، من دارم! من خونه ندارم. پول ندارم. تنها چیزی که

دارم، یه کوه قرضه.

چانگ-سوک: می‌خوای من چی کار کنم؟

مون-گوانگ: این چهار ساله این پایینه و نزول خورها هنوز دست از سرش

برنداشتن. همه فکر و ذکرشون اینه که گیرش بندازن. می‌گن پیداش کنن،

می‌کشنش!

چانگ-سوک: شماها از نزول خورها پول قرض کردین؟

مون-گوانگ سرش را تکان می‌دهد.

گیان-سه: همه‌ش تقصیر منه. (می‌خندد، خجالت‌زده) یه مغازه

کیک‌فروشی راه انداختم. کاستلا تایوانی... که کاملاً ما رو ورشکسته کرد.

گیان-سه دوباره می‌خندد. یک عادت عصبی است. وقتی کی-تائک کلمه «کاستلا»

را می‌شنود، چهره‌اش پر از احساس می‌شود. این شرم برای او قابل درک است.

مون-گوانگ یک پاکت به چانگ-سوک می‌دهد.

مون-گوانگ: لطفاً این رو بگیر.

چانگ-سوک: چی هست؟

مون-گوانگ: می‌دونم، رقمش زیاد نیست، اما می‌تونم هر ماه برات پول

بفرستم. تنها چیزی که ازت می‌خوام، اینه که هر روز بیای پایین و یه چیزی

بهش بدی بخوره. در واقع نه. هفته‌ای یه بار هم خوبه. یه یخچال کوچک

این‌جا هست، برای همین...

چانگ-سوک: عقل نداری؟ شماها باور نکردنی هستین. برو کنار.

چانگ-سوک تلفنش را بالا می‌آورد.

چانگ-سوک (ادامه می‌دهد): زنگ می‌زنم پلیس.

کی-تائک و بچه‌ها نگران به نظر می‌رسند. این کار برای آن‌ها هم خوب نیست.

کی-تائک به شکلی ناشیانه خم شده و به حرف‌ها گوش می‌دهد که...

ناگهان باهایش سر می‌خورد و از پله‌ها می‌افتد! نمی‌تواند بدن بزرگ خود را کنترل کند

و با خود کی-جانگ و کی-وو را هم می‌اندازد. کی-جانگ جیغ می‌زند. چانگ-سوک با

دیدن خانواده که از پله‌ها سرازیر شده‌اند، یکه می‌خورد. مون-گوانگ بیشتر از او گیج

شده است. «این‌ها کوبین، جسیکا و آقای کیم هستن! این‌جا چه کار می‌کنن؟»

مون-گوانگ: چی شد؟

گیان-سه (می‌خندد): عزیزم، این‌ها دیگه کی‌ان؟

مون-گوانگ: خانم جسیکا؟ آقای کیم. شماها این‌جا چی کار می‌کنین؟

مون-گوانگ برای لحظه‌ای زبانش بند می‌آید، اما آرام آرام خودش را جمع‌وجور می‌کند.

تلفن همراهش را بیرون می‌آورد.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): بیا بریم بالا. تو به هوای تازه نیاز داری.

گیان-سه (می‌خندد): خوبه.

مون-گوانگ: همه‌تون از پله‌ها برین بالا و یه گوشه بمونین. یه سانت از جلو چشمم دور شین، «سند» رو می‌زنم!

۷۸. داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - شب

بیرون، باران شدیدی می‌بارد. گیان-سه با صورت روی کاناپه دراز کشیده است. مون-گوانگ پشت او را ماساژ می‌دهد. کی-تائک و بقیه خانواده در گوشه‌ای از اتاق زانو زده‌اند و دست‌هایشان را بالا گرفته‌اند.

گیان-سه: بامزه است. تلفن تو نقش دکمه به سلاح هسته‌ای رو داره.

مون-گوانگ: چی می‌گی؟

گیان-سه: وقتی می‌گی دکمه رو فشار می‌دی، همه‌شون دم‌هاشون رو قایم می‌کنن. (می‌خندد) تو شدی مثل کره شمالی. تلفنت هم سلاح هسته‌ای کیم جونگ اون!

مون-گوانگ بدن خود را مثل یک دانشجوی دانشکده افسری صاف می‌کند.

مون-گوانگ (با لهجه مردم کره شمالی): رهبر عزیز ما کیم جونگ اون، با دیدن اقدامات ظالمانه یک خانواده راهزن فاسد با دوربین موبایل، مصمم شدند که عدالت را به شکلی آتشین اجرا کنند.

او ناگهان با تقلید از مجری اخبار تلویزیون کره شمالی شروع به حرف زدن می‌کند. گیان-سه مثل یک بچه کوچک می‌خندد.

گیان-سه: دلم برای این اداهات تنگ شده بود.

مون-گوانگ: رهبر عزیز ما با نادیده گرفتن رأی بزدلانه شورای امنیت سازمان ملل متحد، اعلام کردند که خانواده بزه‌کار را به جوخه اعدام می‌سپارند.

گیان-سه (می‌خندد): هیچکی بهتر از تو ادای کمونیست‌ها رو در نمیاره. عاشقتم، عزیزم.

کی-تائک و خانواده با ناباوری به مون-گوانگ و گیان-سه خیره نگاه می‌کنند. «این‌ها دیگر کی هستند؟»

مون-گوانگ: به چی نگاه می‌کنین؟! سرتون پایین باشه!

همه آن‌ها سرشان را پایین می‌اندازند.

مون-گوانگ دوباره با تلفن خود شروع به فیلم گرفتن می‌کند؛ از اعضای خانواده و بعد غذاها و بطری‌های مشروب پخش شده روی زمین.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): عوضی‌ها. ببین چقدر هم عیاشی کردن. با این اتاق نشیمن شگفت‌انگیزی که نامگونگ هیانجای بزرگ طراحی کرده، این جور می‌کنین؟

گیان-سه به باغ نگاه می‌کند.

گیان-سه: چه اتاق فوق‌العاده‌ای. یادته عزیزم؟ وقتی هوا خوب بود، این‌جا می‌شستیم و به باغ نگاه می‌کردیم. چه دل‌انگیز بود.

مون-گوانگ: آره واقعا. پارک سر کار بود. بچه‌ها مدرسه بودن. یئون-کیو هم می‌رفت خرید و خونه کاملاً آرام بود. می‌اومدی بالا و با هم جای می‌خوردیم.

گیان-سه: بله، جای رویال.

مون-گوانگ: از منظره لذت می‌بردیم و با اسپیکر بلوتوث، راخمانینوف گوش می‌کردیم.

مون-گوانگ در خاطرات شیرین غم شده که...

ناگهان چانگ-سوک به طرف کاناپه شروع به دویدن می‌کند. مثل یک دفاع پست خط تنومند فوتبال آمریکایی که به طرف مهاجم تیم مقابل می‌دود، به سرعت روی مون-گوانگ می‌پرد.

تعادل مون-گوانگ به هم می‌خورد و تلفن از دستش می‌افتد! کی-تائک از فرصت استفاده می‌کند و بلافاصله شیرجه می‌رود که تلفن را بگیرد.

گوانگ می‌کوشد تلفن را پس بگیرد.

بعد کی-وو روی مون-گوانگ می‌پرد.

بعد گیان-سه روی کی-وو می‌پرد.

و البته کی-جانگ باید روی گیان-سه بیپرد.

شش بدن، با ناامیدی، به هم پیچیده شده‌اند. ۱۲ دست به هم چنگ می‌زنند. ۶۰ انگشت به طرف تلفن دراز شده‌اند.

۷۹. خارجی - خانه مجلل - شب

نمایی از بیرون. از بین پرده ضخیم باران، شش نفر را می‌بینیم، که هیچ‌کدام از آن‌ها عملاً ساکن این خانه نیستند، که به شکلی آشوبناک داخل خانه با هم می‌جنگند. یک صحنه سورئال. باران نمی‌گذارد صدای درگیری به گوش برسد. کی-جانگ خود را از این بلبشو خارج می‌کند و به طرف آشپزخانه می‌دود.

۸۰. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - شب

کی-جانگ در یخچال را باز می‌کند. چنگ می‌زند و یک کیسه پلاستیکی سیاه برمی‌دارد و بدو بدو برمی‌گردد به...

۸۱. داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - شب

مون-گوانگ تلفن را پس می‌گیرد، اما کار هنوز تمام نشده است. چانگ-سوک از پشت، گردن او را فشار می‌دهد. کی-وو کنار او می‌کوشد تلفن را بگیرد و کنار بیندازد. کی-تائک را می‌بینیم که نزدیک آن‌ها با گیان-سه گلاویز شده است. کی-جانگ بدو بدو با کیسه سیاه به اتاق نشیمن برمی‌گردد. کیسه را - که پر از هلو است - روی سر مون-گوانگ خالی می‌کند. مون-گوانگ جیغ می‌زند. کی-جانگ یکی از هلوها را برمی‌دارد و روی صورت مون-گوانگ له می‌کند.

مون-گوانگ: آیییییی!

مون-گوانگ زبانش را بیرون می‌آورد و به شدت به سرفه می‌افتد. روی زمین غلت می‌زند، به گلولی ورم کرده خود چنگ می‌اندازد، که اجازه می‌دهد...

کی-وو تلفن او را بقاءد. کی-تائک بر گیان-سه غلبه می‌کند. به نظر می‌رسد خانواده همه چیز را تحت کنترل درآورده است. تا این که...

تلفن اتاق نشیمن شروع به زنگ زدن می‌کند. چانگ-سوک تلفن همراهش را می‌بیند. چند تماس ناموفق از طرف خانم پارک دارد. «گندش بزنی!»

تلفن ثابت هم چنان زنگ می‌زند. اعضای خانواده، دهان مون-گوانگ و گیان-سه را می‌گیرند که صدایشان درنیاید. چانگ-سوک تلفن را جواب می‌دهد.

چانگ-سوک (با تلفن): آاا... لو؟

یئون-کیو (پشت تلفن): اون جایین؟! بلدین جاپاگوری درست کنین،

درسته؟ جاجانگ اودون تند؟

چانگ-سوک (با تلفن): جاپاگوری؟

۸۲. داخلی - مرسدس - در حال حرکت - شب

یئون-کیو (با تلفن): غذای مورد علاقه دا-سونگه. همین الان شروع کنین، تا برسیم خونه آماده شده. یه استیک قلوه‌گه هم تو آشپزخونه هست، می‌تونین اون رو هم توش بندازین.

شلاق باران روی مرسدس. دا-سونگ در صندلی عقب است. چشم‌هایش بسته است. به نظر خیلی عصبانی است. دا-هی هدفون بلوتوث را روی گوش‌هایش گذاشته تا از واقعیت فاصله بگیرد. یئون-کیو از صندلی کنار راننده نگاهی به پشت سرش می‌اندازد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): با تلفن، صدایش را پایین می‌آورد؛ جهنمی به پا شد. آب رودخونه توی اردوگاه سرازیر شد و ما مجبور شدیم چادرها رو جمع کنیم، اما دا-سونگ حاضر نبود اون‌جا رو ول کنه. گریه می‌کرد و جیغ می‌زد... (آه می‌کشد) به‌زور آوردیمش تو ماشین و الان هم تو راهیم. روی جاپاگوری حساب کردم! رسیدیم باید حاضر باشه!

۸۳. داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - شب

چانگ-سوک (با تلفن، رنگش پریده): یعنی... چیزی نمونه برسین؟

یئون-کیو (پشت تلفن): هشت دقیقه، طبق جی‌پی‌اس ماشین.

چانگ-سوک (با تلفن): که این‌طور. هشت دقیقه.

کی-تائک، کی-وو و کی-جانگ کاملاً هول شده‌اند.

یئون-کیو (پشت تلفن): باید الان شروع کنین. بهتر از شما پیدا نمی‌شه!
یئون-کیو تلفن را قطع می‌کند.

اعضای خانواده همه مبهوت به هم نگاه می‌کنند. «حالا باید چه غلطی کنیم؟»
اتاق نشیمن هم چنان با بطری‌های ویسکی، بشقاب‌ها، هلوها و... بسیار بهم‌ریخته
است. چانگ-سوک چشم‌هایش را می‌بندد و نفسی عمیق می‌کشد.

چانگ-سوک (آرام): جاپاگوری دیگه چه کوفتیه؟

کی-جانگ: سرچ بزن. دستور پختش تو اینترنت هست.

کی-وو کاملاً کرخت است. فقط آن جا ایستاده، هم‌چنان نفس‌نفس می‌زند، وقتی...

کی-جانگ (ادامه می‌دهد، به کی-وو): چی کار کنیم؟

کی-وو: نمی‌دونم. این تو برنامه نبود.

آن‌ها همه ایستاده‌اند. کی-تائک ناگهان دست گیان-سه را می‌پیچد. دیوانه‌وار به او نگاه
می‌کند. چشم‌هایش کاسه خون شده‌اند.

گیان-سه: آخ!

کی-تائک: راه بیفت! یجنب!

به فرمان کی-تائک همه خانواده به سرعت وارد عمل می‌شوند. کی-جانگ با
سرعت نور، شروع به جمع کردن بطری‌ها می‌کند. کی-تائک، گیان-سه را به طرف
زیرزمین هل می‌دهد. کی-وو به‌سختی مون-گوانگ را به طرف زیرزمین می‌کشد.
چشم‌های مون-گوانگ جوری باد کرده که انگار تازه، ۱۰ راند با مایک تاپسون
مبارزه کرده است. در همان حال که کشیده می‌شود، بی‌وقفه سرفه می‌کند. همه
حواس چانگ-سوک به پخت جاپاگوری است. آب را روی اجاق می‌گذارد و هم‌زمان
به دستور پخت نگاه می‌کند. دو بسته نودل پاره می‌کند؛ رامین جاجانگ و اودون.

۸۴. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - شب

کی-تائک گیان-سه را از پله‌ها به طرف اتاق مخفی هل می‌دهد. خشن و ترسناک
شده است و نقش بازی نمی‌کند. گیان-سه حتی در این شرایط هولناک هم نمی‌تواند
جلوی خنده خود را بگیرد.

گیان-سه (عصبی می‌خندد): مجبور نیستی این کارو بکنی. بیا بشینیم
حرف بزنینم.

کی-تائک با پرت کردن گیان-سه روی زمین، مانع حرف زدن او می‌شود. بعد به
خرت‌وپرت‌های مختلف اتاق نگاه می‌کند. یک سیم برق پیدا می‌کند. گیان-سه را
با سیم می‌بندد.

کی-وو با مون-گوانگ با عجله از پله‌ها پایین می‌آید. او هم دنبال چیزی است که با
آن مون-گوانگ را ببندد. مون-گوانگ به‌سختی نفس می‌کشد و نیمه بی‌هوش است.
کی-تائک: من حواسم بهشون هست. برو به کی-جانگ کمک کن.

کی-وو: باشه.

کی-وو هم‌چنان کرخت است. در چشم‌هایش هیچ نوع تمرکزی نمی‌بینیم. دیگر
یک مرد با برنامه نیست. فقط کاری را انجام می‌دهد که به او می‌گویند. با عجله از
پله‌ها بالا می‌آید.

۸۵. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - شب

چانگ-سوک بسته‌های سوپ رامین را منظم روی سکوی آشپزخانه می‌چیند و شروع
به پختن استیک قله‌گاه می‌کند. کی-وو از زیرزمین بالا می‌آید. به سرعت از کنار
چانگ-سوک رد می‌شود و می‌رود به...

اتاق نشیمن

جایی که کی-جانگ با پا غذاها و بشقاب‌ها را زیر میبل می‌زند. تند و مصمم حرکت
می‌کند. کی-وو به‌تازگی به او نگاه می‌کند، تا این که...

صدای مرسدس را در گاراژ می‌شنود. وحشت می‌کند. دفتر زردرنگ دا-هی را روی میز
قهوه‌خوری می‌بیند. دفتر را برمی‌دارد و با عجله به طبقه دوم می‌رود. چانگ-سوک با
سرعت خیلی زیاد نودل‌ها را هم می‌زند. چیزی نمی‌گذرد که صدای بالا آمدن خانواده
پارک از پله‌های گاراژ را می‌شنود. کی-جانگ دیگر ادامه نمی‌دهد. باقی‌مانده هلوها
را برمی‌دارد و زیر میز قهوه‌خوری بزرگ قایم می‌شود. اول از همه دا-سونگ پدیدار
می‌شود. بسیار دمغ است. بی‌توجه، از اتاق نشیمن رد می‌شود. کی-جانگ از زیر میز
قهوه‌خوری می‌بیند.

یئون-کیو دنبال دا-سونگ می‌دود. به آشپزخانه اشاره می‌کند.

یئون-کیو: دا-سونگ! ببین چانگ-سوک چی درست کرده! جاپاگوری،
غذای مورد علاقه‌ت.

دا-سونگ پیاله جوشان جاپاگوری را نادیده می‌گیرد و از پله‌ها بالا می‌رود. دا-هی
که به همان اندازه عصبانی است، پشت او حرکت می‌کند. دستش را جلو می‌برد و
هدفون را از گوش‌های دا-سونگ برمی‌دارد و از او جلو می‌زند.

۸۶. داخلی - خانه مجلل - اتاق دا-هی - شب

کی-وو در جعبه دفترهای دا-هی را می‌بندد و قفل رمزی آن را به حالت اول
درمی‌آورد. به سرعت زیر تخت قایم می‌شود. دا-هی چند لحظه بعد وارد اتاق می‌شود
و خود را روی تخت می‌اندازد. تشک فرو می‌رود و تقریباً بینی کی-وو را لمس
می‌کند. دا-هی صدای تلفن خود را بلند می‌کند، آن قدر که از بیرون هدفون هم
شنیده می‌شود.

۸۷. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - شب

کی-تائک دست و پای گیان-سه را بسته و به طرف مون-گوانگ می‌رود. هم‌چنان
تندتند نفس می‌زند و چشم‌های ورم کرده‌اش بسته است. کی-تائک با سیم نزدیک
می‌شود که...

مون-گوانگ ناگهان بلند می‌شود و به کی-تائک تنه می‌زند و از پله‌ها بالا می‌رود.
کی-تائک او را تعقیب می‌کند.

۸۸. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - شب

یئون-کیو ناامید از حرف زدن با دا-سونگ از پله‌ها پایین می‌آید و به طرف آشپزخانه
می‌رود؛ جایی که چانگ-سوک با جاپاگوری منتظر است. همان موقع، چانگ-سوک،
مون-گوانگ را می‌بیند که بدو بدو از انبار زیرزمین بالا می‌آید. چانگ-سوک با پیاله
جاپاگوری، تند به طرف در برمی‌گردد و... تق!... لگد به صورت مون-گوانگ می‌زند!
مون-گوانگ به پشت می‌افتد و سرش محکم به یکی از پله‌ها می‌خورد، جوری که
انگار ضربه مغزی شده است. کی-تائک از پایین شاهد افتادن اوست. نفسش می‌گیرد.

یئون-کیو: حالا که کسی نمی‌خوره خودتون بخورین خودتون بخورین.

چانگ-سوک: اوه، ممنونم.

یئون-کیو: صبر کنین. نه. می‌دمش به دونگ-ایک. استیک هم سرخ

کردین، آره؟

چانگ-سوک انگار نگران مون-گوانگ است که گستاخی یئون-کیو ناراحتش

نمی‌کند. به پایین پله‌های انبار زیرزمین نگاه می‌کند؛ جایی که...

مون-گوانگ بی‌هوش روی زمین افتاده و سرش روی دیوار است. کی-تائک به سرعت
او را می‌کشد و از نظر دور می‌کند.

۸۹. داخلی - خانه مجلل - انبار زیرزمین - شب

کی-تائک، بدن بی‌حال مون-گوانگ را از در فولادی اتاق مخفی می‌کشد. کابینت
را سر جای اول برمی‌گرداند تا ورودی پوشیده شود. می‌بیند مون-گوانگ بی‌هوش
است. وحشت می‌کند. به صورت او سیلی می‌زند. وقتی مون-گوانگ ناله ضعیفی
می‌کند، خیال کی-تائک راحت می‌شود که زنده است. کی-تائک با سیم شروع به
بستن دست و پای مون-گوانگ می‌کند. ناگهان صدایی عجیب از پایین توجهش را
جلب می‌کند. با عجله از پله‌های اتاق مخفی پایین می‌رود و می‌بیند.

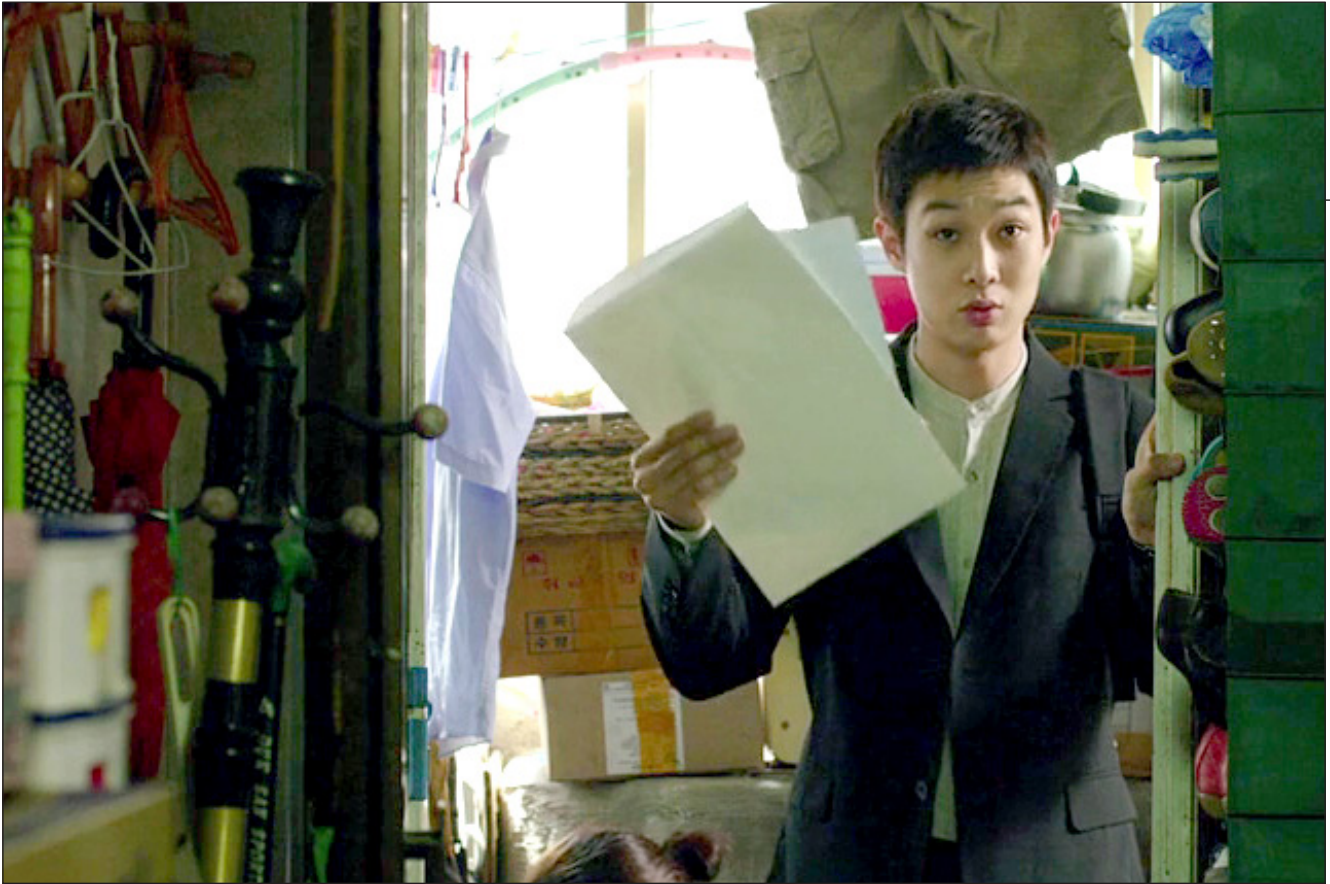
گیان-سه، با دست‌های بسته، با پیشانی یک بریکسری کلید فشاری روی دیوار می‌کوبد.
یک صحنه واقعاً عجیب و غریب است.

کی-تائک: چه غلطی می‌کنی؟

گیان-سه: آقای پارک اومده خونه. من این طوری خوشامد می‌گم.

کی-تائک بالای سر گیان-سه یک فضای باز و بلند می‌بیند. دقیقاً زیر پله‌های گاراژ
است. صدای پای دونگ-ایک را می‌شنویم که از پله‌ها بالا می‌رود. گیان-سه هم‌چنان
با سرش روی کلیدها می‌زند. کی-تائک به سیم‌هایی نگاه می‌کند که از کلیدها به
ورودی خانه کشیده شده‌اند.

گیان-سه (ادامه می‌دهد): به چی زل زدی؟ هر روز همین کارو می‌کنم.



کی-جانگ از زیر میز قهوه‌خوری با دقت به حرف‌ها گوش می‌دهد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): اون سال برای تولدش یه جشن تولد بزرگ گرفتیم. شب، وقتی همه خواب بودیم، دا-سونگ یواشکی اومد آشپزخونه، چون نمی‌تونست فکر کیک رو از سرش بیرون کنه. می‌دونین، خامه تازه روی اون کیک واقعاً معرکه بود.

چانگ-سوک: درسته.

یئون-کیو: اون جا جلوی یخچال دولا شده بود و با انگشت‌هاش کیک می‌خورد که...

چانگ-سوک می‌خکوب شده است.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): یهو یه چیزی دید. از پنجره اتاق نشیمن. یه پیکر سیاه.

چانگ-سوک (با ترس): تو باغ؟

یئون-کیو: نه، تو آشپزخونه.

یئون-کیو به پنجره اتاق نشیمن اشاره می‌کند.

یئون-کیو: دیدین؟ می‌تونین تصویر آشپزخونه رو تو شیشه پنجره ببینین.

چانگ-سوک: خدای من.

یئون-کیو: یه پیکر سیاه رو دید که از پشت سر بهش نگاه می‌کرد. یه روح. دوربین به سرعت با حرکت افقی روی پنجره اتاق نشیمن می‌رود و تصویر منتقل می‌شود به...

بازگشت به گذشته

بازتاب آشپزخانه را در پنجره اتاق نشیمن می‌بینیم. دا-سونگ روی زمین نشسته و کیک خود را شخم می‌زند. یک پیکر سیاه را پشت سر دا-سونگ می‌بینیم. روح همان جا ایستاده و به کیک خوردن دا-سونگ نگاه می‌کند.

بازگشت به زمان حال

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): صدای جیغ رو که شنیدیم، تند اومدم پایین. (گریه‌اش می‌گیرد) وقتی دیدمش، چشم‌هایش حالت طبیعی نداشت. دهنش کف کرده بود. جوری می‌لرزید که نمی‌شد کنترلش کرد.

چانگ-سوک: اوه خدای من.

یئون-کیو: تا حالا دیدین یه بچه تشنج کنه؟ وحشتناک بود. اگر تو ۱۵ دقیقه اول بهش نرسی، کار تمومه. باید در اولین فرصت ممکن برسونیش بیمارستان.

یئون-کیو از خاطرات رها می‌شود و به مشنگی همیشگی‌اش برمی‌گردد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): دونگ-ایک یه سفر کاری بود و من خودم

۹۰. داخلی - خانه مجلل - ورودی - شب

هم‌زمان با بالا آمدن دونگ-ایک از گاراژ، چراغ‌های بالا سر او پشت سر هم چشمک می‌زنند. این جاست که متوجه می‌شویم...

چراغ‌های سقفی سنسوردار که در طول فیلم به آن‌ها توجه کردیم، در واقع با «حرکت» روشن نمی‌شوند. این «پرفورمنس» گیان-سه برای خوشامد گفتن به دونگ-ایک بود.

یئون-کیو: عزیزم، بیا یه کم جاپاگوری بخور. استیک هم داره.

دونگ-ایک (سرش را تکان می‌دهد): نه ممنون. می‌خوام برم دوش بگیرم.

۹۱. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - شب

گیان-سه با شادمانی با پیشانی خود بر کلیدهای فشاری می‌کوبد و هم‌زمان آوازی من‌درآوردی و ابلهانه می‌خواند.

گیان-سه (به حالت آواز): خوش اومدین، حتماً روز سختی داشتین/خوش

اومدین، آقای پارک، ما شما رو خیلی دوست داریم.

۹۲. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - شب

یئون-کیو (با اشاره به چراغ‌های سقفی): اون سنسور قاطی کرده.

یئون-کیو جاپاگوری و استیک قلوه‌گاه را در دهان خود می‌چپاند و هم‌زمان با چانگ-سوک حرف می‌زند. سرش را بلند می‌کند.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): گمون کنم هنوز چیزهایی هست که در مورد ما نمی‌دونین. فکر می‌کنین خیلی خانواده عجیب و غریبی هستیم، درسته؟

(رامن را هورت می‌کشد) خود ما دا-سونگ رو این‌قدر لوس کردیم. یه جوری باهاش برخورد کردیم که انگار شاهزاده است.

چانگ-سوک: نه اصلاً.

یئون-کیو: باید درک کنین. دا-سونگ به مراقبت ویژه احتیاج داره. اون حالش خوب نیست. ما با ترومادرمانی و هنردرمانی بهش کمک می‌کنیم. می‌دونین، وقتی کوچیک بود، یه اتفاق خیلی تکان‌دهنده‌ای براش افتاد.

چانگ-سوک: چه اتفاقی؟

یئون-کیو: شما به روح اعتقاد دارین؟

چانگ-سوک: روح؟

یئون-کیو: وقتی دا-سونگ کلاس اول بود، یه روح دید.

یئون-کیو درحالی‌که با سروصدا رامن را هورت می‌کشد، ماجرای روح را تعریف می‌کند. بدن چانگ-سوک از ترس مورمور می‌شود. سکوتی ترسناک آشپزخانه را فرا می‌گیرد.

بودم و خودم. به هر حال، بعد از اون تجربه هولناک سعی کردیم هر سال موقع تولدش یه جایی بریم. پارسال رفتیم خونه پدر و مادر من. امسال هم که اردوگاه.

با عصبانیت نودل‌های خود را می‌خورد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): حالا هم که همه چیز به گند کشیده شد.

چانگ-سوک: که این‌طور.

چانگ-سوک متوجه می‌شود که روح چه کسی بود، اما صدایش را در نمی‌آورد.

یئون-کیو: دونگ-ایک قضیه رو جدی نمی‌گیره. می‌گه این‌ها همه‌ش دردهای ناشی از رشد و بزرگ شدن. می‌گه زندگی تو یه خونه تسخیر شده عملاً خوش‌بختی میاره. برای کسبوکار و بقیه چیزها خوبه. (رامن را هورت می‌کشد) هرچند می‌دونین چیه؟ تو چند سال گذشته اوضاع کار خیلی خوب بوده، بازه است.

درحالی که یئون-کیو پرت‌وپلا می‌گوید...

دوربین روی نقاشی دا-سونگ روی دیوار می‌رود. روی «منطقه اسکیزوفرنی» متمرکز می‌شود. یک شکل مبهم و سیاه در نقاشی می‌بینیم. تصویر از این شکل، که به طور مبهمی شبیه یک روح است، سریع قطع می‌شود به...

۹۳. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - شب

صورت سیاه گیان-سه، که به کی-تائک خیره نگاه می‌کند. کی-تائک به یادداشت‌ها و نقاشی‌های مختلف روی دیوارها نگاه می‌کند. عکس‌ها و مجله‌هایی را می‌بیند که در آن‌ها با نامگوانگ هیانجا و دونگ-ایک مصاحبه شده است. این‌ها نشان می‌دهد که گیان-سه چطور ذهن خود را واگذار کرده است. کی-تائک حس می‌کند در منطقه گرگ و میش قرار دارد.

کی-تائک: خدا... نمی‌تونم باور کنم این همه مدت این‌جا زندگی کردی.

گمون کنم انتخاب دیگه‌ای نداشتی.

گیان-سه: خیلی آدم‌ها زیر زمین زندگی می‌کنن. اگر نیم‌طبقه‌های زیر ساختمون‌ها رو حساب کنی، بیشتر هم می‌شه!

گیان-سه می‌خندد.

کی-تائک: پس برنامه‌ت چی بود؟ اصلاً برنامه نداشتی، نه؟

گیان-سه (می‌خندد): از این‌جا خوشم میاد. یه جورهایی حس می‌کنم همین‌جا بزرگ شدم. حتی می‌تونه آدرس رسمی ام باشه.

گیان-سه حرف‌های نامربوط می‌زند. چشم‌هایش برق می‌زند، بی‌آن‌که متمرکز باشد. کی-تائک کم‌کم می‌ترسد.

گیان-سه (ادامه می‌دهد): خواهش می‌کنم. باید بذاری این‌جا بمونم.

کی-تائک در میان آت و آشغال‌ها یک چسب نواری پیدا می‌کند و یک تکه از آن را پاره می‌کند.

گیان-سه (ادامه می‌دهد): خواهش می‌کنم. با زنم حرف بز. لازم نیست با هم دعوا کنیم (دوروبر را نگاه می‌کند) کجا رفت؟ از حرف‌هایی که زده منظوری نداشت. قلبش از طلاست. تمام مدتی که این‌جا بودم، کنارم بود و ازم حمایت کرد. چهار سال.

کی-تائک با چسب دهان گیان-سه را می‌بندد. بعد به طرف پله‌های اتاق مخفی می‌رود و دهان مون-گوانگ را هم می‌بندد. متوجه چیزی خیس پشت سر مون-گوانگ می‌شود. خون. با دیدن خون روی انگشت‌هایش، سرش گیج می‌رود. بدو بدو از پله‌ها بالا می‌رود.

۹۴. داخلی - خانه مجلل - انبار زیرزمین - شب

کی-تائک از بیرون در فولادی را می‌بندد و دور دستگیره آن سیم می‌اندازد. بعد کابینت را هل می‌دهد و سر جای اولش برمی‌گرداند تا در مخفی پوشیده شود. نفس نفس می‌زند. نوری ضعیف از بالای پله‌ها و آشپزخانه به زیرزمین می‌تابد.

۹۵. داخلی - خانه مجلل - اتاق دا-هی - شب

ما روی صورت مبهوت کی-وو هستیم. او رودرروست با...

جانی، که سرش را زیر تخت خواب دا-هی کرده و کی-وو را پیدا کرده است. دا-هی از

روی تخت به جانی نگاه می‌کند. وقتی می‌بیند سگ سرش را زیر تخت کرده و دمش را تکان می‌دهد، کنجکاو می‌شود. خم می‌شود تا ببیند چه چیز زیر تخت است که... صدای یئون-کیو را می‌شنود که از پله‌ها بالا می‌آید. دا-هی بلافاصله از تخت می‌پرد، جانی را بغل می‌کند و می‌رود به طرف...

راهرو

با یئون-کیو روبه‌رو می‌شود.

دا-هی: تو باور نکردنی هستی.

یئون-کیو: چی؟

دا-هی: حتی از من سؤال هم نکردی. من هم جاپاگوری دوست دارم.

یئون-کیو دهانش را پاک می‌کند.

یئون-کیو: من فقط...

دا-هی: دا-سونگ نخواست بخوره، پس به چانگ-سوک تعارف کردی. بعد هم به بابا. بعد به جای این‌که از من سؤال کنی، تصمیم گرفتی همه‌ش رو خودت بخوری. یعنی چی، من رو یادت نبود؟

دا-هی و یئون-کیو در راهرو بگومگو می‌کنند. به‌زودی از نظر ما دور می‌شوند. از لای در باز اتاق دا-هی، کی-وو را می‌بینیم که آهسته از زیر تخت بیرون می‌آید. راهرو را بررسی می‌کند و بعد پاورچین پاورچین به طرف پله‌ها می‌رود؛ جایی که می‌بیند...

چانگ-سوک از پایین با دست اشاره می‌کند که «بیا پایین». چانگ-سوک به طرف پله‌های زیرزمین هم اشاره می‌کند که از آن‌جا...

کی-تائک با احتیاط بالا می‌آید. همین‌که همه به هم می‌رسند، می‌روند به سمت...

۹۶. داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - شب

خانواده آرام از اتاق نشیمن به طرف ورودی گاراژ می‌روند. می‌ایستند. سریع راهشان را کج می‌کنند و به طرف میز قهوه‌خوری می‌روند که کی-جانگ هم چنان زیر آن قایم شده است. کمک می‌کنند او از زیر میز بیرون بیاید که ناگهان می‌شنوند.

صدای پای یک نفر که با سروصدا از پله‌ها پایین می‌آید. کی-جانگ دوباره زیر میز قهوه‌خوری قایم می‌شود. کی-تائک و کی-وو هم که راه فراری ندارند، به سرعت زیر میز می‌خزند. چانگ-سوک برمی‌گردد و می‌بیند.

دا-سونگ بدو بدو از پله‌ها پایین می‌آید. بارانی تنش است. کوله‌پشتی دارد. یک چادر مخروطی شکل سرخ‌پوستی را تا کرده و به شانه‌اش بسته است.

چانگ-سوک: دا-سونگ! آروم‌تر!

دا-سونگ که همه جور وسایل برای اردو زدن را از بارانی خود آویزان کرده، با عجله از اتاق نشیمن به طرف باغ می‌رود. در شیشه‌ای را باز می‌کند و می‌پرد زیر باران که هم‌چنان شدید می‌بارد. بعد وسط حیاط چادر مخروطی شکل را بر پا می‌کند. سریع و کارآمد است. یک پیشاهنگ واقعی.

یئون-کیو و دونگ-ایک با عجله از پله‌ها پایین می‌آیند و سر دا-سونگ داد می‌زنند.

یئون-کیو: دا-سونگ! عقل نداری؟!

دونگ-ایک: دا-سونگ پارک! (می‌خندد) باورم نمی‌شه.

یئون-کیو و دونگ-ایک جلوی در، این پا و آن پا می‌کنند. هنوز پیژامه تنشان است. چانگ-سوک دو چتر می‌آورد و آن‌ها بالاخره از اتاق نشیمن به باغ می‌روند. دا-سونگ کار بر پا کردن چادر مخروطی شکل را تمام کرده و اکنون کارهای داخل چادر را انجام می‌دهد. کی-تائک، کی-وو و کی-جانگ می‌کوشند وقتی یئون-کیو و دونگ-ایک بیرون هستند، از خانه فرار کنند. زیر میز قهوه‌خوری وول می‌خورند تا بیرون بیایند که...

دا-هی دوان دوان از پله‌ها پایین می‌آید. آن‌ها دوباره وول می‌خورند و برمی‌گردند سر جای اولشان.

دا-هی (به انگلیسی): این‌جا چه خبره؟

دا-هی پدر و مادرش را می‌بیند که زیر باران به دا-سونگ التماس می‌کنند که برگردد داخل. رقت‌انگیز است. با تلفن فیلم می‌گیرد و می‌فرستد برای...

«آقای کوین» یا «کی-وو»

که تلفنش فقط چند سانتی‌متر دور از او زیر میز در حالت «ویبره» قرار دارد. تلفن می‌لرزد. کی-وو به سرعت دستش را به طرف گوشی خود می‌برد تا آن را خاموش کند. چانگ-سوک سرفه می‌کند تا با صدای لرزش تلفن کی-وو یکی شود. چانگ-سوک

به سرعت روی زمین می خوابد. نور اتاق نشیمن را می گردد تا در نهایت بر یئون-کیو و دونگ-ایک روی کاناپه ثابت می ماند.

۹.۸ خارجی - خانه مجلل - باغ - شب

هم چنان باران شدیدی می بارد. دا-سونگ را می بینیم که سرش را از چادر بیرون آورده و نور چراغ قوه خود را روی یئون-کیو و دونگ-ایک در اتاق نشیمن انداخته است. وقتی می بیند آن‌ها خواب هستند، دلخور می شود. با عصبانیت چراغ قوه را تکان می دهد و می کوشد آن‌ها را بیدار کند.

۹.۹ داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - شب

کی-تائک خود را کاملاً جمع می کند تا از نور شدیدی که اتاق را احاطه کرده است، حذر کند. یواش یواش خود را به پله‌ها نزدیک می کند که... واکای تاکی تی-۶۶۷ روی میز قهوه خوری روشن می شود. صدای دا-سونگ را همراه با خرخر می شنویم.

دا-سونگ (واکی تاکی): کمک! کمک! پدر، جواب بده!

کی-تائک خشکش می زند. جایی برای قايم شدن نیست. فقط می تواند چشم‌هایش را ببندد و امیدوار باشد کسی او را نمی بیند. دونگ-ایک از خواب می پرد و واکای تاکی را برمی دارد. از پنجره بیرون را نگاه می کند و نور چراغ قوه را می بیند که از داخل چادر می آید.

دونگ-ایک (از واکای تاکی): چیه؟

یئون-کیو: دا-سونگه؟ چی شده؟

یئون-کیو و دونگ-ایک این قدر نگران دا-سونگ هستند که متوجه کی-تائک نمی شوند که فقط چند متر آن طرف در تاریکی قوز کرده است.

دا-سونگ (واکی تاکی): خوابم نمی بره. تمام.

دونگ-ایک و یئون-کیو نمی توانند جلوی خنده خود را بگیرند.

دونگ-ایک (از واکای تاکی): خب بیا تو! بیا همه مون بریم تو تخت‌های راحتمون بخوابیم.

دا-سونگ (واکی تاکی): نه!

ارتباط قطع می شود. دونگ-ایک و یئون-کیو می خندند و آه می کشند. دوباره روی کاناپه می خوابند. وقتی همه چیز آرام می شود، کی-تائک دوباره به طرف پله‌ها راه می افتد.

۱۰۰ داخلی - خانه مجلل - گاراژ - شب

کی-تائک ریموت سویچ بالای در گاراژ را می زند و بعد سریع سویچ پایین را می زند. در گاراژ حدود نیم متر بالا می آید و ثابت می ماند. کی-جانگ و کی-وو نفس خود را می گیرند. «تو خونه کسی صدای بالا آمدن درو شنیدی؟» وقتی واکنشی نمی بینند، از راه باریک به بیرون می خزند و زیر باران می روند. کی-تائک سویچ پایین را می زند و قبل از این که در گاراژ کاملاً بسته شود، از زیر آن رد می شود.

۱۰۱ خارجی - خانه مجلل - مسیر - شب

سیم‌های دوربین امنیتی بالای دروازه آویزان هستند. دوربین فوکوس می کند تا نشان دهد...

کی-تائک، کی-وو و کی-جانگ یواشکی از خانه بیرون می زنند و در تاریکی شروع به دویدن می کنند. از مسیر پیچ در پیچ می گذرند. باران هم چنان می بارد.

۱۰۲ خارجی - خیابان - شب

کی-تائک و بچه‌ها به آرامی و کسان کسان زیر باران به راه خود ادامه می دهند. از کنار یک مسیر چهار لاینی افسرده کننده رد می شوند. دیگر در بخش خوب شهر نیستند. به خود زحمت نمی دهند به مغازه بروند و چتر بخرند. به خود زحمت نمی دهند برای یک تاکسی دست تکان بدهند. فقط راه می روند. از صورت‌هایشان غم می بارد.

۱۰۳ خارجی - نوک تپه - شب

از بالا به محله‌ای در دامنه تپه نگاه می کنیم. یک منظره متفاوت. طبقه کارگر. محله

با نور آپارتمان‌های ساکنان کم درآمد روشن است. دروازه‌های فقر. کی-تائک، کی-وو و کی-جانگ زیر یک پل هوایی می ایستند. نفسشان بریده است. آن‌ها را به صورت سایه‌نمایی بینیم.

کی-جانگ (نفس نفس می زند): حالا چی کار کردی؟

کی-تائک: چی می گی؟

کی-جانگ: زیر زمین.

کی-تائک: دو تاشون رو بستم که نتونن بیان بیرون.

کی-جانگ: می‌خواهیم چی کار کنیم؟

کی-تائک ساکت است.

کی-جانگ: حالا چی کار کنیم؟ برنامه کوفتی چیه؟

کی-تائک برنامه‌ای ندارد. باران بر این سکوت می بارد. کی-وو که هنوز گیج است، زیر لب می گوید...

کی-وو: اگر مین-هیباک بود، چی کار می کردی؟

کی-جانگ: مین-هیباک از همون اول خودش رو گرفتار این گندکاری نمی کرد.

کی-جانگ می خواهد بیشتر اعتراض کند که کی-تائک به آرامی جلو می آید.

کی-تائک: آروم باشین. هر دو تون.

کی-جانگ جوش می آورد.

کی-تائک (ادامه می دهد): ما تونستیم از اون خونه بزیم بیرون، درست؟

کی-وو: درست.

کی-تائک: هیچ کس دیگه‌ای نمی دونه تو خونه چه اتفاقی افتاد. درست می‌گم؟

کی-جانگ سرش را تکان می دهد.

کی-تائک (ادامه می دهد): پس تا جایی که به من مربوط می شه، اون جا هیچ اتفاقی نیفتاد. می فهمین؟

کی-تائک مثل یک پدر واقعی به نظر می رسد. محکم. مطمئن. کی-جانگ عملاً به حرف‌های او گوش می دهد.

کی-تائک (ادامه می دهد): می‌دونم دارم چی کار می کنم. بابا یه برنامه داره. پس شما دو تا فقط هر اتفاقی رو که امروز افتاد، از ذهنتون پاک کنین.

کی-جانگ: باشه.

کی-وو سرش را تکان می دهد.

کی-تائک: بریم خونه و خودمون رو تمیز کنیم.

با این حرف، کی-تائک زیر باران برمی گردد. کی-وو و کی-جانگ دنبال او راه می افتند. موسیقی اضطراب آور در باران طنین انداز می شود.

۱۰۴ خارجی - محله کی-تائک - خیابان - شب

کی-تائک، کی-وو و کی-جانگ زیر رگبار بی وقفه باران، راه می روند، از کنار ساختمان‌های با اجاره‌بهای کم و زهوار دررفته رد می شوند. از دور صدای فریاد و آژیر می شنوند. وارد یک کوچه می شوند و می بینند.

کوچه کاملاً در آب فرو رفته است! همه راه‌های منتهی به آپارتمان آن‌ها تا زانو در آب است. غوغای مطلق. فاضلاب بالا زده است. یکی از ساکنان نیم طبقه‌های زیرین با سطل آب خالی می کند. کی-تائک با وحشت به این منظره خیره شده است. با عجله به سمت آپارتمان می دود. کی-وو و کی-جانگ شلپ شلوپ کنان دنبال او می دوند.

۱۰۵ داخلی - نیم طبقه زیرین ساختمان - ورودی - شب

کی-تائک باید زور زیادی بزند که در آپارتمان را باز کند. وارد می شود. آب قهوه‌ای رنگ از پنجره به داخل خانه می ریزد. آب همین حالا تا سینه او بالا آمده است. پای کی-تائک به چیزی می خورد. خم می شود و از زیر آب کثیف چیزی برمی دارد.

یک شاه‌خرچنگ زنده که روی پایش پیچ‌وتاب می خورد. کی-تائک به خرچنگ خیره نگاه می کند. خیلی سورئال است. خانه او زیستگاه زیر آبی شده است. خرچنگ را به گوشه‌ای پرت می کند. صورتش را اندوه فرا گرفته است. کی-وو از بین آب به طرف پنجره می رود. می کوشد پنجره را ببندد که آب بیشتری وارد خانه نشود، که...

کی-وو: آخ!



به دهانش زده شده، خفه می‌شود. آن چه شنیده می‌شود، خرخرهای حیوانی است.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد): باید نشونه...

گیان-سه با درماندگی به او خیره نگاه می‌کند.

مون-گوانگ (ادامه می‌دهد، ضعیف): عزیزم... (می‌خندد) چانگ-سوک.

اون پتیاره با پا زد تو صورتم.

مون-گوانگ مثل شوهرش می‌خندد، تته‌پته می‌کند و حرف‌های نامربوط می‌زند. صدایش کم می‌شود. به آخر خط رسیده است. کنار توالت کز می‌کند. گیان-سه از پشت چسب فریاد می‌زند. مثل یک جانور زخمی به خود می‌پیچد و ناله می‌کند. فریادهای او ادامه دارد تا...

۱۰۹. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اتاق نشیمن - شب

آب اکنون تا گونه کی-تاک بالا آمده است. در ورودی خانه ایستاده و مثل یک کاپیتان که برای آخرین بار به کشتی در حال غرق شدن خود نگاه می‌کند، به آپارتمان خیره شده است. آب داخل خانه با سیلاب در خیابان یکی شده و یک اقیانوس قهوه‌ای‌رنگ بزرگ شکل داده که تمام محله را در بر گرفته است. موسیقی اعصاب‌خردکن هم‌چنان در زمینه ادامه دارد. یک موج سیاه از آب تصویر را می‌پوشاند و قطع می‌کند به...

۱۱۰. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - شب

درون اتاق تاریک، گیان-سه دیوانه را می‌بینیم که با پیشانی خونی خود روی کلیدهای دیوار می‌زند. صورتش نقابی است از عرق، خون و آب بینی. پشت او بدن بی‌جان مون-گوانگ روی زمین افتاده است. گیان-سه با خشم زیاد سرش را به کلیدها می‌کوبد. مغلوب رنج و افسوس شده است.

۱۱۱. داخلی/خارجی - خانه مجلل - چادر مخروطی‌شکل دا-سونگ

- شب

دا-سونگ زپ چادر را باز می‌کند و آن طرف باغ به اتاق نشیمن نگاه می‌کند. چراغ‌های سقفی ورودی را می‌بیند که به صورت نامنظم چشمک می‌زنند. زمان‌بندی روشن شدن و خاموش شدن چراغ‌ها توجهش را جلب می‌کند. دفتر یادداشت را باز می‌کند و آن‌ها را به صورت نقطه و خط تیره می‌نویسد. به جداول کد مورس پشت کتاب پیشاهنگی خود رجوع می‌کند، اما به نظر نمی‌رسد قادر باشد از آن کلمه‌هایی درآورد. چراغ‌ها به شکلی دیوانه‌وار چشمک می‌زنند. دوربین به چراغ‌ها نزدیک می‌شود. موسیقی اضطراب‌آور به اوج رسیده است.

همین که به پنجره دست می‌زند، برق او را می‌گیرد. به سرعت دستش را عقب می‌برد. **کی-تاک**: برق گرفت؟ دست زن! به پنجره دست زن! هر چی می‌خواهی، بردار و بیا این‌ور!

۱۰۶. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - حمام - شب

کی-جانگ با زور در را باز می‌کند و به‌زحمت به طرف توالت می‌رود که فاضلاب مثل یک آتش‌فشان ایسلندی از آن فوران می‌کند. کی-جانگ به‌سختی در توالت را می‌بندد و روی آن می‌نشیند. یک دریاچه چهارگوش روی سقف است. کی-جانگ دریاچه را باز می‌کند و...

یک جعبه سیگار و یک فنک که آن‌جا قاچم کرده است. چند اسکناس تاخوره هم هست که در سلفون پیچیده شده است. کی-جانگ در بین این سیل شدید، یک نخ سیگار روشن می‌کند. درحالی‌که روی در توالت نشسته، از زیرش فاضلاب بیرون می‌زند.

۱۰۷. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اتاق نشیمن - شب

کی-وو وسایل ضروری را برمی‌دارد و در یک کیف خاکستری می‌گذارد، که...

پایش در آب به چیزی می‌خورد. خم می‌شود و زیر آب کدر پیدا می‌کند.

سنگ تزیینی، که مین-هیاک به خانواده هدیه داد. کی-وو سنگ را در آغوش می‌گیرد. به‌سختی نفس نفس می‌زند، انگار یک گنج باارزش پیدا کرده است. روی تصویر سنگ پوشیده از آب موج و کدر، موسیقی حزن‌انگیزی شروع می‌شود.

۱۰۸. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - شب

گیان-سه رویه‌روی مون-گوانگ نشسته و می‌کوشد با دست‌های بسته خود چسب دهان او را باز کند. مون-گوانگ به‌شدت عرق کرده است. دائم از حال می‌رود. وقتی گیان-سه بالاخره چسب را می‌کند، مون-گوانگ می‌پرد و تلوتلوخوران به طرف توالت می‌رود. سرش را در کاسه توالت فرو می‌برد و بالا می‌آورد. گیان-سه با وحشت به او نگاه می‌کند.

گیان-سه (با دهان چسب‌خورده): مووووو-مووووو! (مون-گوانگ!)

مون-گوانگ ناله می‌کند. درد زیادی دارد. بلند می‌شود و به طرف گیان-سه راه می‌افتد، اما تعادلش را از دست می‌دهد. گیان-سه خودش را به طرف مون-گوانگ پرت می‌کند تا او را بگیرد، اما مون-گوانگ روی زمین می‌افتد.

مون-گوانگ: استفرغ نشونه...

گیان-سه فریادکنان چیزی به مون-گوانگ می‌گوید، اما فریادهایش پشت چسبی که

۱۱۲. سالن ورزشی مدرسه - مرکز تخلیه - اول صبح

مملو از افراد تخلیه شده از محله‌های سیل زده که در قالب ردیف‌های پی در پی اسکان داده شده‌اند. در حال حاضر همه خواب هستند. چراغ‌ها خاموش‌اند. سالن ورزشی تنها با نور ضعیف اول صبح روشن است. کی-تائک و بچه‌ها جزو افراد تخلیه شده هستند. کی-جانگ کاملاً از حال رفته است. شب سختی را گذرانده‌اند. کی-وو کاملاً بیدار است. سنگ تزیینی را محکم بغل کرده است. چشم‌هایش قرمز شده‌اند.

کی-وو: هی، بابا.

کی-تائک: ها.

کی-وو: خوب.

کی-وو به کی-جانگ نگاه می‌کند تا مطمئن شود خواب است.

کی-وو (ادامه می‌دهد): برنامه‌ت چیه؟

کی-تائک: چی می‌گی؟

کی-وو: گفتمی به برنامه داری. می‌خوایم چی کار کنیم؟ (آرام) زیرزمین

رو می‌گم.

کی-تائک مدتی طولانی ساکت است. چهره‌اش سرد و بی‌احساس است.

کی-تائک: می‌خوای بدونی چطوری باید به برنامه بی‌عیب‌ونقص داشته باشی؟

کی-وو: چطور؟

کی-تائک: اصلاً برنامه‌ریزی نکن. برنامه نداشته باش.

کی-وو گیج شده است.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): اگر برنامه‌ریزی کنی، همیشه به جای کار

ایراد پیدا می‌کنی. زندگی همینیه. (بعد) دوروبرت رو نگاه کن. فکر می‌کنی

این آدم‌ها صبح که از خواب پا شدن، با خودشون گفتن «مشب می‌خوام

روی به زمین کثیف کنار صد تا غریبه بخوابم»؟ اما بین الان کجان.

بین ما کجاییم.

کی-وو با این حرف‌ها خیلی دل‌گرم نمی‌شود.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): برای همین هیچ‌وقت نباید برنامه‌ریزی کنی.

اگر برنامه نداشته باشی، نمی‌تونی شکست بخوری. نمی‌تونی هیچ کار

اشتباهی بکنی. مهم نیست کسی رو کشته باشی، یا به کسی خیانت کرده

باشی. اصلاً هیچ مهم نیست. می‌فهمی؟

کی-تائک آرام حرف می‌زند. کینه‌ای در صدایش است. چهره‌اش خسته است.

کی-وو ترسیده است. هیچ‌وقت پدرش را این‌طوری ندیده بود. سنگ را محکم‌تر

بغل می‌کند.

کی-وو: من رو ببخش، بابا.

کی-تائک: برای چی؟

کی-وو: برای همه چی. درستش می‌کنم.

کی-تائک: چرت‌وپرت نگو. (با اشاره به سنگ تزیینی) چرا اون رو بغل

کردی؟

کی-وو: این؟

کی-وو به سنگ نگاه می‌کند.

کی-وو (ادامه می‌دهد): می‌خواد با من باشه.

کی-تائک به کی-وو نگاه می‌کند. رفتارش عجیب است.

کی-وو (ادامه می‌دهد): راست می‌گم. همه‌ش دنبال منه.

کی-تائک: به کم بخواب.

کی-وو (به خودش): وقتی مین-هی‌اک این رو به من داد، می‌دونستم به

نشونه است. یه هدیه نمادین.

کی-وو به‌ت‌زده به مقابل خود خیره نگاه می‌کند. نمی‌دانیم به چه فکر می‌کند.

۱۱۴. خارجی - خانه مجلل - باغ - صبح

دونگ-ایک به طرف چادر می‌آید که پوشیده از قطرات باران است و با احتیاط داخل آن را نگاه می‌کند.

دا-سونگ بعد از شب پرماجرا و طولانی، بالاخره خوابش برده است. دونگ-ایک لبخند می‌زند و به یئون-کیو در اتاق نشیمن علامت می‌دهد که همه چیز مرتب است.

۱۱۵. داخلی - خانه مجلل - اتاق پرو - صبح

یئون-کیو (با تلفن): جسیکا! ببخشین که روز یکشنبه این قدر زود تماس

گرفتم. امروز می‌تونین ناهار بیابین این‌جا؟ می‌خوایم دا-سونگ رو غافل گیر

کنیم و براش جشن بگیریم.

یئون-کیو پشت میز توالی خودش نشست و با هیجان تلفنی صحبت می‌کند. تلفن

روی اسپیکر است.

۱۱۶. داخلی - سالن ورزشی مدرسه - صبح

کی-جانگ، بی‌حال، به حرف‌های یئون-کیو گوش می‌دهد. ردیف‌هایی از مردم را

می‌بینیم که پشت سر او خوابیده‌اند.

کی-جانگ (با تلفن): جشن تولد می‌گیرین؟

یئون-کیو (پشت تلفن): بله. دا-سونگ شما رو این‌جا ببینه، خیلی

خوشحال می‌شه.

۱۱۷. داخلی - خانه مجلل - اتاق پرو - صبح

یئون-کیو (با تلفن): غذاهای شگفت‌انگیزی داریم. پاستا، گراتین، استیک

ماهی سالمون. می‌دونین، آشپزی من عالیه، ها؟ حتماً باید بیابین.

کی-جانگ (پشت تلفن): حتماً.

یئون-کیو (با تلفن): نهایت تا ساعت یک باید این‌جا باشین. ما امروز رو به

کلاس درس حساب می‌کنیم. (به انگلیسی) می‌دونین منظورم چیه که؟ (به

کره‌ای) خیلی زود می‌بینمتون!

یئون-کیو، تندتند حرف‌هایش را می‌زند و بعد ناگهان تلفن را قطع می‌کند. دا-هی را

می‌بینیم که پشت سر یئون-کیو ایستاده است و به او نگاه می‌کند. چشم‌هایش برق

می‌زند.

دا-هی: هی، مامان، جشن تولد... باید کوین رو دعوت کنیم؟

یئون-کیو (رو به او برمی‌گردد): چه فکر فوق‌العاده‌ای! چرا نکنی؟ بهش

زنگ بزن.

دا-هی: همین حالا!

دا-هی، سرخوش، به طرف اتاقش می‌دود.

دونگ-ایک را می‌بینیم که پشت سر او از پله‌ها بالا می‌آید. به طرف اتاق خواب اصلی

می‌رود و خود را روی تخت می‌اندازد. زیر ملافه‌ها می‌خزد تا دوباره بخوابد. یئون-کیو

از اتاق پرو او را صدا می‌کند.

یئون-کیو: بخواب، بخواب. شبی طولانی داشتی. باید یه کم استراحت

کنی.

دونگ-ایک: ممنون. (خمیازه می‌کشد) نمی‌ری خرید؟

یئون-کیو: آره. شراب‌فروشی، نانواپی، گل‌فروشی، سوپرمارکت... حواسم

به همه چیز هست. زنگ زدم آقای کیم و بهش گفتم زود بیاد. امروز بهش

اضافه کاری می‌دم.

دونگ-ایک: عالیه.

دونگ-ایک با چشم‌های بسته انگشتش را بالا می‌برد. یئون-کیو لبخند می‌زند.

از موافقت دونگ-ایک خوشحال شده است. در کمد را باز می‌کند.

۱۱۸. داخلی - سالن ورزشی مدرسه - صبح

افراد تخلیه شده دور یک کپه لباس‌های دست‌دوم حلقه زده‌اند، دنبال چیزی به‌دردب‌خور

هستند. این‌ها از طرف یک سازمان محلی اهدا شده است. کی-جانگ سرخورده به نظر

می‌رسد. بین لباس‌ها چیزی پیدا نمی‌کند که برای مهمانی مناسب باشد. به کی-تائک

۱۱۳. داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - صبح

نور خورشید اتاق نشیمن را پر کرده است. یئون-کیو به طرف پنجره می‌آید و به

آسمان شگفت‌آور نگاه می‌کند. به چادر دا-سونگ در باغ نگاه می‌کند. دونگ-ایک

پشت سر او آهسته از کاناپه بلند می‌شود.

نگاه می‌کند که او هم دیوانه‌وار و با چشم‌های سرخ کپه لباس‌ها را زبرور می‌کند. پشت سر آن‌ها، کی-وو هنوز روی زمین خوابیده است. چشم‌هایش را باز می‌کند و به تلفنش نگاه می‌کند. هفت تماس ناموفق از طرف دا-هی. کی-وو بلند می‌شود و پیام‌های دا-هی را می‌خواند. سنگ تزیینی را در کیف خاکستری می‌گذارد.

۱۱۹. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه / اتاق نشیمن - صبح

چانگ-سوک سرش حسابی شلوغ است و مواد غذایی را برای مهمانی آماده می‌کند. چشم‌هایش قرمز است. اصلاً نخوابیده است. یئون-کیو سرزنده و بشاش از پله‌ها پایین می‌آید و چانگ-سوک را صدا می‌کند که به اتاق نشیمن بیاید. به باغ آفتابی نگاه می‌کند.

یئون-کیو: از تون می‌خوام برین انبار زبرزمین. باید چیزی حدود ۱۰ تا میز مهمونی اون جا داشته باشیم.

چانگ-سوک: باشه.

یئون-کیو: همه‌شون رو بیارین بالا. جوری تمیزشون کنین که برق بیفتن. همه‌شون رو به حالت شبه‌دایره‌ای دور چادر دا-سونگ می‌چینیم.

یئون-کیو سعی می‌کند با دست‌هایش به چانگ-سوک نشان بدهد که منظورش چیست. نه، کاملاً درست نیست. بعد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): آرایش دُرناپی شکل. می‌دونین که، ها؟ آرایش معروف ژنرال بی سون شین در نبرد جزیره هانسان.

چهره چانگ-سوک طوری است که انگار می‌گوید: «آخه من از کجا باید بدونم؟» چانگ-سوک به سرعت این حالت را پنهان می‌کند.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): به چادر دا-سونگ مثل یه رزم‌ناو ژاپنی نگاه کنین. ما میزها رو به حالت شبه‌دایره‌ای دورش می‌چینیم، شبیه بال‌های یه درنا. باربیکو رو هم می‌ذاریم کنار چادر.

۱۲۰. داخلی - خانه مجلل - انبار زیرزمین - صبح

چانگ-سوک تلاش می‌کند میزهای مهمانی را از زیرزمین تقریباً تارک بیرون بکشد. کمی تأمل می‌کند تا نفسی تازه کند. سکوت ترسناکی اتاق را در بر گرفته است. چانگ-سوک به کابینت ظرف‌های شیشه‌ای که در مخفی را پوشانده است، نگاه می‌کند. صدای نفس‌های مون-گوانگ و گیان-سه از آن طرف به طور خفیفی شنیده می‌شود. مدتی طولانی به کابینت خیره نگاه می‌کند.

۱۲۱. داخلی - مغازه غذای ارگانیک - صبح

یک فروشگاه مواد غذایی با کلاس. محصولات ارگانیک به‌زیبایی عرضه شده‌اند. کی-تائک با مواد بسته‌بندی شده پشت صندوق ایستاده و صندوق‌دار آن‌ها را اسکن می‌کند. یئون-کیو کنار او با تلفن صحبت می‌کند.

یئون-کیو (می‌خندد): عالیه. شوهرت رو هم بیار! خواهش می‌کنم... کادو نیارین.

یئون-کیو کارت اعتباری خود را به صندوق‌دار می‌دهد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): فقط می‌خوام بیای و از غذا لذت ببری!

به نظر می‌رسد قرار است یک مهمانی بزرگ باشد. کی-تائک با کیسه‌های خرید بزرگ میوه و سبزی پشت سر یئون-کیو راه می‌رود. خنده‌های گوش‌خراش یئون-کیو او را عصبی کرده است. با چشم‌های سرخ خود چپ‌چپ نگاه می‌کند.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد، با تلفن): بیا. امروز رو می‌تونم آشپزی نکنی. (سرش را تکان می‌دهد) بله، البته. روز روشن بهترین موقع برای خوردن شرابه! (می‌خندد) خب، واقعاً ممنون می‌شیم اگه بتونی تو مهمونی یه آهنگ بخونی.

۱۲۲. داخلی - مغازه شراب‌فروشی - صبح

یئون-کیو (ادامه می‌دهد، با تلفن): نه، لباس خاصی لازم نیست. یه مهمونی غیررسمیه. دوست داشتمی می‌تونم با پیژامه بیای. (می‌خندد) و لطفاً، کادو نیار. فقط می‌خوام بیای و لذت ببری. این بهترین کادو برای ماست. (بعد) تو یه مینی کوپر داری، درسته؟ خیلی هم خوب. می‌تونم یه جورهایی کنار

ماشین خودمون پارک کنی. جا می‌شه.

یئون-کیو از کنار قفسه شراب‌های کهنه رد می‌شود و هم‌زمان با تلفن صحبت می‌کند. چند بطری برمی‌دارد و به کی-تائک می‌دهد. چهره کی-تائک درحالی‌که با سبد سنگین پشت سر یئون-کیو راه می‌رود، در هم فرو می‌رود.

۱۲۳. خارجی - خانه مجلل - باغ - صبح

چانگ-سوک صندلی‌ها را با آرایش دُرناپی شکل دور چادر می‌چیند. دا-سونگ هنوز داخل چادر خواب است. چانگ-سوک عرق می‌ریزد و زیر لب غرولند می‌کند که می‌بیند...

دونگ-ایک با پیژامه به طرف چادر می‌آید. دونگ-ایک ناشیانه به چانگ-سوک لیخند می‌زند و بعد داخل چادر را نگاه می‌کند. رو به چانگ-سوک می‌کند و انگشتش را روی لب‌هایش می‌گذارد. «هیسس!»

دونگ-ایک (ساکت): هنوز خوابه.

چانگ-سوک سرش را تکان می‌دهد و آرام به کارش ادامه می‌دهد. چیدن این میزهای بزرگ بدون سروصدا کار سختی است. دونگ-ایک یک شکمش را می‌خاراند و به طرف خانه برمی‌گردد.

۱۲۴. داخلی - مرسدس - در حال حرکت - صبح

یئون-کیو (با تلفن): امروز آسمون رو دیدی؟ کاملاً شفافه. آلودگی هوا، صفر. بارون همه کثیفی‌ها رو شست. البته که بارون گند زد؛ به اردو، اما مادر عوض تو باغ مهمونی می‌گیریم، آره! خودش یه نعمته.

یئون-کیو همین‌طور ورور می‌کند که ناگهان بوی چیزی را احساس می‌کند. بینی‌اش را می‌گیرد. حتماً بوی کی-تائک است که او را به هم ریخته است. کی-تائک از اینه جلو می‌بیند که یئون-کیو بینی‌اش را گرفته است. این مسئله او را آزار می‌دهد. یئون-کیو شیشه ماشین را کمی پایین می‌دهد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): داشت یادم می‌رفت. لطفاً، لطفاً، هیچ کادویی نیار. باید قول بدی.

۱۲۵. خارجی - خانه مجلل - باغ - روز

خورشید به‌روشنی در باغ می‌درخشد. مهمانان جشن تولد دور میزهایی نشسته‌اند که با گل مزین شده‌اند. چانگ-سوک حسابی سرش شلوغ است. دائم از آشپزخانه خوردنی می‌آورد. بعضی از مهمان‌ها بطری‌های روی میزهای خود را تمام کرده‌اند. به همه خوش می‌گذرد.

۱۲۶. داخلی - خانه مجلل - اتاق دا-هی - روز

از پنجره اتاق دا-هی می‌بینیم که مهمانی در باغ برقرار است. کادوهای رنگارنگ جلوی چادر مخروطی شکل تلنبار شده است. کی-وو با چهره‌ای بی‌حالت از پنجره پایین را نگاه می‌کند. دا-هی کنارش ایستاده است و به او خیره نگاه می‌کند.

دا-هی: حواست یه جای دیگه بود، نه؟

کی-وو: چی؟

دا-هی: الان که داشتیم همدیگه رو بوس می‌کردیم، تو حواست یه جای دیگه بود. درسته؟

کی-وو: نه.

دا-هی: دروغ نگو. هنوز هم داری به یه چیز دیگه فکر می‌کنی.

کی-وو به جماعت نگاه می‌کند که در باغ، راحت در هم می‌لولند.

یک بچه با دوربین لایکای خود عکس می‌گیرد، یک زن بطری دستش است و با هیجان چیزی را برای دیگر مهمانان تعریف می‌کند، یک مهمان مرد کنار منقل هیزم خرد می‌کند و خیلی هم باحال این کار را انجام می‌دهد. همه واقعاً خوشحال به نظر می‌رسند.

کی-وو (با اشاره به مهمانان): همه‌شون محشرن. با این که تو آخرین لحظه خودشون رو رسوندن. خیلی باحالن. خون سرد و آروم.

دا-هی گیج شده است.

کی-وو: دا-هی...

دا-هی: ها؟

کی-وو: به نظرت جای من این جاست؟

دا-هی: منظورت چیه؟

کی-وو: به نظرت جای من تو این خونه است؟

دا-هی نمی‌داند چرا کی-وو این سؤال را می‌پرسد. کی-وو، هم چنان کرخت، به طرف میز می‌رود که کیفش روی آن است.

دا-هی: کجا می‌ری؟

کی-وو: باید برم طبقه پایین.

دا-هی: بمون، بیا با هم باشیم.

کی-وو: باید برم پایین.

دا-هی: اون آدم‌ها حوصله‌سربرن.

دا-هی کی-وو را محکم بغل می‌کند.

دا-هی (ادامه می‌دهد): همین‌جا پهلوی من بمون.

کی-وو (در گوشه): نه پیش اون آدم‌ها. پایین‌تر.

کی-وو با چهره‌ای عبوس سنگ‌تزیینی را از کیفش درمی‌آورد.

دا-هی: اوه. این دیگه چیه؟

۱۲۷. خارجی - خانه مجلل - باغ - روز

دونگ-ایک و کی-تائک پشت درخت‌ها قایم شده‌اند، جوری که مهمانان نمی‌توانند آن‌ها را ببینند. لباس بومی‌های آمریکا را به تن کرده‌اند. دونگ-ایک برای کی-تائک سربند سرخ‌پوستی گذاشته و بقیه تزیینات سرخ‌پوستی را هم به او آویزان کرده است. **دونگ-ایک**: باورم نمی‌شه این کارها رو می‌کنیم، ما رو نگاه کن. دو تا مرد میان سال که لباس‌های احمقانه پوشیدن.

کی-تائک: مشکلی نیست.

دونگ-ایک و کی-تائک هر دو ناشیانه می‌خندند. کی-تائک خسته به نظر می‌رسد. از دیروز تا حالا همه‌اش آشوب بوده است؛ سیل، مرکز تخلیه، خرید صبحگاهی همراه با یئون-کیو و الان هم یک نقش‌آفرینی پیچیده. همین‌طور ایستاده و با بی‌حالی تبر اسباب‌بازی را در دست گرفته است.

دونگ-ایک: واقعاً متأسفم، آقای کیم. خانم پارک مجبورم کرد این کارو بکنم. چاره‌ای نداشتم. (بعد) واقعاً ساده است. قراره کیک تولد رو بیان. خانم جسیکا، معلم هنر کیک رو میاره. میاد، میاد، میاد، همین که می‌خواد کیک رو بنذاره... ما از پشت درخت‌ها می‌پریم بیرون، تبرهامون رو تو هوا می‌چرخونیم و غافل‌گیرش می‌کنیم! برای این‌که، می‌دونین، ما آدم‌های بدیم.

کی-تائک: حتماً.

دونگ-ایک: تو این لحظه، دا-سونگ، سرخ‌پوست خوب، با تبرش به ما حمله می‌کنه. جنگ می‌شه و دا-سونگ، قهرمانانه، خانم جسیکا و کیک رو نجات می‌ده! همه دست می‌زنن. گرفتین چطور شد؟ می‌دونم مضحکه.

دونگ-ایک دوباره می‌خندد.

کی-تائک: گمون کنم خانم پارک دوست دارن همه‌ش مهمونی بگیرن.

دونگ-ایک: به نظرم همین‌طوره. امسال برای تولد دا-سونگ سنگ تموم گذاشت.

کی-تائک: چه باملاحظه. شما هم همین‌طور.

دونگ-ایک در لحن صدای کی-تائک چیزی را حس می‌کند.

کی-تائک (ادامه می‌دهد): چی کار می‌تونین بکنین، گمون کنم دوستتون دارین، درسته؟

مشخص است که کی-تائک طعنه می‌زند و دونگ-ایک متوجه این مسئله می‌شود. تنش بین آن‌ها بالا می‌گیرد.

دونگ-ایک: آقای کیم، امروز در حقیقت برای شما یه روز کاره نیست؟

کی-تائک: بله، آقا.

دونگ-ایک: پس فقط به عنوان بخشی از کار بهش نگاه کنین.

دونگ-ایک یک پر دیگر روی سربند کی-تائک می‌گذارد، بی‌آن‌که به چشم‌های او نگاه کند.

کی-تائک: آقای پارک، فکر کنم حد رو رعایت نکردین.

دونگ-ایک: چی گفتین؟

کی-تائک: نه، منظورم اینه.

دونگ-ایک می‌بیند یکی از پرها را بیش از حد فرو کرده است. ته پر از زیر سربند بیرون زده است. دونگ-ایک هم چنان حس می‌کند منظور کی-تائک یک «حد» متفاوت بود. کی-تائک با انگشت پر را به بالا فشار می‌دهد.

۱۲۸. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه

چانگ-سوک میز بوفه را طبق عکسی که یئون-کیو به عنوان مرجع به او داده است، می‌چیند. یک آشپز خارجی پشت سر او به گوشت کباب چاشنی می‌زند. کارش که تمام می‌شود، گوشت را با سینی به باغ می‌برد. کی-جانگ با احتیاط به چانگ-سوک نزدیک می‌شود.

کی-جانگ (در گوشه): رفتی پایین ببینی چه خبره؟

چانگ-سوک: نه، خیلی سرم شلوغ بود.

کی-جانگ: بهتر نیست باهاشون حرف بزنینم؟ یه جوری به توافق برسیم.

چانگ-سوک: من هم همین فکرو می‌کنم. دیروز همه‌مون خیلی احساسی رفتار کردیم.

کی-جانگ نگاهی به دوروبرش می‌اندازد و می‌گوید...

کی-جانگ: می‌رم پایین ببینم حالشون چطوره.

چانگ-سوک سرش را تکان می‌دهد. از زیر میز یک دیس بزرگ پر از غذاهای مختلف بیرون می‌آورد.

چانگ-سوک: بیا. این رو با خودت ببر. محض اطمینان برای اون‌ها درست کردم. شکمشون پر باشه، انگیزه‌شون برای مذاکره کردن بیشتر می‌شه.

کی-جانگ سرش را تکان می‌دهد. دیس را می‌گیرد و چند کوفته دیگر هم از روی میز برمی‌دارد. می‌خواهد به زیرزمین برود که...

صدای خنده‌های زیر یئون-کیو در اتاق نشیمن را می‌شنود.

یئون-کیو (خارج از تصویر): جسیکا! دنبالتون می‌گشتم! اون‌جا چی کار می‌کنین؟ بیابین این‌جا.

کی-جانگ آهسته دیس را روی میز می‌گذارد. چانگ-سوک به سرعت فرار می‌کند و غذاهای بیشتری به باغ می‌برد. یئون-کیو می‌آید و کی-جانگ را با خود می‌برد به...

اتاق نشیمن

روی میز قهوه‌خوری یک کیک خامه‌ای عالی قرار دارد.

یئون-کیو (ادامه می‌دهد): این کیک خیلی نمادینه. اهمیت درمانی داره، می‌دونین، مربوط به ضربه روحی دا-سونگ. جسیکا، می‌خوام کیک رو شما بیارین. شما باید این کارو بکنین. این مهم‌ترین بخش جشنه!

درحالی که یئون-کیو و کی-جانگ کیک را تحسین می‌کنند.

کی-وو را می‌بینیم که در پس‌زمینه و خارج از فوکوس، آرام از پله‌های طبقه دوم پایین می‌آید. کیف خاکستری را روی شانه انداخته است. به آشپزخانه می‌رود و از آن‌جا از پله‌های انبار زیرزمین پایین می‌رود.

۱۲۹. داخلی - خانه مجلل - انبار زیرزمین - روز

کی-وو کابینت ظرف‌های شیشه‌ای را هل می‌دهد. در فولادی تیره پشت کابینت پدیدار می‌شود. سیم‌هایی را که محکم دور دستگیره در پیچیده شده است، درمی‌آورد و در را باز می‌کند. چراغ تلفن همراه خود را روشن می‌کند و آرام آرام از پله‌ها پایین می‌رود.

۱۳۰. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - روز

اتاق بسیار تاریک است. کی-وو به پایین پله‌ها می‌رسد. سنگ تزیینی را از کیف خاکستری بیرون می‌آورد. دست‌هایش می‌لرزد و نفس کشیدن برایش سخت‌تر شده است. تلفن همراه روشن خود را در جیب روی سینه‌اش فرو کرده است و با احتیاط جلو می‌رود. بالاخره پیدا می‌کند.

مون-گوانگ با دست و پای بسته کنار توالیت روی زمین افتاده است. با نگرانی آب دهان خود را قورت می‌دهد. پاهایش سست و چشم‌هایش پر از اشک شده‌اند. آرام به



هولناک است، و کمی مضحک. خون پیشانی او خشک شده و به شکل یک نقاب سرخ ترسناک درآمده، اما جای نوار روی دهانش یک رد مستطیلی شکل به جا گذاشته است. گیان سه زیر پایش را نگاه می کند؛ جایی که کی-وو روی زمین افتاده است. استخری از خون آرام آرام دور سر کی-وو شکل می گیرد و خرده شیشه های بطری آب آلو را که روی زمین پخش شده اند، کنار می زند. گیان سه سنگ تزئینی را از زمین برمی دارد و بار دیگر به سر کی-وو می کوبد! انگشت های کی-وو می لرزند. یعنی هنوز به هوش است؟ یا این آخرین سوسوی زندگی است.

۱۳۳. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - روز

گیان سه با قدم های سنگین از پله ها بالا می رود و به آشپزخانه روشن می رسد. یک هم جواری سورنال، نقاب پوشیده از خون و شبخوار در برابر آشپزخانه کاملاً سفید، بیرون در باغ، بین خنده ها و دست زدن های مهمانان، کی-جانگ را می بیند که کیک تولد دا-سونگ دستش است. گیان سه از سینک یک چاقوی آشپزخانه بزرگ برمی دارد و به طرف باغ راه می افتد. همین که از نظر دور می شود... دا-هی از پله ها پایین می آید و به داخل آشپزخانه سرک می کشد.

دا-هی: کوین! کوین! کجایی؟

۱۳۴. خارجی - خانه مجلل - باغ - روز

کی-جانگ از راهرو بین مهمانان جشن به آرامی می گذرد، جوری که شمع ها خاموش نشود. دا-سونگ، خجالت زده، اما آشکارا هیجان زده، جلوی چادر منتظر است. او معلم محبوب خود، خانم جسیکا را می بیند که کیک را می آورد، که... همه جیغ می زنند. جماعت مثل دریای سرخ باز می شوند. کی-جانگ برمی گردد و می بیند

گیان سه با چاقوی آشپزخانه به طرف او می دود. درحالی که چاقو را در هوا می چرخاند، خود را به کی-جانگ می رساند. کی-جانگ کیک تولد را روی صورت او له می کند، اما کمی دیر شده است. چاقو در سینه کی-جانگ فرو می رود. گیان سه چاقو را بیرون می کشد. خون از سینه کی-جانگ بیرون می زند. خون روی خامه سفید می باشد که درست نصف صورت گیان سه را پوشانده است. وقتی کی-جانگ روی زمین می افتد، دا-سونگ گیان سه را بالای سر او می بیند. خون جسیکا از صورتش می چکد. «روح». دا-سونگ جیغ می زند. یک جیغ واقعا هولناک. بلندتر و دو اکتاو بیشتر از جیغ مهمانان. چشم هایش از حالت طبیعی خارج می شوند و کاملاً تشنج می کند. جایی بین جمعیت صدای جیغ یثون-کیو را می شنویم. گیان سه کی-جانگ را بلند می کند و چاقو را روی گلوبش می گذارد. با فریاد به مهمانان می گوید.

طرف سر مون-گووانگ می رود. سنگ را بلند می کند که به سر مون-گووانگ بکوبد، اما... نمی تواند.

همین طور این جا ایستاده است، با صورتی پوشیده از آب بینی و اشک. به شکلی غیرقابل کنترل می لرزد، وقتی...

متوجه یک شیء دایره ای می شویم که پشت سر کی-وو «شناور» است. یک حلقه دار. گیان سه با سیم های خود پیک حلقه دار درست کرده است. آهسته حلقه را بالای سر کی-وو می آورد. کی-وو اصلاً حواسش نیست. هم چنان گریه می کند و می لرزد. بالاخره پشت سر خود چیزی را حس می کند و برمی گردد، اما...

خیلی دیر شده است. گیان سه به سرعت حلقه دار را دور گردن کی-وو می اندازد و می کشد و آن را سفت می کند! کی-وو تلاش می کند سرش را از حلقه خارج کند. سنگ تزئینی روی پایش می افتد. بیشتر تعادلش را از دست می دهد. گیان سه او را روی زمین می کشد. می خواهد کی-وو را خفه کند. در تاریکی تنها چشم های دیوانه وار او را می بینیم. کی-وو به شدت دست و پا می زند. نمی تواند نفس بکشد. چیزی نمانده که چشم هایش از حالت طبیعی خارج شوند. گیان سه سنگ تزئینی را برمی دارد و آن را بالا می برد که ضربه آخر را بزند. با قدرت سنگ را بالای سر کی-وو می چرخاند، اما... کی-وو در آخرین لحظه به خود می آید. به طرف پله ها می دود. سیم هم چنان از گردنش آویزان است. گیان سه، سنگ به دست، کی-وو را تعقیب می کند. کی-وو خود را به بالای پله ها می رساند و از کنار کابینت ظرف های شیشه ای رد می شود که...

گیان سه سیمی را که از پشت سر کی-وو آویزان است، می گیرد و محکم به طرف خود می کشد. کی-وو از پشت به هوا پرت می شود و...

بوم! محکم به زمین می خورد. بدنش از کار می افتد. گیان سه بالای سر کی-وو می آید. سنگ را بالا می برد و... به سر کی-وو می کوبد! صدای قرچ هولناکی را می شنویم و... قطع پرشی به:

۱۳۱. خارجی - خانه مجلل - باغ - روز

صدای تشویق. یکی از مهمانان که خواننده اپراست، تک خوانی می کند. کیک دست کی-جانگ است. یثون-کیو شمع ها را روشن می کند.

۱۳۲. داخلی - خانه مجلل - انبار زیرزمین - روز

گیان سه، تشنه، یک بطری بزرگ آب آلو را لاجرمه سر می کشد و بطری را روی زمین می اندازد. کابینت را هل می دهد و سر جای اول برمی گرداند تا در مخفی پوشیده شود. از بالای پله ها صدای ضعیف تک خوانی را می شنود. برمی گردد و بالاخره صورتش را می بینیم

گیان-سه: تکون نخورین!

کی-تائک و دونگ-ایک از پشت درختان به طرف صحنه حادثه می‌دوند. با صدای گیان-سه می‌ایستند. مهمانان هم که به شکلی آشوبناک در حال فرار هستند، سر جاهای خود خشکشان می‌زند. یک لحظه پرتنش. پروانه‌ای سفید بالای گیان-سه پرواز می‌کند، روی سر پوشیده از کیک او بال‌بال می‌زند.

گیان-سه (ادامه می‌دهد): چانگ-سوک! کجایی؟ بیا بیرون، پتیاره عوضی!

چانگ-سوک از پشت جمعیت پدیدار می‌شود. نگاهش به کی-جانگ است.

چانگ-سوک: کی-جانگ! بلند شو!

خون زیادی از کی-جانگ می‌رود. ناله ضعیفی می‌کند.

چانگ-سوک (ادامه می‌دهد، فریاد می‌زند): زخم رو فشار بده. کی-جانگ!

باید جلوی خون‌ریزی رو بگیري.

چانگ-سوک و کی-تائک روی کی-جانگ متمرکز هستند، درحالی‌که حواس دونگ-ایک و یئون-کیو به دا-سونگ است. یک لحظه دردناک برای هر دو خانواده. هیچ‌کس حرکت نمی‌کند تا...

گیان-سه کی-جانگ را روی زمین می‌اندازد و به سرعت به طرف چانگ-سوک می‌دود. مردم جیغ می‌زنند، متفرق می‌شوند. چانگ-سوک منقل را برمی‌گرداند و گوشت نیم‌پز و هیزم گر گرفته را روی گیان-سه می‌ریزد. دود برای لحظه‌ای تصویر را می‌پوشاند. گیان-سه از میان دود ظاهر می‌شود. چانگ-سوک به سرعت می‌دست او را می‌گیرد و با او گلاویز می‌شود. کی-تائک بدو بدو خود را به آن‌ها می‌رساند و با تبر اسباب‌بازی به گیان-سه حمله می‌کند. گیان-سه جا خالی می‌دهد و در عوض تبر به سر چانگ-سوک می‌خورد. دونگ-ایک از روی کی-جانگ زخمی می‌پرد و به سرعت به طرف دا-سونگ می‌دود. بچه را که تشنج کرده است، بلند می‌کند و دوان دوان برمی‌گردد و از بین جمعیت خود را به یئون-کیو می‌رساند. چانگ-سوک و گیان-سه مثل دو غارت‌گر وسط باغ با هم مبارزه می‌کنند. کی-تائک برای کمک به چانگ-سوک جلو می‌آید، اما نمی‌تواند برای جدا کردن آن‌ها راهی پیدا کند. کی-تائک به طرف کی-جانگ می‌رود و می‌کوشد خون را بند بیاورد. بند نمی‌آید. دنبال چیزی است که زخم را ببندد، اما هیچ چیز دوروبر نیست. همه مشغول فرار هستند و هیچ‌کس نمی‌ایستد که کمک کند.

کی-تائک: کمک! خواهش می‌کنم به ما کمک کنین!

دونگ-ایک دا-سونگ را به یئون-کیو می‌دهد. یئون-کیو با خشم زیاد سر کی-تائک داد می‌زند.

یئون-کیو: آقای کیم، ماشین رو بیارین! نمی‌تونیم منتظر آمبولانس بمونیم!

دونگ-ایک: کیم! ماشین رو بیار!

یئون-کیو: ۱۵ دقیقه!

دونگ-ایک و یئون-کیو دیوانه‌وار سر کی-تائک فریاد می‌کشند، که با ناامیدی سعی می‌کند جلوی خون‌ریزی زخم کی-جانگ را بگیرد. یئون-کیو مثل دیوانه‌ها شده است. غریزه مادرانه او به بالاترین حد رسیده است. برایش مهم نیست که کی-جانگ دارد می‌میرد، یا آن دو آدم پریشان در باغ او با هم می‌جنگند. دونگ-ایک نمی‌تواند بیشتر از این صبر کند. سر کی-تائک داد می‌زند.

دونگ-ایک: سوییچ! سوییچ رو بده من!

در این لحظه...

چهنمی‌را که در باغ به پا شده است، با حرکت آهسته می‌بینیم. مهمانان جشن هم چنان یکی بعد از دیگری فرار می‌کنند و تنها آدم‌های ناچیز، وحشیانه برای نجات زندگی خود مبارزه می‌کنند.

نمای نقطه‌نظر کی-تائک.

خون دخترش را می‌بیند که از انگشتانش می‌چکد. همسرش زیر یک مرد چاقوبه‌دست پیچ‌وتاب می‌خورد. دونگ-ایک و یئون-کیو سرش داد می‌زنند. مهمانان جشن فرار می‌کنند.

فهرست این اوضاع کاملاً گند زمانی کامل می‌شود که کی-تائک می‌بیند...

دا-هی کی-وو را بی‌هوش و خونین روی دوش انداخته و به طرف دروازه می‌رود. دا-هی هق‌هق گریه می‌کند. دونگ-ایک هم چنان سر کی-تائک داد می‌زند.

دونگ-ایک (ادامه می‌دهد): سوییچ!

کی-تائک سوییچ را از جیبش درمی‌آورد و با دستپاچگی به طرف دونگ-ایک پرت می‌کند. سوییچ به یکی از مهمانانی که در حال فرار است، می‌خورد و روی چمن می‌افتد.

گیان-سه و چانگ-سوک درحالی‌که تا حد مرگ در حال مبارزه هستند و روی زمین غلت می‌خورند، روی سوییچ می‌افتند. گیان-سه چاقوی آشپزخانه را از زمین برمی‌دارد و در دست چانگ-سوک فرو می‌کند! چانگ-سوک روی یک کپه هیزم سوخته می‌افتد. دست خود را می‌گیرد و جیغ می‌زند. کار گیان-سه تمام نشده است. روی بدن چانگ-سوک می‌رود و چاقو را بالا می‌برد که کارش را تمام کند. کی-تائک روی گیان-سه می‌پرد تا جلوی او را بگیرد، اما گیان-سه خیلی قوی است. خشم او با قدرتی فراطبیعی همراه شده است. به سرعت بر کی-تائک غلبه می‌کند و چاقو را بالا می‌برد که به او بزند. کی-تائک چشم‌هایش را می‌بندد. خود را برای لحظه آخر آماده کرده است که...

هیچ اتفاقی نمی‌افتد؟ کی-تائک به آرامی چشم‌هایش را باز می‌کند. او می‌بیند...

یک سیخ فلزی باربیکو عمیقاً در کمر گیان-سه فرو رفته است. گیان-سه حتی نمی‌تواند داد بزند. درد ناشی از فرو رفتن سیخ داغ در بدنش بیش از اندازه است. سمت دیگر سیخ دست چانگ-سوک است. از تکه‌های گوشت و سوسیس روی سیخ دود بلند می‌شود. چانگ-سوک گیان-سه را ول می‌کند. گیان-سه آرام‌آرام روی زمین می‌افتد. کی-تائک دیوانه شده است. با چشم‌های سرخ خود دونگ-ایک را می‌بیند که به طرفش می‌دود. دونگ-ایک چانگ-سوک را بلند می‌کند تا سوییچ را از زیر او بردارد. الان دیگر شباهتی به یک مدیرعامل باوقار و خون‌سرد ندارد. مغلوب ترس و وحشت شده است. دونگ-ایک گیان-سه را برمی‌گرداند و بالاخره سوییچ را پیدا می‌کند، که...

بوی چیزی به مشامش می‌رسد. اخم می‌کند. بوی بدن گیان-سه است. بینی خود را می‌گیرد تا بوی خیلی بد را حس نکند. کی-تائک متوجه می‌شود. یک لحظه گذرا، اما چیزی را در او برمی‌انگیزد. کی-تائک تبر اسباب‌بازی را از زمین برمی‌دارد و دنبال دونگ-ایک راه می‌افتد. دونگ-ایک صدای پای کی-تائک را می‌شنود و برمی‌گردد.

کی-تائک تبر را در هوا می‌چرخاند و درست بین گردن و شانه دونگ-ایک می‌کوبد! این جاست که متوجه می‌شویم...

این یک تبر اسباب‌بازی نیست. یک تبر واقعی است. همان تبری است که مرد باحال، با آن کنار منقل، هیزم خرد کرد. مطمئن نیستیم که کی-تائک این موضوع را می‌دانست یا نه. مهم نیست. آن چه واقعا اهمیت دارد، این است که تبر عمیقاً در گردن دونگ-ایک فرو رفته است. یئون-کیو و مهمانان جشن هاج‌وواج مانده‌اند، آن قدر که حتی نمی‌توانند فریاد بزنند. دونگ-ایک روی چمن می‌افتد. خون از گردنش فوران می‌کند. کی-تائک بهت‌زده به دونگ-ایک خیره نگاه می‌کند. حس می‌کند پایش روی زمین به چیزی خورده است. پایین را نگاه می‌کند...

تبر اسباب‌بازی دا-سونگ است. تبر واقعی هنوز دستش است. خون دونگ-ایک از آن می‌چکد. یئون-کیو که دا-سونگ بغلش است، از حال می‌رود. همه در باغ می‌ایستند و با وحشت به کی-تائک، قاتل تبر به‌دست، خیره نگاه می‌کنند. کی-تائک به خودش می‌آید و متوجه می‌شود چه کار کرده است. وحشت کرده است. مثل گلوله به طرف دروازه شروع به دویدن می‌کند. با دیدن مهمانان وحشت‌زده که از سر راهش کنار می‌روند، متوجه می‌شود که تبر خونی هنوز دستش است. تبر را می‌اندازد. ترسیده است. در حال فرار به طرف دروازه می‌بیند...

چانگ-سوک از درد به خود می‌پیچد و در همان حال سینه کی-جانگ را فشار می‌دهد. آشپز خارجی کنار اوست و دست او را باندپیچی می‌کند.

از کمر سوراخ‌شده گیان-سه خون می‌آید. تنه‌است و جماعت او را نادیده گرفته‌اند.

چند مرد سعی می‌کنند جلوی خون‌ریزی دونگ-ایک را بگیرند و در همین حال به ۹۱۱ زنگ می‌زنند.

زنی به یئون-کیو و دا-سونگ کمک می‌کند.

کی-تائک این فضای پر آشوب را ترک می‌کند و به طرف دروازه می‌دود. درحالی‌که صدای آژیر نزدیک‌تر می‌شود، تصویر...

به تدریج تاریک می‌شود.

۱۳۵. داخلی - فضای تاریک

تصویر بسیار تاریک است. صداهای محوی را می‌شنویم، بعد تصویر به تدریج روشن می‌شود.

یک مرد به دوربین خیره نگاه می‌کند.

کی-وو (صدای روی تصویر): این اولین کسی بود که بعد از یک ماه، وقتی چشم‌هام رو باز کردم، دیدم.

متوجه می‌شویم که این نمای نقطه‌نظر کی-وو است. او با صدایی آرام روایت می‌کند. مرد چهره‌ای معمولی و شانه‌های باریک دارد. او دارد حرف می‌زند، اما ما هیچ چیز نمی‌شنویم. کی-وو (صدای روی تصویر): یک کارآگاه. هر چند شباهتی به کارآگاه‌ها نداشت.

وقتی ما روی دهان مرد متمرکز می‌شویم، یک جوهرهایی می‌توانیم لب‌خوانی کنیم. «شما حق دارید سکوت کنید.»

به نظر می‌رسد مرد حقوق میراندا را برای کی-وو می‌خواند. نشان داده می‌شود که کی-وو روی تخت خوابیده است، سرش کاملاً باندپیچی شده است. لیخند بی‌حالی دارد، چشم‌هایش افتاده است.

کی-وو (صدای روی تصویر): بعد یه دکتر رو دیدم که شباهتی به دکترها نداشت. بهم گفت یکی از عوارض جانبی جراحی مغز، خندیدن بدون دلیل.

یک دکتر با قیافه‌ای عجیب و غریب مردمک‌های کی-وو را بررسی می‌کند. برای کی-وو همه چیز مثل یک خواب است. چشم چپ او، احتمالاً در نتیجه آسیب عصبی هنگام عمل جراحی، کمی چپ شده است.

۱۳۶. داخلی - بخش بیمارستان زندان - راهرو - روز

کی-وو (صدای روی تصویر): شاید برای همین بود که وقتی شنیدم کی-جانگ مرد، خندیدم. بهم گفتن از خون‌ریزی زیاد مرد.

کی-وو، سُرْم به دست در راهروی بیمارستان، شکمش را گرفته و هرهر می‌خندد. نگهبان‌ها با تعجب به او نگاه می‌کنند.

۱۳۷. داخلی - دادگاه - روز

کی-وو (صدای روی تصویر): وقتی هم که حکم من و مامان اعلام شد، خندیدم. ما خیلی از اتهامات رو رد کردیم - جعل اسناد، مزاحمت و قتل عمد، که بحث کردیم دفاع مشروع بود - و تونستیم عفو مشروط بگیریم.

کی-وو وقتی قاضی حکم را قرائت می‌کند، نمی‌تواند جلوی خنده خود را بگیرد. چانگ-سوک و وکیلش به او نگاه می‌کنند.

۱۳۸. داخلی - اتوبوس - در حال حرکت - روز

اتوبوس با سرعت در شهر می‌راند. چانگ-سوک و کی-وو روی صندلی‌های خود بالا و پایین می‌شوند. به منظره آفتابی نگاه می‌کنند.

کی-وو (صدای روی تصویر): همین‌طور وقتی بعد از اون اتفاق برای اولین بار کی-جانگ رو دیدم.

۱۳۹. داخلی - خاکسترگاه مردگان - روز

خاکستران‌های سفید بی‌شمار کنار هم در طبقات مختلف قرار دارند. عکس کی-جانگ را روی یکی از آن‌ها می‌بینیم.

کی-وو (صدای روی تصویر): اون موقع هم خندیدم.

کی-وو مقابل خاکستران کی-جانگ ایستاده است. به چهره کاملاً خندان خواهرش در عکس خیره شده است. او هم لبخند می‌زند. چانگ-سوک پشت سر او هق‌هق گریه می‌کند. عکس باید برای چند سال قبل باشد. کی-جانگ در آن سرزنده‌تر است، شادتر، معصوم‌تر.

۱۴۰. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اتاق کی-جانگ - روز

همه چیز دست‌نخورده باقی مانده است، همان‌طور که کی-جانگ می‌خواست. چانگ-سوک روی زمین نشسته و بقایای گل‌های چسبیده به میبل‌ها را پاک می‌کند. دوربین خیلی زود او را ترک می‌کند و می‌رود به طرف حمام.

کی-وو روی توالت نشسته است. در تلفن خود فیلمی خبری مربوط به حدود یک ماه قبل را می‌بیند. یک گزارشگر در استودیو خبر حادثه خانه پارک را می‌گوید.

گزارشگر ۱ (اخبار): این قتل‌ها که بدون انگیزه مشخص و در محله‌ای اعیان‌نشین و آرام اتفاق افتاد، باعث حیرت پلیس شده است. متهم دیگر که یک مرد بی‌خانمان، با هویت نامعلوم است، خود در صحنه حادثه به قتل رسید که این مسئله بر ابهامات پرونده افزوده است.

کی-وو یک فیلم خبری دیگر را می‌بیند. یک گزارشگر دیگر پدیدار می‌شود.

گزارشگر ۲ (اخبار): گفته می‌شود راننده، کیم، ارتباط خوبی با کارفرمای خود، پارک، داشت. پلیس هم چنان به انگیزه واقعی قاتل پی نبرده است. محل اختفای کیم هنوز مشخص نیست. او آخرین بار هنگام فرار از صحنه دیده شد و پلیس هم چنان در حال بررسی سرنخ‌هاست. سیگنال تلفن همراه او آخرین بار در صحنه جرم فعال بود.

۱۴۱. خارجی - محله مسکونی - کوچه - روز

کی-وو (صدای روی تصویر): البته که نه من و نه مامان از اون روز به بعد با تو هیچ تماسی نداشتیم.

کی-وو به آپارتمان‌های مختلف می‌رود و تراکت روی در و دیوار می‌چسباند. این شغل جدید اوست. همان کارآگاه در بیمارستان را می‌بینیم که کی-وو را تعقیب می‌کند. کارآگاه از بالای پله‌ها به کی-وو نگاه می‌کند. ناگهان پایش پیچ می‌خورد و روی پله‌ها می‌افتد. کی-وو زمین خوردن کارآگاه را می‌بیند. دلش برای مردک می‌سوزد.

کی-وو (صدای روی تصویر): واقعاً برای این کارآگاه‌های بدبخت که کل روز ما رو تعقیب می‌کنن، ناراحتم.

۱۴۲. خارجی - تپه - نزدیک غروب

الان فصل زمستان است. کی-وو که اُرتُ خردار به تن دارد، از تپه‌ای در مرکز ستول بالا می‌رود، از بین درختان بی‌برگ و خاکستری رد می‌شود. نفسش در هوا بخار می‌کند. کی-وو (صدای روی تصویر): یه حس قوی بهم می‌گفت که کجا ممکنه باشی.

کی-وو به اندازه کافی از تپه بالا می‌رود و خود را تلیی روی یک صخره می‌اندازد. یک تلسکوپ بزرگ از کیفش بیرون می‌آورد.

کی-وو (صدای روی تصویر): پس وقتی فصل عوض شد و آب‌ها از آسیاب افتاد، وقتی کارآگاه‌ها بالاخره دست از تعقیب ما برداشتن، شروع کردم به بالا رفتن از کوه.

نمای نقطه‌نظر تلسکوپ.

نمایی بزرگ‌شده از خانه مجلل و باغ پارک را می‌بینیم.

کی-وو (صدای روی تصویر): از این‌جا خیلی خوب می‌شه خونه رو دید. از پنجره اتاق نشیمن، خانواده‌ای را می‌بینیم که می‌خندند و حرف می‌زنند. خانواده پارک نیستند. خانواده‌ای اروپایی هستند. از تصویر یک خانواده خارجی شاد... دیزالو به...

کی-وو از سرما می‌لرزد، هم‌چنان با تلسکوپ نگاه می‌کند. الان هوا تاریک است.

کی-وو (صدای روی تصویر): نمی‌دونم چرا اما اون روز حس کردم باید بیشتر بمونم.

نمای نقطه‌نظر تلسکوپ.

اعضای خانواده به اتاق‌های خود رفته‌اند و خوابیده‌اند و اتاق نشیمن خالی است. هیچ حرکتی نیست تا...

چراغ‌های سقفی سنسوردار در ورودی شروع به چشمک زدن می‌کنند. چراغ‌ها با فواصل مختلف خاموش و روشن می‌شوند. طولانی و بعد کوتاه. کوتاه و بعد طولانی. از پشت لنزهای تلسکوپ، چشم‌های کی-وو را می‌بینیم که باز می‌شوند. او به زمان‌بندی روشن شدن و خاموش شدن چراغ‌ها دقت می‌کند، که به نظر نمی‌رسد کاملاً نامنظم باشند. یک الگوست. یعنی می‌تواند کد مورس باشد؟ کی-وو با تلفن همراه خود شروع به ضبط کردن می‌کند.

کی-وو: خط تیره. نقطه. خط تیره. خط تیره.

کی-وو نقطه‌ها و خط‌های تیره را با صدایی لرزان زمزمه می‌کند. باد زوزه می‌کشد.

۱۴۳. داخلی - مترو - در حال حرکت - شب

کی-وو سوار آخرین قطار شب است. با گوشی به آن‌چه قبل‌تر ضبط کرده است، گوش می‌دهد. با مژیک نقطه‌ها و خط‌های تیره را روی یک کیسه دارو می‌نویسد. وقتی دیگر جای نوشتن ندارد، باقی را روی تراکت‌های خود می‌نویسد. وقتی هم که تراکت‌ها پر می‌شود، روی شلوار جین خود کار را ادامه می‌دهد. زنی که در مترو کنار کی-وو نشسته

است، جوری به او نگاه می‌کند که انگار یک دیوانه است. کی -وو روی تلفن همراه خود یک جدول کد مورس با می‌کند و با آن شروع به رمزگشایی از کدها می‌کند. به‌زودی نقطه‌ها و خط‌های تیره به واژه‌ها تبدیل می‌شوند.
«پسر عزیز»

۱۴۴. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - شب

و واژه‌ها به صدای کی -تائک روی تصویر تبدیل می‌شوند.
کی -تائک (صدای روی تصویر): پسر عزیز، شاید تو، اگر نه به نفر دیگه، بتونه این نامه رو بخونه.

کی -تائک را می‌بینیم که در اتاق تاریک پشت یک میز نشسته است. روی میز نامه‌ای بلند هست که او به کد مورس برمی‌گرداند. برای این کار از یک جدول کد مورس رنگ‌ورورفته که گیان -سه روی میز گذاشته بود، استفاده می‌کند.

کی -تائک (صدای روی تصویر): تو پیشاهنگ بودی، برای همین امیدوارم به جوری این پیام رو دریافت کنی.

کی -تائک لاغرتر به نظر می‌رسد و ریشش هم حسابی بلند شده است. او متفکرانه و با دقت واژه‌ها را به نقطه‌ها و خط‌های تیره برمی‌گرداند.

کی -تائک (صدای روی تصویر): حالت چطوره؟ خیلی نگران مادرت نیستم. مطمئنم مثل یه گاو نر، سُرِ حاله. (بعد) حال من هم خوبه. هر چند هر وقت به کی -جانگ فکر می‌کنم، گریه می‌گیرم.

۱۴۵. خارجی - خانه مجلل - باغ - روز (بازگشت به گذشته کی -تائک)

صحنه‌هایی از روز سرنوشت‌ساز.

خون از سینه کی -جانگ فوران می‌کند. صورت گیان -سه پوشیده از کیک و خون است. تبر به آرامی بین گردن و شانه دونگ -ایک فرود می‌آید. دست کی -تائک تبر خونین را محکم گرفته است.

کی -تائک (صدای روی تصویر): هنوز نمی‌تونم چیزی رو که اون روز اتفاق افتاد، باور کنم. تقریباً مثل یه خواب می‌مونه.

بعد ما روی نمای نقطه‌نظر کی -تائک در حال فرار می‌رویم. مردم جیغ می‌زنند. فرار می‌کنند. دروازه نزدیک می‌شود.

کی -تائک (صدای روی تصویر): همین که از اون دروازه بیرون زدم، می‌دونستم باید کجا برم.

۱۴۶. خارجی - خانه مجلل - دروازه - روز (بازگشت به گذشته کی -تائک)

صحنه‌ای با حرکت آهسته از کی -تائک که به سرعت از پله‌های دروازه ورودی خانه پایین می‌آید. او می‌بیند.

جلوی یک ماشین مینی کوپر، از در نیمه‌باز گاراژ بیرون زده است. آن‌ها توانستند ماشین را کنار ماشین خودشان پارک کنند، اما نه جوری که در گاراژ کاملاً بسته شود. کی -تائک از زیر در رد می‌شود و به گاراژ می‌رود. چند تن از مهمانان جشن در خیابان پرسه می‌زنند، اما این قدر ترسیده‌اند که متوجه نمی‌شوند کی -تائک به گاراژ رفته است. تنها دوربین امنیتی از کار افتاده، ناظر آن است که کی -تائک یواشکی از زیر در گاراژ رد می‌شود.

۱۴۷. داخلی - خانه مجلل - اتاق نشیمن - روز (بازگشت به گذشته کی -تائک)

کی -تائک از پله‌های گاراژ سرک می‌کشد و به داخل اتاق نشیمن نگاه می‌کند. اتاق خالی است. از پشت پنجره، مهمانان وحشت‌زده را می‌بیند که با شنیدن صدای آمبولانس هجوم می‌آورند. کی -تائک کفش‌هایش را دستش می‌گیرد و سریع از آشپزخانه به طرف انبار زیرزمین می‌دود.

۱۴۸. داخلی - خانه مجلل - انبار زیرزمین - روز (بازگشت به گذشته کی -تائک)

کی -تائک (صدای روی تصویر): حتی تو اون جنون مطلق، دوراندیشی کردم

و کمی آب و غذا برداشتم.

کی -تائک یک بسته تن ماهی و یک بسته آب معدنی برمی‌دارد. حواسش هست که در زیرزمین پایش را روی خون و خرده‌شیشه‌های بطری آب آلو نگذارد. کابینت ظرف‌های شیشه‌ای را هل می‌دهد و در فولادی پشت کابینت را باز می‌کند. وارد اتاق مخفی می‌شود و در را پشت سر خود می‌بندد. دسته در را می‌چرخاند و خود را در تاریکی پنهان می‌کند. تصویر.

به تدریج تاریک می‌شود.

۱۴۹. داخلی - خانه مجلل - جاهای مختلف - شب

وقتی تصویر به تدریج روشن می‌شود، ما یک خانه تخلیه‌شده را می‌بینیم که فقط با نور ماه روشن است. خانواده پارک از این خانه رفته‌اند.

کی -تائک (صدای روی تصویر): بعدها فهمیدم یه خونه با این پیشینه شوم

برای خریدارهای احتمالی جذابیته نداره. باید مدتی طولانی تو یه خونه خالی می‌موندم.

ما از یک اتاق به اتاق دیگر می‌رویم تا می‌رسیم به...

اتاق مخفی

کی -تائک با جنگل گیان -سه، یک قوطی تن ماهی را باز می‌کند و برای صرفه‌جویی در منبع غذایی محدود خود، هر بار فقط یک تکه کوچک از آن را می‌خورد. در تمام مدت به آن طرف اتاق نگاه می‌کند؛ جایی که در تاریکی...

جنازه مون -گوانگ کنار توالت گلوله شده است.

۱۵۰. خارجی - خانه مجلل - باغ - شب

کی -تائک (صدای روی تصویر): یه نکته خوب در مورد تنها بودن

این بود که بالاخره تونستم برای اون یه مراسم تدفین مناسب بگیرم.

بدن تنومند مون -گوانگ به داخل یک گودال پرت می‌شود. کی -تائک را می‌بینیم که بالای گودال نفس‌نفس می‌زند. از زیرزمین این همه راه او را حمل کرده و به کلی خسته شده است. گودال را در باغ، پای یک درخت بزرگ کنده است. کی -تائک با بیل در گودال خاک می‌ریزد. صورت مون -گوانگ با خاک پوشیده می‌شود. کی -تائک دست از بیل زدن برمی‌دارد و نفس تازه می‌کند. به درخت تکیه می‌دهد و به بالا و ستاره‌هایی که در آسمان سوسو می‌کنند، خیره می‌شود.

کی -تائک (صدای روی تصویر): این روزها دفن کردن پای درخت

حسابی مد شده، برای همین گمون کنم هیچ‌کس نمی‌تونه بگه من براش یه مراسم وداع مناسب نگرفتم.

۱۵۱. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی - روز

کی -تائک با چشم‌های بسته مقابل عکس دونگ -ایک که گیان -سه به دیوار زده، نشسته است. سرش را خم کرده است. نادم و پشیمان. کمی مضحک است، اما برای او مهم نیست. او هم چنان با جدیت ادای احترام می‌کند که...

از بالا صدای ضعیفی می‌شنود. از پله‌های اتاق مخفی بالا می‌رود و گوش خود را روی در فولادی می‌گذارد. از آن سمت صدای کسانی را می‌شنود که با هیجان و تندتند با هم حرف می‌زنند. یک نفر آمده است که خانه را ببیند. آن‌ها آلمانی حرف می‌زنند.

کی -تائک (صدای روی تصویر): مشاوران املاک باهوش‌تر از اون بودن که

فکر می‌کردم. یه جورهایی تونستن خونه رو به خانواده‌ای که تازه اومدن کره، بفروشند.

۱۵۲. داخلی - خانه مجلل - آشپزخانه - اول صبح

هوا تاریک است و همه هنوز خواب هستند؛ به‌جز کی -تائک که از انبار زیرزمین به آشپزخانه می‌آید و آرام به طرف یخچال می‌خزد. او روی دیوار آشپزخانه یک پرتره خانوادگی می‌بیند. یک خانواده آلمانی چهار نفری که لبخند گرمی زده‌اند و دندان‌های سفیدشان کاملاً در عکس مشخص است. عکس‌های بیشتری روی یخچال است. در یک عکس یک خدمتکار فیلیپینی را می‌بینیم که دست‌هایش را دور بچه‌های خانواده حلقه کرده است.

کی-وو (صدای روی تصویر): به برنامه بلندمدت.

۱۵۸. خارجی - محله اعیان نشین - روز

کی-وو در مسیر پرپیچ و خم منتهی به محله اعیان نشین بالای تپه قدم می‌زند. سنش بالاتر رفته است. یک کت وشلوار و کراوات شیک به تن دارد.
کی-وو (صدای روی تصویر): می‌خوام کلی پول درآرم.

۱۵۹. خارجی - دروازه خانه مجلل - روز

کی-وو مقابل خانه مجلل ایستاده است؛ خانه‌ای که در مقاطع زمانی مختلف متعلق به خانواده پارک، خانواده آلمانی و نامگونگ هیانجا بود. او همراه با چند مشاور املاک به طرف دروازه می‌رود.

کی-وو (صدای روی تصویر): اول از همه باید برم دانشکده. بعد می‌رم سر کار و ازدواج می‌کنم، اما در نهایت می‌خوام پول دار بشم.

۱۶۰. خارجی - خانه مجلل - باغ - روز

یک مشاور املاک زن باغ را به کی-وو نشان می‌دهد. کی-وو زیر نور خورشید ایستاده و به درختان باشکوه نگاه می‌کند.

کی-وو (صدای روی تصویر): و وقتی پول دار شدم، این خونه رو می‌خرم. کارگرهای حرفه‌ای حمل بار جعبه‌ها را به داخل خانه می‌برند. هم‌زمان دو نفر وارد اتاق نشیمن می‌شوند؛ کی-وو و چانگ-سوک. بیرون پنجره، یک زن و یک بچه را می‌بینیم؛ همسر کی-وو و دخترش؛ که در باغ بازی می‌کنند.

کی-وو (صدای روی تصویر): برای اسباب‌کشی به روز آفتابی رو انتخاب می‌کنیم.

همه اسباب و اثاثیه باز شده و سر جاهای خود قرار گرفته است. کارگرها می‌روند و فقط کی-وو و خانواده‌اش می‌مانند. کنار میز پاسیو از خورشید لذت می‌برند. کی-وو رو به خانه می‌کند.

کی-وو (صدای روی تصویر): بعد تنها کاری که باید بکنی، اینه که از پله‌ها بالا بیایی.

او به آشپزخانه نگاه می‌کند. نور خورشید نزدیک غروب با زاویه کم بر آشپزخانه می‌تابد. از پله‌های زیرزمین صدای پای می‌شنویم. دوربین جلو می‌رود و ما تصویر محو کسی را می‌بینیم که از پله‌ها بالا می‌آید. کی-تائک؟

کی-وو: بیا بیرون، بابا.

و بعد بالاخره.

کی-وو به باغ روشن پا می‌گذارد. سال‌ها تاریکی، با دلوهای نور خورشید شسته می‌شود. او خانواده‌اش را در آغوش می‌کشد. یک تجدید دیدار پر از احساس.

موسیقی احساسی به اوج می‌رسد.
قطع پرشی به:

۱۶۱. خارجی - تپه - سر شب

سرد. پرباد. خورشید به سرعت غروب می‌کند. کی-وو دوباره بالای تپه است و با تلسکوپ نگاه می‌کند. تلسکوپ را پایین می‌آورد و به دوردست نگاه می‌کند.

کی-وو (صدای روی صحنه): اما به مشکل دارم، پدر. نمی‌دونم چطور این نامه رو دست تو برسونم.

از دور خانه مجلل پارک را می‌بینیم که تعداد بی‌شماری خانه‌های مجلل دیگر آن را احاطه کرده‌اند. چراغ‌ها در تمام محله روشن و خاموش می‌شوند، انگار که خانه‌ها می‌خواهند با ما حرف بزنند. بینی کی-وو از سرما قرمز شده است. در چشم‌هایش اشک جمع شده است. باد تند به سرعت نفسش را به بخار تبدیل می‌کند. باد زوزه می‌کشد.

تصویر به تدریج تاریک می‌شود.

روی سیاهی.

موسیقی نواخته می‌شود. شاد، اما با تهرنگی از ناامیدی.

پایان

کی-تائک (صدای روی تصویر): پدر و مادر هر دو می‌رن سر کار و بچه‌ها بیشتر روز مدرسه هستن، که از این جهت باید هم‌خانه‌های ایده‌آلی برای من باشن، اما متأسفانه خدمتکارشون همین‌جا زندگی می‌کنه. هر شب جونم رو به خطر می‌اندام و تا کوچک‌ترین فرصتی پیش می‌آید، می‌زنم بیرون.

کی-تائک با احتیاط در یخچال را باز می‌کند. نور یخچال بر صورتش می‌افتد. داخل یخچال می‌بینیم...

توفو، سوسیس، رب گوجه‌فرنگی کره‌ای، ناتوی ژاپنی.

کی-تائک (صدای روی تصویر): از شانس خوب، آلمانی‌ها فقط غذای آلمانی نمی‌خورن. فکر می‌کردم مجبورم تا آخر عمر سوسیس و آبجو بخورم.

کی-تائک از هر نوع غذا یک کم برمی‌دارد و در ظرف پلاستیکی کهنه گیان-سه می‌گذارد. همین موقع از گوشه چشم متوجه می‌شود.

چیزی در باغ تکان می‌خورد! کی-تائک از ترس قالب تهی می‌کند. به سرعت برمی‌گردد و متوجه می‌شود...

تصویر خودش است که در پنجره اتاق نشیمن منعکس شده است. مدتی طولانی به روح رنگ‌روررفته خیره نگاه می‌کند.

۱۵۳. داخلی - خانه مجلل - اتاق مخفی

کی-تائک در گوشه‌ای تاریک توفو می‌خورد. بالای ریش بلندش، چشم‌های مات و بی‌روح او را می‌بینیم.

کی-تائک (صدای روی تصویر): وقتی این جایی، حس واقعیت رو از دست می‌دی.

کی-تائک بی‌حرکت روی تخت سفری گیان-سه دراز کشیده است. نفسش این قدر ضعیف است که مطمئن نیستیم اصلاً زنده باشد.

کی-تائک (صدای روی تصویر): اما امروز روز خوبی بود. این نامه رو برات نوشتم.

کی-تائک بلند می‌شود و به طرف کلیدهای فشاری روی دیوار می‌رود. به نامه خود که به کد مورس برگردانده شده است، نگاه می‌کند. شروع به روشن و خاموش کردن کلیدها می‌کند. درحالی که او پیام رمزی را به دنیای بیرون می‌فرستد، تصویر خیلی آرام...

به تدریج تاریک می‌شود.

کی-تائک (صدای روی تصویر): مواظب خودت باش، پسر.

۱۵۴. خارجی - محله کی-وو - کوچه - اول صبح

کی-وو با نهایت توان خود در کوچه می‌دود. هیجان تمام وجودش را فرا گرفته است. هنگام عبور از کنار چراغ‌های آپارتمان‌های نیم‌طبقه زیرین محل، ردی از نفسش به شکل بخار در هوا می‌ماند.

۱۵۵. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اتاق نشیمن - اول صبح

کی-وو، از نفس‌افتاده، بدو بدو وارد آپارتمان می‌شود و بلافاصله یک تکه کاغذ استفاده‌شده را برمی‌دارد. حتی به خود زحمت نمی‌دهد که کتش را دریاورد. پشت میز آشپزخانه می‌نشیند و با هیجان شروع به نوشتن می‌کند. دوربین روی دست‌های او می‌رود که تند حرکت می‌کنند.

موسیقی احساسی شروع می‌شود.

۱۵۶. داخلی - نیم‌طبقه زیرین ساختمان - اول صبح

روی صورت کی-وو می‌رویم که خوابش برده است. خوشحال به نظر می‌رسد. نامه‌ای را که تازه نوشته، محکم در دست‌هایش گرفته است. پلک‌هایش کمی تکان می‌خورد. حتماً خواب می‌بیند. صدای کی-وو را می‌شنویم که نامه را می‌خواند.

کی-وو (صدای روی تصویر): پدر، من امروز به برنامه ریختم.

۱۵۷. خارجی - رودخانه - روز

شاهد لحظه‌ای هستیم که سنگ تزیینی اولین بار کشف شد. یک جفت دست صخره را از داخل یک رودخانه بکر و زیبا برمی‌دارد.

نمادی از حرص در دنیای معاصر



فیلم

کره‌ای انگل سال گذشته در فصل جوایز سینمایی به یک رکورد تاریخی دست پیدا کرد و اولین فیلم غیرانگلیسی‌زبان در تاریخ جوایز آکادمی علوم و هنرهای سینمایی شد که برنده اسکار بهترین فیلم شده است. تازه‌ترین ساخته بونگ جون-هو که از روی فیلمنامه‌ای نوشته او و هان جین-وون و بر مبنای داستانی از بونگ ساخته شده، در عین حال اولین فیلم غیرانگلیسی‌زبان است که در تاریخ جوایز آکادمی در هر دو بخش اسکار بهترین فیلم و اسکار بهترین فیلم بلند بین‌المللی برنده شده است.

موفقیت فیلم تحسین شده بونگ که به یک اندازه با اقبال تماشاگران و منتقدان سینما روبرو شد، به همین ختم نشد. فیلم که در جوایز اسکار در شش بخش نامزد بود، به‌جز جایزه اسکار بهترین فیلم، جوایز بهترین کارگردانی، بهترین فیلم بلند بین‌المللی (با نام قبلی فیلم غیرانگلیسی‌زبان) و بهترین فیلمنامه غیراقتباسی را هم برد تا یک شگفتی بزرگ در تاریخ جوایز اسکار رقم بخورد.

انگل که نگاهی نامتعارف به اختلاف طبقاتی در کره جنوبی دارد و درباره ارتباط غیرقابل پیش‌بینی اعضای خانواده‌ای بی‌کار با یک خانواده ثروتمند است، مسیر موفقیت را در ماه‌های آغازین سال ۲۰۱۹ و در اولین نمایش جهانی خود در بخش رسمی جشنواره فیلم کن آغاز کرد، که با دریافت جایزه نخل طلا برای این جشنواره همراه بود.

چند ماه بعد از نمایش موفق فیلم در کن و هم‌زمان با آغاز فصل جوایز سینمایی در آمریکای شمالی که هر سال در ماه شهریور به شکل غیررسمی از جشنواره فیلم تورنتو شروع می‌شود، پیروزی‌های **انگل** شتاب بیشتری پیدا کرد. فیلم بونگ از سوی تماشاگران جشنواره تورنتو که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین جشنواره سینمایی در آمریکای شمالی است، به عنوان یکی از سه فیلم برگزیده جشنواره انتخاب شد و در ادامه تا پیش از برگزاری جوایز اسکار در تمام رویدادهای مهم فصل جوایز سینمایی، از گلدن گلوب گرفته تا بفتا، انجمن بازیگران آمریکا، اسپریت و جوایز بسیاری از گروه‌های منتقدان، حرف اول را زد.

همه می‌دانیم جایزه گرفتن در شرایطی که ممکن است خیلی از کارشناسان نظراتی متفاوت و البته غیرقابل انکار درباره یک فیلم داشته باشند، لزوماً مسئله مهمی نیست، اما در مورد **انگل** قضیه کاملاً متفاوت بود.

بونگ که پیش از **انگل** هم با فیلم‌هایی مانند **خاطرات قتل** (۲۰۰۳)، **میزبان** (۲۰۰۶)، **مادر** (۲۰۰۹)، **برف‌شکن** (۲۰۱۳) و **او کجا** (۲۰۱۷)، نظر طیف وسیعی از تماشاگران و منتقدان را به کار خود جلب کرده بود، این بار فیلمی را پیش روی مخاطبان قرار داد که از هر جهت منحصر به فرد و کاملاً مبتکرانه است.

صرف نظر از قابلیت‌های بونگ به عنوان یک کارگردان ماهر و البته ارزش‌های انکارنشدنی **انگل** در بخش‌های بازیگری و بخش‌های فنی مانند فیلم‌برداری، تدوین، موسیقی، طراحی صحنه و... آن چه در مورد این فیلم بیش از همه به چشم می‌آید، فیلمنامه آن است که به عنوان نمادی از حرص در دنیای معاصر جلوه می‌کند. کار بونگ و هان واجد تمام ویژگی‌هایی است که رسیدن به آن چالش همیشگی خیلی از فیلمنامه‌نویس‌هاست؛ این که چه کار کنیم فیلمنامه ما متفاوت با بقیه کارها و نوآورانه باشد؟ **انگل** نمونه‌ای کامل

است که عناصر یک فیلمنامه اورژینال را به علاقه‌مندان نشان می‌دهد.

یکی از این عناصر، تلفیق ژانرهای مختلف به شکل چشم‌گیر است. **انگل** فیلمی است که کم‌دی سیاه را با درام، تریلر و حتی در لحظه‌هایی با ژانر وحشت درمی‌آمیزد، اما تنها این درهم‌آمیزی ژانرها نیست که فیلم را نوآورانه می‌کند، بلکه نوع استفاده از آن‌هاست. در ابتدا، روند قصه به گونه‌ای است که انگار به تماشای یک کم‌دی سیاه نشستیم. در ادامه، قدم به قدم شاهد نفوذ خانواده کیم به خانواده پارک هستیم، جوری که گاهی اوقات از این حجم سادگی یا حتی بلاهت

خانواده پول‌دار پارک خنده‌مان می‌گیرد. همین که خانواده کیم عملاً کنترل خانه پارک را در دست می‌گیرند و ما هم از پیروزی آن‌ها لذت می‌بریم، در شبی که خانواده پارک به اردوگاه رفته‌اند و در لحظه‌ای که همه آن‌ها قهقهه می‌خندند، «صدای زنگ در با صدای بلند در سراسر خانه می‌پیچد. همه خشکشان می‌زند و به هم نگاه می‌کنند». چه کسی می‌تواند باشد؟ در این لحظه تماشاگر به اندازه خانواده کیم غافل گیر می‌شود. از این‌جا به دنیای تریلر وارد می‌شویم. در ادامه و با فاش شدن راز زیرزمین خانه، این غافل‌گیری بیشتر می‌شود و تماشاگر به اندازه اعضای خانواده کیم در بهت فرو می‌رود. در ادامه، ضرباهنگ قصه بیشتر می‌شود، شاهد صحنه‌های ترسناک هستیم و وقایع با یک درام به نقطه اوج خود می‌رسد. در واقع، ضرباهنگ و ساختار فیلمنامه **انگل** با تلفیق ژانرهاست که شکل می‌گیرد. آن چه به چشم می‌آید، این است که فیلمنامه‌نویسان فیلم کاری می‌کنند ظاهر و استفاده از هر ژانر معنا و دلیل داشته باشد.

دیگر عنصر قابل توجه در فیلمنامه **انگل** پیام جهانی آن است. یک فیلم خوب تماشاگر را به فکر فرو می‌برد. مشخص است که فیلم از تفاوت طبقاتی انتقاد می‌کند، به‌خصوص در کره جنوبی که سرمایه‌داری حرف اول را می‌زند و اختلاف طبقاتی بسیار آشکار است. در سراسر فیلم این انتقاد کاملاً محسوس است، اما نکته فقط این نیست. بونگ داستان **انگل** را بر مبنای تجربه‌های شخصی نوشت. او در جوانی به عنوان معلم خصوصی برای یک خانواده ثروتمند در کره کار می‌کرد. او در مصاحبه‌ای اشاره کرد در مدتی که برای آن خانواده کار می‌کرد، چون به دنیای آن‌ها تعلق نداشت، همیشه حس می‌کرد یک «مزاحم» است. بزرگ‌ترین ترفند بونگ در **انگل** این است که او از یک واقعیت عینی می‌نویسد و به آن معنای جهانی می‌دهد. در واقع بونگ از تجربیات خود و واقعیت آن چه در کره جنوبی روی می‌دهد، بهره می‌برد و هر چند این واقعیت می‌تواند متفاوت با فرهنگ‌های دیگر باشد، کاری می‌کند که همه حس کنند پیام فیلم برایشان آشناست. بونگ با مفاهیم جهانی مانند خانواده، رویا و مشکلات زندگی تماشاگر را به فکر می‌اندازد. حتی عنوان فیلم نیز برای تماشاگر دوبهلوست. واقعا در این فیلم کدام طبقه انگل است؟ خانواده فقیر که با فریب دادن خانواده پول‌دار از آن‌ها سوءاستفاده می‌کند، یا ثروتمندان که به لطف طبقه کارگر همه جور امکاناتی در اختیار دارند؟ شاید هم هر دو انگل باشند.

عناصر دیگری چون پیش‌بینی‌ناپذیر بودن داستان و خلق شخصیت‌های منسجم و متمایز به شگفتی‌های فیلمنامه **انگل** افزوده است. بونگ برای تماشاگرانی با هر ملیت و زبان، چیزی را توضیح می‌دهد که برای آن‌ها کاملاً قابل درک است.



سکانس برگزیده فیلمنامه «انگل»

PARASITE

زیستِ جانوری

[فاطمه فریدن]



بونگ جون-هو در فیلمنامه **انگل** به طرز هوشمندانه از عناصر دروغ و غافل‌گیری بهره گرفته و بنیان روایت خود را بر آن بنا می‌کند. عناصر کاتالیزورگونه مورد نظر فیلم‌ساز در ترکیبی زیرکانه با ژانرهای مختلف، تصویری می‌آفریند که در نهایت به خلق کاراکترهایی مودی و فریب‌کار می‌انجامد. جون-هو در این تصویر شکوهمند، غیرمتعارف و کمتر شناخته‌شده، می‌کوشد با انتخاب یک تم حساس و مردم‌پسند، چهره واقعی کاپیتالیسم و شرارت پنهان در زیرلایه‌های سیاست را به نمایش بگذارد.

فیلم‌ساز در این روایت تلخ و به تعبیری درام/کمدی سیاه، رفتارهایی مانند ریاکاری، حيله‌گری و ساختن دروغ‌های بزرگ را عامل ایجاد تفرقه میان مردم و فاصله طبقاتی موجود در جوامع مختلف می‌پندارد. به همین علت است که در قصه فیلمش، جایگاه طبقاتی دو گروه غنی و فقیر ناگهان دچار تغییر و تحولاتی اساسی می‌شود. نتیجه این دگرگونی نیز جدالی است که از طبقه ثروتمند عبور کرده و در کشاکش طبقه فرودست جامعه رخ می‌نماید.

بازتاب چنین رویکردی بیش از هر چیز در نحوه زندگی ترحم‌انگیز خدمتکار پیشین خانه (مون) و همسرش ظهور می‌یابد. از این بابت، صحنه ورود خدمتکار پیشین (مون) به خانه ارباب پارک را که اکنون به منزلگاهی برای خانواده کی-وو تبدیل شده است، می‌توان در کنار بی‌شمار سکانس‌های تأثیرگذار و غافل‌گیرکننده این فیلم به عنوان برترین صحنه برگزید. در این صحنه خدمتکار به بهانه جا گذاشتن وسایل خود، مجدد به خانه وارد می‌شود. اعضای خانواده کی-وو که با حس و حالی از دل‌سوزی و ترحم دوباره مسبب ورود این زن به خانه پس از اخراجش از سوی ارباب می‌شوند، تصور می‌کنند مون که تا به حال به خانواده ارباب متعهد مانده است، بویی از دروغ‌گویی نبرده و هرگز نمی‌توان متصور شد که او حيله‌گر باشد. این در حالی است که خدمتکار (مون) با نقشه از پیش طراحی شده، مجدد در آن شب بارانی به خانه پارک بازمی‌گردد و شگفتی مابقی کاراکترها را برمی‌انگیزد.

در این صحنه شاهد هستیم که یک در مخفی منتهی به زیرزمین دقیقاً پشت انبوهی از قفسه‌های مواد غذایی پنهان شده است؛ محلی که حتی صاحب‌خانه نیز از آن اطلاعی ندارد. خدمتکار هر بار با سودجویی و سوءاستفاده از ساده‌انگاری و نجابت همسر پارک به این فضا آمده و طی سال‌های متمادی از همسر خود در این فضای وهم‌آلود و مه‌وَع مراقبت کرده است؛ فضایی فاقد نور طبیعی، ته‌وَع‌آور و آکنده از تاریکی و سیاهی. محاصل چنین دیدگاهی به تعبیری ارجاع یا نقدی به سیاست‌های رایج در نظام سرمایه‌داری است؛ به این معنا که جایگاه و محل زندگی افراد تنگ‌دست صرفاً در حادترین و بدبوترین مکان موجود قابل تعریف است.

این دیدگاه به شکلی استعاری در فصول مختلف فیلم قابل شناسایی است. به عنوان نمونه، در همان سکانس طلایی، زمانی که خدمتکار از مادر اجازه می‌گیرد برای برداشتن وسایل خود به آشپزخانه مراجعه کند، حتی تصور آن نیز وجود ندارد که فضای آشپزخانه به دالانی وسیع در زیر زمین ختم شود؛ دالانی مسقف و عریض که طی دقایقی، مسیر رسیدن به محل زندگی همسر خدمتکار را نشان می‌دهد. این دالان در حقیقت نمادی از نوع زندگی طبقات ناپیدا و پنهان جامعه‌ای است که به طور تلویحی به زیستِ جانوری شباهت دارد. افرادی که در این مکان زندگی

می‌کنند نیز به تعبیری محکوم به زیستن در فضایی با فاصله عرضی و عمقی بسیار از اقدار ثروتمند یک جامعه باقی می‌مانند.

بازخورد این مفهوم در سکانس منتخب، سرانجام به شکل برقراری یک مبارزه میان مون، همسرش و اعضای خانواده کی-وو پس از کشف دالان و پی بردن به ماجرای زندگی طولانی شوهر در این مکان، به‌وضوح مشاهده می‌شود. در این موقعیت خاص، چاره دیگری وجود ندارد مگر سکوت کردن در مقابل صاحب اصلی خانه، پارک (ارباب)؛ سکوتی که شاید به این طریق راز اصلی اختفای شوهر در زیرزمین و انبوه دروغ‌گویی‌های همه کاراکترها فاش نشود. به عبارت دیگر، این ترفند مسیری است برای جلوگیری از رخ دادن فجایع آتی که مقدمه آن را کی-وو و پیش از ورود به این خانه طراحی کرده بود؛ دروغی ساده و فاقد اعتبار که مانند یک حلقه زنجیر انشعاب یافته و ابعاد پنهان و دست‌نیافتنی وجوه انسانی را به تدریج و آشکارا نمایش می‌دهد.

حضور شوهر خدمتکار در این مکان مخوف و مبتلا شدن او به دیوانگی و کمبودهای فراوان روحی نیز نمایشی از واقعیتی غیرانسانی و نوعی زیست حیوانی است؛ تصویری مشابه زندگی پیشین خانواده کی-وو در زیرزمین یک خانه نمور و سرهم کردن جعبه مقوایی پیتزا. هر چند کاراکتر شوهر خدمتکار سابق خانه که توسط دسیسه‌ای از سوی پدر و دختر خانواده فقیر از کار کردن در این خانه منع شده، ظاهراً آدمی بی‌خطر به نظر می‌رسد، اما این مرد اکنون بیش از سایرین، پتانسیل رسیدن به خودزنی و تباهی را در نهاد خود دارد.

این صحنه در مقایسه با سایر سکانس‌ها، تنها صحنه‌ای است که انسان‌ها به بیان راست‌گویی روی می‌آورند. در این سکانس، زن خدمتکار (مون) و اعضای خانواده کی-وو به راز یکدیگر پی می‌برند و هیچ‌کدام نیز اجازه افزودن موردی جدید به مجموعه گفته‌هایش را ندارند، زیرا با فاش شدن هر مورد، کل زندگی هر دو خانواده به مرحله فنا و نابودی رانده می‌شود.

بونگ جون-هو در این فیلمنامه با تمرکز و تأکید روی جزئیات و اشکال مختلف رفتاری انسان‌ها در شرایط بحرانی می‌کوشد تا حد امکان مسئله فقر و تأثیرات تفاوت طبقاتی دو قشر مرفه و بینوا را بی‌پرده در معرض دید عموم قرار دهد. اما تفاوت اجرای این امر از سوی جون-هو برخلاف سایر فیلم‌سازان، در تدریجی دست یافتن انسان‌ها به مرحله ویرانی و عصیان است.

«انگل»: ژانر، درون‌مایه، لحن و ساختار

جنگ بی‌پایان طبقات

جاکوب کروگر

[مترجم: سه‌نند زرشکیان]

در این مقاله فیلم **انگل** را از منظر استفاده خلاقانه از عنصر لحن و ژانر ترکیبی و نوینی که خلق کرده، بررسی خواهیم کرد. فیلم هیجان‌انگیزی که به گونه‌ای شگفت‌آور از عنصر لحن بهره برده و می‌توان ساعت‌ها از ابعاد مختلف درباره آن بحث و گفت‌وگو کرد. لحن این فیلم به‌راستی غیرمعمول و حیرت‌آور است. تا کنون فیلم‌های پرشماری در ژانر ترکیبی کمدی-وحشت دیده‌ایم، از جمله فیلم‌های **جیغ** و **تاکر و دیل در برابر شیطان**. هم‌چنین فیلم‌های به‌غایت وحشتناکی هم‌چون اسلشرهای **مرا به دوزخ ببر** و **جمعه سیزدهم** را به تماشا نشستیم. به‌علاوه فیلم‌هایی در ژانر وحشت دیده‌ایم که واجد ایده‌هایی نوین و خلاقانه بوده‌اند، از جمله **موروثی** و **یک مکان آرام**. در این فیلم‌ها شخصیت‌های چندوجهی و پیچیده‌ای خلق شده‌اند که مخاطب را با خود همراه می‌کنند و در مجموع به مدد نوآوری‌های خلاقانه، ژانر وحشت را ارتقا می‌بخشند. اما **انگل** پا را فراتر می‌نهد. این فیلم تحسین‌شده، در آغاز یک کمدی شخصیت‌محور به نظر می‌رسد و آرام آرام وارد عرصه وحشت می‌شود.

بونگ جون - هو (در مقام فیلمنامه‌نویس و کارگردان) چگونه فیلمی ساخته که هم طرفداران ژانر وحشت را مجذوب کرده و هم مخاطبان علاقه‌مند به فیلم‌های کمدی را سر ذوق آورده است؟ و چگونه از لحن خودساخته و یکتایش بهره برده است؟

»

«

طرق مختلف، از جمله با استفاده از تصویر وحشتناک مردی پنهان شده در زیرزمین یک خانه، یا خانواده‌ای که زیر میز خانه پنهان شده‌اند، ایجاد کرده است. **انگل** در واقع تلاش بونگ جون- هو برای به تصویر کشیدن ایده و احساسی بوده که برایش جالب به نظر می‌رسیده است. او این ایده را تا جای ممکن بسط داده؛ بسیار بیشتر از آن چیزی که حین نوشتن فیلمنامه در نظر داشته است.

یکی از ویژگی‌های جالب توجه لحن این است که نویسنده اغلب لحن متن را چنان‌که باید، نمی‌شناسد، مگر هنگامی که آن را روی کاغذ می‌آورد. شما قصد دارید یک درام بنویسید و نتیجه کار خنده‌دار از آب درمی‌آید. فکر می‌کنید آن چه نوشته‌اید، وحشتناک و دلهره‌آور است و نتیجه کار یک درام از کار درمی‌آید. در مقام فیلمنامه‌نویس به یاد داشته باشید که گاهی اوقات بر لبه تیغ راه می‌روید. زیرا امکان دارد فیلمنامه نسبت به آن چه در نظر داشته‌اید، متفاوت از کار دربیاید.

وقتی در آغاز فیلم به مخاطبان هشدار می‌دهید که قرار است شاهد فیلمی خشن باشید، آن‌ها خودشان را برای تماشای چنین فیلمی آماده می‌کنند. مثلاً فیلم **یک مکان آرام** را در نظر آورید که با مرگ یک کودک آغاز می‌شود. بدین طریق مخاطب خیلی زود متوجه می‌شود که قرار است شاهد فیلمی دلهره‌آور باشد و خودش را برای دریافت حس تنش آماده می‌کند. هم‌چنین می‌توانید فیلم را با چنین عبارتی آغاز کنید: «هی، بپرید تو آب، حس خوبی داره. می‌دونم کمی ترسناک به نظر می‌رسه، اما نمی‌دونید چقدر خوش می‌گذره. نمی‌دونید قراره چه حالی بکنیم.» سپس به مخاطب اجازه دهید تا دیوار دفاعی‌اش را رها کند، دست از مقاومت بردارد و برای مواجهه با شخصیت‌های داستان آماده شود.

سر یال انیمیشن **بوجک هورسمن** نیز در زمینه بازی با لحن یک نمونه فوق‌العاده محسوب می‌شود. این سریال در بعضی قسمت‌ها خنده‌دار به نظر می‌رسد و در برخی دیگر گاه بی‌گانه احساسات مخاطب را جریحه‌دار می‌کند. سازندگان این سریال موفق شده‌اند به طریقی مؤثر و پیش‌بینی‌ناپذیر عنصر لحن را در قسمت‌های مختلف تغییر دهند و به بازی بگیرند.

فیلم دیگری که به طریقی خلاقانه و شگفت‌انگیز از عنصر لحن استفاده کرده، فیلم **میس سان شاین کوچولو** است. فیلم با تصویر چهره افسرده فرانک (با نقش آفرینی استیو کرل) شروع می‌شود، اما کمی بعد مخاطب متوجه می‌شود با فیلمی کم‌دی روبه‌روست. به طریقی مشابه می‌توان یک فیلم درام را با صحنه‌ای کمیک آغاز کرد. **میس سان شاین کوچولو** روابط خانوادگی از هم‌پاشیده و عجیب را به تصویر می‌کشد و به‌رغم حس و حال غم‌انگیز صحنه آغازینش، مملو از صحنه‌های کمیک و سرگرم‌کننده است. در این فیلم صحنه مهمی وجود دارد که لازم می‌دانم به آن اشاره کنم. صحنه‌ای که درست در آغاز نیمه دوم فیلم به تصویر کشیده می‌شود (در پرده چهارم در ساختار هفت پرده‌ای فیلم). مخاطب متوجه می‌شود پدر بزرگ حال خوشی ندارد و هر آن ممکن است جان به جان آفرین تسلیم کند. در این بین، صحنه‌ای بسیار غم‌انگیز شکل می‌گیرد. اعضای خانواده در بیمارستان هستند. در اتاق انتظار نشسته‌اند که دکتر بیرون می‌آید و نطقی ناامیدکننده ایراد می‌کند: «ما همه تلاشمان را کردیم. اما متأسفانه کاری از دستمان برنماید.» حال و هوای این صحنه، همچون یک درام، بسیار واقعی و دردناک است. یک لحظه، به نظر می‌رسد قرار است قطار فیلم از ریل خارج شود. اما خیلی زود دکتر رو برمی‌گرداند و خطاب به مأمور پذیرش (لیندا) فریاد می‌زند. بدین طریق مخاطب فوراً به یاد می‌آورد که در حال تماشای یک فیلم کم‌دی است.

این یکی دیگر از ویژگی‌های جذاب لحن است. همیشه می‌توانید حین بازنویسی فیلمنامه یا تدوین فیلم، لحن را تغییر دهید. بدین منظور گاهی اوقات فقط به یک عنصر به‌ظاهر کم‌اهمیت (همچون شخصیت لیندا در فیلم **میس سان شاین کوچولو**) نیاز دارید.

تصور کنید اگر فیلم **میس سان شاین کوچولو** با یک جنایت پایان می‌یافت، مخاطب وحشت می‌کرد و این احساس به طریقی ناموجه و نادرست در دل او برانگیخته می‌شد. در این صورت فیلم تا این اندازه خوش نمی‌درخشید و مخاطبان و منتقدان را با خود همراه نمی‌کرد. زیرا **میس سان شاین کوچولو** اساساً درباره خودکشی، مرگ و جنایت نیست. **میس سان شاین کوچولو** درباره اعضای خانواده‌ای نابه‌سامان است که به مرور به هم نزدیک می‌شوند و عشق می‌ورزند. درباره بازنده‌هایی است که سرانجام برنده می‌شوند؛ اما نه به طریقی که انتظارش می‌رفته است. **انگل** نیز به طریقی مشابه با **میس سان شاین کوچولو** ساخته شده و از عنصر لحن و تغییر آن در طول فیلم به گونه‌ای شگفت‌آور، هیجان‌انگیز و غیرمنتظره بهره برده است. با این تفاوت که به جای نور، با تاریکی بازی می‌کند. عنوان فیلم، **انگل**، به مخاطب یادآور می‌شود که قرار است شاهد فیلمی باشد

در اهمیت ژانر یک فیلم هر چه بگوییم، کم گفته‌ایم. زیرا در واقع این ژانر فیلم است که مخاطب انتخاب می‌کند. اما تعریف ژانر ساده نیست و پیچیدگی‌هایی به همراه دارد. امروزه روش تعریف ژانر پیچیده‌تر شده و تکامل یافته است. مثلاً به این عبارت نت‌فلیکس برای توصیف یک فیلم سینمایی توجه کنید: «فیلمی که تحسین منتقدان را در پی داشته، هنجارهای جنسیتی را به چالش کشیده و در شهر ویلیامزبرگ محبوب خاص و عام شده است.» توصیف منحصر به فرد و عجیب و غریبی است. این طور نیست؟ جالب است بدانید که نت‌فلیکس حدود ۲۷۸ هزار عنوان و توصیف مختلف برای فیلم‌هایی که تولید و پخش می‌کند، انتخاب کرده است. عناوینی که می‌توانند در ترکیب‌های بی‌شمار، با هم مرتبط شوند و ژانر فیلم‌ها را تعریف و مشخص کنند.

حال سؤال این‌جاست که درباره ژانر فیلمتان چگونه می‌اندیشید. قصد دارم روشی برای تفکر درباره ژانر معرفی کنم که احتمالاً با روشی که پیش از این مورد استفاده قرار می‌داده‌اید، تفاوت دارد. به نظر من بهتر است به جای فکر کردن درباره ژانر به عنوان یک طبقه، دسته یا ترکیب خاص، ژانر را احساس کلی‌ای در نظر بگیرید که تماشای فیلم در مخاطب برمی‌انگیزد. احساسی که وقتی مخاطب به تماشای فیلمی می‌رود، اشتیاق و تمنای آن را دارد. مثل این است که به یک رستوران چینی می‌روید، چون هوس غذای چینی کرده‌اید. یا دل‌تان هوای سس‌های مکزیکی را کرده و رهسپار یک رستوران مکزیکی می‌شوید.

فیلم **سریع و خشن** را در نظر بگیرید. در واقع ژانر این فیلم همان احساسی است که تماشای آن در مخاطب ایجاد می‌کند. نمی‌توان به‌سادگی این فیلم را در ژانر حادثه‌ای قرار داد. توجه داشته باشید که ژانر، یک عنصر مجزا و مشخص از فیلم نیست، بلکه در حقیقت احساسی است که از ترکیب همه عناصر فیلم ایجاد می‌شود. اگر فیلم **موروثی** یا **یک مکان آرام** را برای تماشای انتخاب کنید، قصد کرده‌اید که حس ترس را تجربه کنید، منتها به طریقی هیجان‌انگیز، جذاب و چالش‌برانگیز.

اگر احساس مورد نظرتان را به مخاطب القا کنید، تا حد زیادی می‌توانید او را با خود همراه کرده و از موفقیت فیلم اطمینان نسبی حاصل کنید. اما اگر در مخاطب احساسی ایجاد نکنید، به دلایلی موجه شما را زنده‌زنده می‌خورند. زیرا مخاطب زمان و سرمایه‌اش را برای احساساتی شدن هزینه کرده و هیچ خوش ندارد فیلم‌ساز او را فریب دهد. هرگز از یاد نبرید که مخاطب برای خرید بلیت سینما یا اشتراک نت‌فلیکس زمان و سرمایه باارزشش را هزینه می‌کند. مخاطب به تماشای فیلم، سریال تلویزیونی، فیلم کوتاه، مینی‌سریال یا نمایشنامه می‌نشیند یا کتابی می‌خواند، زیرا می‌خواهد احساسی خاص را تجربه کند. در مقام یک نویسنده، این وظیفه شماست که شرایط لازم برای بروز احساس مورد نظر را در مخاطب ایجاد کنید.

موضوع مهم دیگر این است که چطور می‌خواهید این احساس را در مخاطب ایجاد کنید. در آغاز باید این احساس را برای خودتان ایجاد کنید. بدین منظور لازم نیست تلاش کنید تا در بایده مخاطب نادیده به دنبال چیست، بلکه حین نوشتن فیلمنامه باید از خود پرسید که به دنبال چه هستید. چه موضوعی برای شما جالب و سرگرم‌کننده است؟ چه موضوعی احساسات شما را برمی‌انگیزاند؟ چه چیزی برایتان بامزه و خنده‌دار است؟ چه چیزی برایتان تعجب‌آور است؟ چه چیزی کنجکاویتان می‌کند تا قدم در مسیر شناخت و کشف ناشناخته‌ها بگذارید؟ ژانر عنصری است که وقتی روی صندلی نشسته‌اید و مشغول نوشتن هستید، تمنای آن را در سر می‌پرورانید. احساسی است که مخاطب وقتی به تماشای فیلمی می‌نشیند، مشتاق آن است.

توجه داشته باشید که برخی مخاطبان از فیلم شما متنفر خواهند بود و برخی آن را دوست خواهند داشت. مخاطبان برای احساساتی که آن‌ها را خوش دارند و احساساتی که از آن‌ها بیزار هستند، اهمیت زیادی قائل‌اند. مطمئن باشید اگر فیلمنامه‌ای بنویسید که احساسات خودتان را برانگیزد و غوغایی در قلبتان به راه اندازد، بسیاری از مخاطبان آن را دوست خواهند داشت و تحت تأثیر آن قرار خواهند گرفت. اما اگر صرفاً در این فکر باشید که هر طور شده مخاطب را تحت تأثیر قرار دهید و احساسی خاص در او برانگیزید، قطعاً به مشکل بر خواهید خورد. زیرا پیش از هر چیز دیگر، آن چه خلق کرده‌اید، حتی برای خودتان هم، چنان‌که باید و شاید، گیرا و تکان‌دهنده نبوده است.

یکی از نکات جالب در مورد فیلم **انگل** این است که بونگ جون- هو حین نوشتن فیلمنامه این فیلم، از پایان آن خبر نداشته و مدت‌های مدید زمان برده تا به این نتیجه برسد که داستان چگونه پایان خواهد یافت. اما همیشه ایده نفوذ در یک خانواده به نظرش بسیار جالب بوده است. از این‌رو از آغاز تا پایان روند نوشتن فیلمنامه و ساخت فیلم، حس نفوذ **انگل** وار را بسیار جذاب می‌پنداشته و مدنظر داشته است. بونگ جون- هو، حس نفوذ را به

که واجد مایه‌های داستانی تیره و تاریک است، هر چند ممکن است در آغاز خنده‌دار به نظر برسد.

انگل کیست؟

انگل پیرامون یک سؤال ساخته شده است: «انگل کیست؟» در ابتدای این مقاله خاطر نشان کردم که بونگ جون - هو از آغاز تا پایان روند نگارش فیلمنامه و ساخت فیلم، ایده نفوذ را مدنظر داشته است. اما همان طور که از اسم فیلم پیداست، او در حقیقت بر معنای مستتر در این درون‌مایه تمرکز کرده است. فیلم روایت‌گر داستان نفوذی انگل‌وار است، درباره این حقیقت که اعضای جامعه هر یک دیگری را انگل می‌پندارند. درباره دیدگاه ثروتمندان نسبت به فقرا و این که آن‌ها را انگل فرض می‌کنند. درباره رویکرد فقرا نسبت به ثروتمندان و این که آن‌ها را انگل می‌پندارند. درباره این که طبقه فرودست جامعه طبقه‌های انگل‌گون محسوب می‌شود. فیلم وضعیت سیاسی جوامع معاصر را به نقد کشیده و جنگ طبقات را که در سرتاسر جهان نمود دارد، به تصویر می‌کشد. سؤالی که بونگ جون - هو مطرح می‌کند، سؤالی است که او خود جوابش را به طور کامل نمی‌داند.

بسیاری از نویسندگان، به خصوص نویسندگان آثاری که درون‌مایه‌های سیاسی دارند، درباره مفاهیم درون‌مایه و اخلاقی گنج و پریشان‌خاطرند. آن‌ها گمان می‌کنند در حال تبیین یک

را بدتر از بد می‌سازند و خوبی را ضایع کرده و انسان‌های سخت‌کوش و زحمت‌کش را، که می‌خواهند شرف و انسانیتشان را حفظ کنند، به خواری و زبونی می‌کشانند. اغنیا به قصد تحقق اهداف خود خواهان‌شان همه چیز را تسخیر می‌کنند. ثروتمندان بی‌شرافتی که فقط بخش بسیار محدودی از جامعه را تشکیل می‌دهند.» از سوی دیگر، در صورتی که فیلم‌سازی نابلد و یک‌سونگر **انگل** را می‌ساخت، ممکن بود مسئله و جواب آن را این طور طرح می‌کرد: «می‌دانید کجای کار می‌لنگد؟ مشکل فقرا هستند. فقرا همچون انگل‌هایی هستند که ثروتمندان را می‌دوشند و انگل‌وار از آن‌ها تغذیه می‌کنند. فقرا باید به فکر بهبود وضعیت خود باشند و مسئولیت زندگی‌شان را به دوش ثروتمندان نیندازند. باید چاره‌ای بیندیشند تا به زندگی انگل‌وارشان پایان دهند.»

نسخه جانب‌دارانه و سطحی دیگری از این فیلم می‌تواند مدعی شود: «می‌دانید مشکل کار کجاست؟ طبقه متوسط. آن‌ها مردمی هستند فقیر که فقرشان از فقرای حقیقی نیز ریشه‌دارتر و مشکل‌سازتر است. مشکل مهاجران قانونی نیستند. مشکل مهاجران غیرقانونی هستند. مشکل فقرا نیستند. مشکل بی‌خانمان‌ها هستند. آن‌ها انگل‌های حقیقی جامعه‌اند.»

بصراحت اعلام می‌کنم که با هیچ‌یک از این سه دیدگاه موافق نیستم. اما مهم است که بدانیم دیدگاه‌های مذکور شایع هستند و در بسیاری از فیلم‌ها به چشم می‌خورند. کم نیستند فیلم‌سازی که تلاش می‌کنند به طرق مذکور مخاطب را با خود همراه ساخته و پیام اخلاقی مورد نظرشان را به او القا کنند. به عنوان نویسنده، وظیفه ما این است که این دیدگاه‌ها را به چالش بکشیم و راه‌هایی بیابیم که به کمک آن‌ها به حقیقت نقب بزنیم.

فیلم‌های سیاسی بد و سطحی‌نگر، موعظه‌های اخلاقی سر می‌دهند و تلاش می‌کنند خطی آشکار و نامنعطف میان انسان‌های خوب و بد ترسیم کنند. اما ناگفته پیداست که جهان واقعی پیچیدگی‌های بس بیشتری دارد. فیلم‌های سیاسی سطح‌نگر، شخصیت‌های یک‌بعدی و غیرواقعی خلق می‌کنند. شخصیت‌هایی که با مطلقاً بد هستند، یا نماینده تمام و کمال نیکی محسوب می‌شوند. در صورتی که همه می‌دانیم واقعیت، واجد ابعاد مختلف و پیچیدگی‌هایی فراتر از این ادعاست.

همان طور که پیش‌تر اشاره شد، در فیلم **انگل**، بونگ جون - هو سؤالی مطرح می‌کند که جوابش را نمی‌داند. او مردمانی را به تصویر می‌کشد که هر یک توان انگل‌وار زیستن را دارند و این سؤال را مطرح می‌کند: «به راستی انگل کیست؟» سپس ساختار فیلم را طوری طرح‌ریزی می‌کند که این سؤال در ذهن مخاطب ایجاد شود. او در پی آن نیست که موعظه‌های اخلاقی طرح کند، بلکه می‌خواهد جهان پیچیده‌ای را به تصویر بکشد که پیش‌زمینه



سیاسی - اجتماعی آن منعکس‌کننده مسائل سیاسی - اجتماعی جهان معاصر است. و بدین طریق مخاطب را کمک کند تا بیشتر و عمیق‌تر پیچیدگی‌های جهانی را که در آن زندگی می‌کند، بشناسد. جالب این‌جاست که بونگ جون - هو فیلمش را مثلاً با این سؤال و جواب شروع نمی‌کند که: «آیا می‌دانید سرانجام این داستان چه خواهد شد؟ قرار است فیلم رفته‌رفته به ژانر وحشت نزدیک شود. زیرا فقرا اراده کرده‌اند ثروتمندان را به قتل برسانند. و این چنین، مقتولان کسانی خواهند بود که فقرا را به استخدام خود درآورده‌اند. مرد فقیر مرد ثروتمند را خواهد کشت. زیرا بی‌احترامی او را توهینی جزرآور می‌داند و هیچ خوش ندارد که از نظر او بدبو به نظر برسد.» البته در آغاز روند نگارش فیلمنامه، بونگ جون - هو انتظار نداشته که فیلم به ژانر وحشت نقب بزند و در پایان جنایتی هولناک داستان را به سرانجام برساند. او در مراحل آغازین خلق فیلمنامه حتی نمی‌دانسته نیمه دوم فیلم چطور پیش خواهد رفت. بونگ جون - هو فقط از یک چیز اطمینان خاطر داشته است. این که فیلمنامه‌های می‌نویسد و بر اساس آن فیلمی می‌سازد که به دغدغه ذهنی مزمزش، نفوذ، ارتباط خواهد داشت. آن‌چه برای بونگ جون - هو اهمیت داشته، طرح این سؤال بوده: «در جهانی که هر کسی دیگری را انگل می‌پندارد، به راستی انگل کیست؟»

سؤال مهم دیگر در ارتباط با انگل این است که چه چیزی حس و حال انگل‌وارگی را به

درون‌مایه هستند، اما آن‌چه انجام می‌دهند، تلاش برای تحمیل دیدگاه اخلاقی‌شان به مخاطب است. اتخاذ این رویکرد اغلب نتایج خوبی به بار نمی‌آورد و به ساخت فیلم‌هایی سطحی و یک‌بعدی منجر می‌شود.

یک نویسنده مجرب و کارگشته، به جای این که وانمود کند پاسخ سؤال‌هایی را که مطرح کرده می‌داند، تصدیق می‌کند که مسئله مورد نظر به این سادگی‌ها حل نخواهد شد. او مسئله‌ای را مطرح می‌کند که حتی خودش هم جواب جامع و کاملی برای آن ندارد. سؤالی که قصد دارد از دیدگاهی نوین به آن بیندیشد و اهمیتش را به خود و مخاطب یادآور شود. بدین ترتیب، نه تنها مخاطب را در مسیر سیر و سلوک شخصیت‌های داستانی با آن‌ها همراه می‌کند، بلکه خود نیز رهسپار این سفر می‌شود. نویسنده باید پیش‌فرض‌هایش و پاسخ‌های سطحی و ساده به مسائل مطرح را به چالش بکشد و خود و مخاطب را در جایگاهی قرار بدهد که نسبت به حقیقت دیدگاه شفاف، جامع و دقیق‌تری کسب کنند. در این صورت حتی مخاطبانی را که باورهایشان متفاوت از باورها و اعتقادات نویسنده است، با داستان همراه می‌سازد. ممکن بود فیلم‌سازی تازه‌کار فیلم **انگل** را طوری بسازد که این سؤال و پاسخ به مخاطب القا شود: «می‌دانید مشکل کجای کار است؟ مشکل ثروتمندان هستند. ثروتمندان انگل‌هایی هستند که همه منابع را از آن خود می‌کنند و زندگی فقرا

فیلم بیش از پیش تیره و تاریک می‌شود. عنوان فیلم نیز به نوعی نشان از این تیرگی دارد. هم‌چنین در بخش‌های آغازین فیلم، از یک عنصر ژانری کوچک نیز استفاده شده است؛ یک سنگ بزرگ و عجیب و غریب که قرار است به ابزار جنایت بدل شود. آن قدر فیلم در ژانر وحشت دیده‌ایم که بدانیم این سنگ بزرگ (که دوست کی - وو به او هدیه داده) خطرناک‌تر از چیزی است که در آغاز به نظر می‌رسد.

در فیلم **میس سان شاین کوچولو**، در آغاز، تنها نشانه‌های کم‌دی بودن فیلم اسم فیلم و برخی صحنه‌های کوتاهی هستند که مخاطب را به این نتیجه می‌رسانند: «نگران نباش. اگر آمده‌ای فیلمی کم‌دی ببینی، جای درستی آمده‌ای.» به طریقی مشابه در فیلم **انگل** نیز در صحنه‌های آغازین به مخاطب نوید داده می‌شود: «نگران نباش. اگر به قصد تماشای فیلمی در ژانر وحشت این‌جا هستی، جای درستی آمده‌ای.» به تدریج از نظر ساختاری اتفاقاتی می‌افتد که فیلم هر دم بیش از پیش انگل‌وار جلوه می‌کند.

فضای فیلم با نظام اجتماعی-سیاسی ایالات متحده آمریکا شباهت زیادی دارد. از جمله پیرامون جنگ و جدل بر سر تصاحب منابع کمیاب، یا این‌که طبقات پایین جامعه از گستره نامحدود دسترسی صاحبان قدرت به منابع هیچ تصویری ندارند. همان‌طور که ذکرش رفت، شخصیت‌ها در فیلم با کسب مشاغل جدیدی که به چنگ آورده‌اند، هر دم بیش از پیش بسان انگل در مسیر خود پیش می‌روند. آن‌ها برای بیشتر به دست آوردن

فیلم تزریق کرده است، و این‌که چه چیزی انسان‌ها را مجاب می‌کند زندگی انگلی پیشه کنند؟ بونگ جون - هو فیلم‌ساز بزرگی است. او **انگل** را طوری آغاز می‌کند که مغایر با دیدگاه مورد نظر خودش است. به جای آن‌که فیلم را با تمرکز بر زندگی شخصیت‌های ثروتمند داستان شروع کند، نمایش زندگی خانواده‌ای فقیر را برای آغاز فیلم انتخاب می‌کند؛ خانواده‌ای دوست‌داشتنی، با مزه و از جهاتی قابل تحسین. خانواده‌ای که همدیگر را دوست دارند و از این‌رو به‌رغم برخی عادات ناشایست، می‌توانیم دوستشان داشته باشیم. آن‌ها در خانه‌ای بسیار تنگ و تاریک، زیر زمین زندگی می‌کنند. دقیقاً برعکس خانه اشرافی و فوق‌العاده‌ای که کمی بعد در آن مشغول به کار خواهند شد.

وقتی اولین بار آن‌ها را می‌بینیم، تلاش می‌کنند بسته‌هایی مقوایی برای یک پیترافروشی آماده کنند، هر چند در این کار مهارتی ندارند و گویی به‌خوبی از عهده‌اش بر نمی‌آیند. تنها چیزی که اعضای این خانواده فقیر خوش دارند، این است که بتوانند با خیال آسوده از خدمات موبایلشان استفاده کنند. آن‌ها در آرزوی تحقق خوشی‌هایی بسیار کوچک و به‌ظاهر کم‌اهمیت هستند. ولی آن‌ها بی‌چیزند. آن‌ها هیچ‌چیز از آن خود ندارند.

کمی بعد، پسر خانواده (کی - وو) یک فرصت شغلی مناسب به دست می‌آورد و قرار بر این می‌شود که معلم سرخانه دختر یک خانواده ثروتمند شود. این فرصت شغلی از سوی دوست کی - وو به او پیشنهاد می‌شود که پیش از این معلم دختر خانواده پول‌دار

بوده و عاشق او شده است. او قصد دارد منتظر بماند تا دختر بزرگ‌تر شود تا بتواند از او تقاضای ازدواج کند. از این‌رو از کی - وو تقاضا می‌کند که معلم دختر شود تا بدین طریق یک معلم دیگر نتواند دل دختر را برباید و او را در تحقق آرزویش ناکام بگذارد. درآمد این شغل نیز وسوسه‌کننده است و می‌تواند زندگی پسر و خانواده‌اش را تغییر دهد و بهبود بخشد. البته که کی - وو قبول می‌کند معلم دختر شود. او در شغل جدیدش موفق می‌شود، ولی به این راضی و قانع نیست. کمی بعد فرصت دیگری ایجاد می‌شود. کی - وو متوجه می‌شود که خانواده ثروتمند از مشکل دیگری نیز رنج می‌برند. و این مشکل پسر کوچک و هنرمند خانواده است. در ادامه آشکار می‌شود که پسر کوچک در خانه‌شان روحی دیده، یا چیزی که صرفاً به نظر خودش روح بوده است. دیدن روح در خانه، پسر را از نظر روانی به هم ریخته و مادرش از این موضوع سخت نگران و ناراحت است. کی - وو فرصت را غنیمت می‌شمرد و با سر هم کردن دروغی، خواهرش (کی - جانگ) را به عنوان معلم هنر وارد زندگی خانواده ثروتمند می‌کند. این‌طور وانمود می‌کنند که کی - جانگ یک معلم هنر مستعد است. بدین ترتیب رفته‌رفته روشنائی رنگ می‌بازد و تاریکی بر فضای داستان سایه می‌افکند. کی - جانگ از ترس و نگرانی مادر کودک، سوءاستفاده می‌کند و در مقام معلم هنر کودک

جای پایش را در این خانه اشرافی سفت می‌کند. در پایان این فصل از فیلم، کی - جانگ راننده شخصی مرد خانواده ثروتمند را در تله‌ای گرفتار می‌کند و بدین طریق او را از کار بی‌کار می‌کند و پدرش را به عنوان راننده جدید وارد زندگی خانواده ثروتمند می‌کند. موارد مذکور از نفوذ انگل‌وار خانواده فقیر به خانه و کاشانه خانواده ثروتمند پرده برمی‌دارند. اعضای خانواده فقیر ناگهان همچون سرمایه‌داران مجرب و خودخواه شرایط را طوری رقم می‌زنند که به هر طریق ممکن هر مانع و رقیبی را از سر راه خود کنار بزنند. گویی اعضای این خانواده به نعمت بادآورده شغل‌های پردرآمدی که از آن خود کرده‌اند، قانع نیستند و انگل‌وار راهی نو می‌جویند تا بیشتر به دست آورند و در دل خانواده ثروتمند ولی نعمتشان نفوذ کنند. پدر خانواده فقیر راننده و پسر و دخترش معلم بچه‌های مرد خانواده ثروتمند شده‌اند، با این حال هنوز راضی نیستند. هر چند اکنون بسیار بیش از آن‌چه می‌پنداشته‌اند، درآمد دارند، زن خانواده هنوز شغلی ندارد. به منظور ایجاد شغلی برای او، انگل‌وار تر از پیش در خانواده ثروتمند نفوذ می‌کنند. بدین منظور زنی را که سال‌هاست خدمتکار خانه است و به نوعی مادر دوم بچه‌های خانواده ثروتمند محسوب می‌شود، و حتی پیش از سکونت خانواده ثروتمند در این خانه مشغول به خدمت‌رسانی بوده، به مدد حیل‌های دیگر از کار بی‌کار می‌کنند. همان‌طور که پیداست، به واسطه بروز اتفاقات مذکور با گذر زمان فضای



و حفظ اندوخته‌هایشان به دیگران رحم نمی‌کنند. مخاطب تا اواسط فیلم، شاهد وضعیت بسیار پیچیده رشد اقتصادی و انگل‌وار اعضای خانواده فقیر است. هر چه می‌گذرد، اعضای خانواده فقیر ضرر و زیان بیشتری ایجاد می‌کنند و هم‌چنین به تدریج در نردبان ساختار طبقاتی جامعه چندین پله صعود می‌کنند. و این همه به گونه‌ای جذاب و هیجان‌انگیز برای تماشاگر روایت می‌شود. طوری که او را مشتاق تماشای ادامه داستان نگه می‌دارد و سرگرم می‌کند. دلیل همراهی مخاطب با داستان به لحن فیلم مربوط است. اگر در این فیلم از عنصر طنز استفاده نمی‌شد، فضای تیره و تاریک آن تا حدی آزاردهنده و حتی پس‌زننده از کار درمی‌آمد. زیرا به طریق مذکور مخاطب مجبور بود فقط و فقط شاهد زشتی‌ها و کژیهایی باشد که گاه غیرقابل تحمل به نظر می‌رسند. اما اعضای خانواده فقیر یکدیگر را خیلی دوست دارند و آن قدر بانمک و شوخ‌طبع هستند که مخاطب تا حدودی فریب کاری‌شان را فراموش کرده یا ببخشد. مخاطب می‌تواند زندگی‌هایی را که اعضای خانواده فقیر ویران کرده‌اند، به فراموشی بسپارد. هم‌چنین می‌تواند انتخاب‌های آن‌ها را نادیده بگیرد، زیرا می‌داند که آن‌ها از فرش به عرش رسیده‌اند. یکی از ویژگی‌های جذاب نیمه اول فیلم، نحوه به تصویر کشیدن شخصیت‌های آن سوی داستان، اعضای خانواده ثروتمند، است. وقتی مخاطب اول بار اعضای خانواده ثروتمند را می‌بیند، آن‌ها را نمونه‌های کلیشه‌ای از افراد بسیار

ثروتمند جامعه می‌پندارد که گویی در دل ثروتی انگل‌وار زندگی می‌کنند. خانواده‌های دور از اعضای دیگر جامعه و خارج از دسترس؛ توصیفی سرد و ساده از درصد بسیار محدودی از اعضای جامعه که مخاطب خوش دارد آن‌ها را در جبهه بدی تصور کند.

اما در طول نیمه اول فیلم، ویژگی‌های دوست‌داشتنی اعضای این خانواده نیز بر مخاطب آشکار می‌شود. مخاطب درمی‌یابد که خانواده دو کودک دوست‌داشتنی دارد که هر یک رفتار مشکلاتی به‌خصوص هستند. هم‌چنین مشخص می‌شود که دختر نوجوان خانواده، هم از سوی معلم قبلی و هم از سوی معلم جدیدش، به نوعی مورد سوءاستفاده قرار گرفته است. معلوم می‌شود که در گذشته پسر خانواده، شاهد حضور روحی در خانه بوده و مادرش، که نمونه یک زن پول‌دار ساده و گاه کودن است، مادری است که صرفاً تلاش می‌کند به فرزندش کمک کند. هم‌چنین پدر خانواده که گویی تمام و کمال واجد ویژگی‌های طبقه اجتماعی‌اش است، هنگام برخورد با اعضای خانواده‌اش مردی بسیار خانواده‌دوست و قابل احترام به نظر می‌رسد. ساختار فیلم طوری پی‌ریزی شده که به مرور خانواده‌ای که مخاطب در آغاز به آن علاقه‌مند شده، به مرور رفتاری انگل‌وار پیشه می‌کنند و خانواده‌ای که در آغاز برخورد از او ثروتی انگل‌گون تصویر شده، رفته‌رفته واجد ویژگی‌هایی انسانی در نظر گرفته می‌شوند. و این جاست که ضرب‌های ناگهانی بر انتظارات مخاطب فرود می‌آید و شرایط دگرگون می‌شود. دری دیگر باز می‌شود. دری که پیش

هستیم، به جای آن که این دو نماینده طبقات پایین فرودست (مرد روح‌سان و خانواده فقیر) به یکدیگر کمک کنند، سعی می‌کنند یکدیگر را نابود کنند تا داشته‌هایشان به خطر نیفتد. پست‌ترین طبقه جامعه تلاش می‌کند تا جایگاه برحقش را دوباره در خانه به دست آورد، درحالی‌که اعضای خانواده فقیر در پی آن هستند که او را نابود یا خاموش کنند تا آن‌چه را با چنگ و دندان از آن خود کرده‌اند، برای خود محفوظ نگه دارند.

وحشت نهفته در فیلم **انگل** ناشی از تلاش برای ساخت یک فیلم ترسناک نیست - هر چند بونگ جون - هو در این فیلم از عناصر ژانر وحشت به‌خوبی بهره برده است - بلکه از جنس وحشتی است که از تنش و تضاد موجود بین طبقات مختلف جامعه ایجاد شده و افزون می‌گردد. این تنش و تضاد تا جایی افزایش می‌یابد که روح سرگردان خانه، تحت تأثیر تجربیات خوشونت‌آمیزی که متحمل شده، به هیولایی واقعی تبدیل می‌شود. افزایش عمق و دامنه تنش، پدر خانواده فقیر را که در آغاز مردی سرزنده، خوش‌گذران و بی‌خیال به نظر می‌رسید، تبدیل به هیولای فیلم‌های اسلشر می‌کند. چه چیزی باعث تغییر این شخصیت شده است؟ توهین‌هایی که از سوی پدر خانواده ثروتمند بر او تحمیل شده است. از جمله این‌که همیشه بوی بد می‌دهد. و او هر چقدر تلاش کرده وضعیت را به نفع خودش تغییر بدهد، موفق نشده است. گویی سرنوشتش این است که تا ابد در طبقه فرودست جامعه باقی بماند.

یکی از ویژگی‌های فیلم **انگل** این است که بونگ جون - هو ضمن طرح این سؤال که «انگل کیست؟» همه شخصیت‌های داستان را گاه انسانی و گاه هیولوار به تصویر می‌کشد. فیلم به مخاطب یادآوری می‌کند که طبقات مختلف جامعه برای دسترسی به منابع محدود چگونه به جان هم می‌افتند، با هم رقابت می‌کنند و تلاش می‌کنند آن‌چه را به‌دست آورده‌اند، برای خود محفوظ نگه دارند. فیلم‌ساز هم‌زمان نشان می‌دهد که عدم درک متقابل چگونه باعث می‌شود انسان‌ها یکدیگر را روح و هیولا ببینند و گاه این پندار رنگی از واقعیت به خود بگیرد. هم‌چنین پرده از این واقعیت برمی‌دارد که میل به مراقبت از اعضای خانواده چطور می‌تواند از مسیر درست خود منحرف گشته و منجر به آن شود که در این مسیر به گونه‌های انگل‌وار با دیگران برخورد کنیم.

در مقام فیلمنامه‌نویس باید تلاش کنید ساختار داستان را توسعه دهید و ارتقا ببخشید. بدین منظور در آغاز روند نگارش فیلمنامه از خود نپرسید که قصد دارید روایت‌گر چه داستانی باشید، یا حتی داستان قرار است چگونه پایان یابد، بلکه در پی یافتن پاسخ این سؤال باشید: «چه موضوعی برای من جذاب و هیجان‌انگیز است؟» در آغاز تلاش نکنید



که لزوماً داستانی وحشتناک یا کمیک روی کاغذ بیاباید، بلکه به شخصیت‌های داستان اجازه دهید از زبان خویش سخن بگویند و کنش و واکنش‌هایی متناسب با شخصیتشان داشته باشند. در آغاز به فکر پیامی اخلاقی نباشید که به هر طریق ممکن آن را به مخاطب منتقل کنید، بلکه مسئله‌ای را که برای خودتان نیز به دغدغه‌ای فکری تبدیل شده، مطرح کنید. قصد نکنید که چیزی را به خودتان یا دیگران ثابت کنید، بلکه تمرکز خود را متوجه حفره‌هایی کنید که به شک و تردیدهایتان دامن می‌زند. این گونه است که در مقام یک نویسنده رشد می‌کنید و آن‌چه می‌آفرینید، مخاطب را تحت تأثیر قرار می‌دهد و او را به فکر وامی‌دارد تا از منطری نوین مسائل موجود را هم‌دلانه مدنظر قرار داده و تلاش کند جوابی راه‌گشا برای آن‌ها بیابد. به نظر من بدین طریق می‌توان به نوعی آگاهی افراد را در جامعه ارتقا داد و جهانی بهتر برای زندگی کردن ساخت. برای شناخت بهتر اعضای جامعه و طبقات اجتماعی نیازی نیست آن‌ها را فرشته یا دیو در نظر بگیریم، کافی است به طرق مختلف شناخت خود را نسبت به آن‌ها، به گونه‌ای منصفانه و معقول، افزایش دهیم و عمق ببخشیم. و این نیز بدین معنا نیست که همه انسان‌ها خوب و دوست‌داشتنی هستند. در واقع تماشای فیلم **انگل** به ما می‌آموزد که هر انسانی توانایی انگل شدن را در خود دارد. به‌خصوص در نظامی انگل‌وار که مردم را در مقابل یکدیگر قرار می‌دهد و آن‌ها را به مبارزه با هم دعوت می‌کند. مردمی ناامید که از یکدیگر می‌ترسند و گاه دیگران را همچون دیو و روح در نظر می‌آورند.

از این برای مخاطب و حتی شخصیت‌های داستان ناپیدا بوده است. این جاست که فیلم بیش از پیش از عناصر ژانر وحشت بهره می‌برد. اعضای خانواده فقیر مشغول خوش‌گذرانی در مهمانی شبانه‌شان هستند که دوباره سروکله خدمتکار قبلی خانه پیدا می‌شود. او از خانواده فقیر خواهش می‌کند که درون خانه راهش بدهند. خدمتکار قبلی، بعد از ورود به خانه، راهی مخفی را، که پیشاپیش از وجودش مطلع است، پیش می‌گیرد و از زیر گاراژ به زیرزمینی می‌رود که شوهرش مخفیانه در آن زندگی می‌کند. شوهری که چیزی کم از یک روح ندارد. در این جا بونگ جون - هو تصمیم شگرفی گرفته و از عنصر خانه وحشت بهره برده و شخصیتی خلق کرده که همچون روحی سرگردان در این خانه منزل کرده است. و این همان منظری است که اغلب مردم طبقات بسیار فرودست جامعه را از آن نظاره می‌کنند. گویی آن‌ها مردمانی واقعی نیستند و ارواحی ترسناک‌اند که از جهانی دیگر سر برآورده‌اند. در واقع روح سرگردانی که پسر کوچک خانواده ثروتمند شاهد آن بوده، مردی است که اعضای جامعه به او پشت کرده‌اند. به همین خاطر است که او خود را از انتظار مخفی کرده است. او در واقع انسانی است مثل انسان‌های دیگر. اما در جامعه جایگاهی ندارد. چرا این مرد در این خانه زندگی می‌کند؟ زیرا همه چیزش را از دست داده و در امان نیست. طلبکارانش به دنبال او هستند تا دمار از روزگارش در آورند و همین دلیلی شده تا او خود را از انتظار عمومی مخفی نگه دارد. بدین طریق افراد طبقه پایین جامعه، فردی را پیدا می‌کنند که از طبقه بسیار پایین جامعه است و همان طور که در بسیاری کشورها شاهدش



آیا انگل کم‌دی است؟

بی‌اهمیت، فرومایه و ذاتاً پست



انگل از زاویه ژانرشناسانه یک کم‌دی است. ارسطو در **بوطیقا** تمایز اصلی کم‌دی را این‌گونه تعیین می‌کند که کم‌دی به آدم‌هایی می‌پردازد که «ذاتاً پست» هستند. این‌جا

[علیرضا نراقی]

«قابل ستایش، بی‌عیب‌ونقص و واجد اهمیت» است، که با خطا یا نقص تراژیک (هامار تیا) خود انسانی می‌گردد و قابلیت هم‌دلی و هم‌ذات‌پنداری را کسب می‌کند. در مقابل، اعمال

شخصیت کم‌دی که وارونه شده، اعمال تراژیک است سراپا نقص، و به همین دلیل ناتوان از ایجاد هم‌دلی و هم‌ذات‌پنداری است. تماشاگر نمی‌تواند و از نظر حسی این حالت در او رخ نمی‌دهد که خود را جای شخصیت کم‌دی بگذارد و همین مسئله هم اعمال مقتض و بی‌شرمانه شخصیت کم‌دی را خنده‌دار و قابل استهزا می‌گرداند. به عبارت دیگر و با تعبیر ارسطویی، باید گفت مخاطب هیچ‌گاه خود را در جایگاه شخصیت کم‌دی قرار نمی‌دهد، چراکه ذات خود را با او متفاوت می‌بیند.

فیلم **انگل** نوشته بونگ جون - هو در بخش عمده‌ای از روایت خود، یک کم‌دی به معنای ارسطویی است، چراکه به اعمال شرم‌آور یک خانواده پست می‌پردازد. خون‌سردی و خوش‌شانسی، فراغت از عذاب وجدان و احساس شغف از زندگی انگلی برای ادامه حیات با راحتی بیشتر، به‌راحتی پندار ذاتی بودن این پستی را نیز در ذهن مخاطب ایجاد می‌کند. این‌جا شخصیت‌های اصلی یعنی خانواده کیم که فرودست و پر از عیب هستند، با ابتکار از خانواده پارک که فرادست هستند، تغذیه می‌کنند و از راه تغذیه کردن به نوعی خانه و خانواده پارک را تسخیر می‌کنند. این ایده تقابل منزلت و طبقه اجتماعی، فرادستی و

مفهوم ذاتی بودن پستی بسیار اهمیت دارد. در زمانه ما که دیگر ذات‌گرایی امری باطل محسوب می‌شود و پست یا که‌تر بودن نیز صفتی انتزاعی تلقی می‌گردد که اغلب برآمده از شرایط خارج از کنترل افراد و ذهنیت قضاوت‌گر فرادستان یا به‌تران است، تعبیر «ذاتاً پست» بسیار جلب توجه می‌کند و آزاردهنده می‌نماید. ارسطو در **بوطیقا** می‌نویسد: «کم‌دی تقلیدی از مردمان فرومایه است، اما همه انواع نقص را لحاظ نمی‌کند؛ امر خندیدنی گونه‌ای است از مفتضحات. امر خندیدنی اشتباه یا مایه خفتی است که درد یا تباهی را شامل نمی‌شود.» با همین توضیح تا حدود زیادی مشخص می‌گردد که ارسطو چرا شخصیت کم‌دی را پست می‌خواند؛ ریشه این پست خواندن در فقدان مشابهت است. عدم مشابه‌سازی میان شخصیت کم‌دی و تماشاگر و هم‌چنین بی‌اهمیت بودن او در مقایسه با شخصیت تراژدی شخصیت کم‌دی را پست می‌سازد. ایده تفاوت و تقابل این‌جا منتهی به ایده اهمیت می‌شود، نوعی ارزش‌گذاری منزلتی که در نهایت به نوعی ارزش‌گذاری طبقاتی منتهی می‌گردد، چراکه منزلت خود بخشی است که در کلی به نام طبقه می‌توان آن را بازشناسی و تحلیل کرد. تراژدی تقلید اعمال انسانی به قول ارسطو

تا این‌جا آداب کمدی در نظرگاه کلاسیک حفظ شده. کمدی همان ژانر تحقیر فرودستان انتزاع‌شده و دور از دسترس است؛ کسانی که در فاضلاب زندگی می‌کنند، بو می‌دهند، حماقت به خرج می‌دهند و هر چیز مجانی خوشحالشان می‌کند. خانواده کیم در **انگل** در موقعیت فقر مطلق قرار دارند که زندگی انگل‌وار برایشان نوعی استراتژی بقاست. فاصله طبقاتی را فیلم در بعدی نمایش می‌دهد که آدم‌ها از دیدن و تشخیص یکدیگر عاجز می‌مانند و در نهایت در یک‌سوم تلخ پایانی این تمایز، از فرادست و فرودست به تمایز انسان و غیرانسان منتهی می‌شود و در ایده تقابل دوتایی اهمیت داشتن و اهمیت نداشتن ارسطویی به نهایت عریانی خود رسانده می‌شود. تمایز طبقاتی در نهایت در فیلم **انگل** از لحن کمدی خارج و به فرم یک درام اجتماعی می‌رسد. وقتی تسخیر رخ می‌دهد و خانواده کیم دست‌کم به طور موقت خانه خانواده پارک را به منزل خود بدل می‌سازند، به طور نمادین جابه‌جایی مهمی رخ می‌دهد که دیگر کمیک بودن را از لحن فیلم می‌گیرد و آزار نگرش اجتماعی به مسئله طبقه را در فیلم جایگزین می‌کند. این آزار همان‌طور که به تلوین اشاره شد، در سکانس تولد پسر خانواده پارک به اوج خود می‌رسد، وقتی دیگر به طور عریانی جان‌ها ارزش‌گذاری می‌شوند و جنون جایگزین تریزین نرم، استهزاآمیز و خنده‌آوری می‌شود که در دوسوم ابتدایی فیلم بر غیریت و تقابل طبقاتی کشیده شده بود. پایان فیلم حالا دیگر یک پایان شیرین نخواهد بود. وقتی پس از جابه‌جایی موقت، پدر و فرزندان خانواده کیم با عجله زیر باران به سمت زیرزمین محل زندگی خود می‌روند، بونگ جون - هو به طور مفصل ایده خود را به شکلی بصری در خصوص تصویر مشهود و بسیار کاریکاتور شده فاصله طبقاتی تصویر می‌کند. این سکانس آغاز پایان تلخ فیلم است در راستای افشای تراژدی ذاتی شدن فرودستی در زندگی آدم‌ها. این بار دیگر لحن فیلم عاری از جوه مصنوع و ساختاری کمدی است و فیلم بیشتر به قالب درام انتقادی با نگاهی بدبینانه عزیمت می‌کند. دیگر بنا نیست به مخاطب گزندی نرسد، اما این گزند محصول عیب و زشتی شخصیت‌های کمیک نیست، محصول خودآگاهی اجتماعی و ایده انتقادی فیلم است که در واقع به تلخی افشا می‌کند که در لایه زیرین یک جامعه توسعه‌یافته چطور شهر آرایش جنگ طبقاتی به خود می‌گیرد.

به لحاظ ژانرشناسی این چرخش لحن و ژانر در یک‌سوم پایانی **انگل**، فیلم را به یک کمدی سیاه تبدیل می‌سازد که می‌توان آن را کمدی آزار نیز نامید. همین شکل پایان‌بندی فیلمنامه از یک سو و هم‌چنین نگرش انتقادی و مضمونی فیلم از سوی دیگر، نوعی کنایه به ساختار ارسطویی کمدی است. گویی فیلم عناصر ارسطویی کمدی را به جای پایان خوش که در آن ساختار اصلی اساسی است، به بستاری تراژیک می‌کشد تا حقیقت طبقاتی تعریف ارسطو از کمدی را نیز افشا سازد. نگرش ارسطو در تقسیم‌بندی گونه‌های نمایشی و اساساً در صورت‌بندی هنر نمایش را باید در بطن و متن فلسفه سیاسی او دید. ارسطو دارد تلاش می‌کند نظامی از بازنمایی اجتماعی را پیشنهاد کند که ساختار سیاسی مورد نظرش را مستحکم می‌سازد. اما به محض به وجود آمدن آگاهی طبقاتی و خودآگاهی نسبت به ریشه‌های این تمایز، دیگر کمدی در شکل ارسطویی آن ناممکن می‌شود، چراکه آن نوع نگرش به انسان و تمایزهای اجتماعی از ذات‌گرایی و ناآگاهی از شرایط انضمامی اقتصادی و اجتماعی نامیسر می‌گردد. پس با این‌که **انگل** از طریق ساختار کمدی ارسطویی شکل می‌گیرد، اما به واسطه سوبه انتقادی و روند تراژیک رفتار آدم‌ها از آن ساختار منحرف و شکلی از تراژی کمدی یا کمدی سیاه را شکل می‌دهد که در خلال سکانس‌هایی کاملاً کمیک یک تراژدی پرورش پیدا می‌کند، اما نه مانند تراژدی ارسطویی در خصوص فرادستان، یعنی همان‌ها که او در **بوطیقا** قابل ستایش، بی‌عیب و نقص و واجد اهمیت می‌شمارد، بلکه درباره آن‌هایی که از نظر ارسطو ذاتاً پست هستند.

۱. در آوردن این بخش از **بوطیقا (فن شعر)** از ترجمه بابک تبرایی استفاده شده که با منظور این مقاله هم‌خوان و در بیان ایده آن گویاتر است. اما این بند را دکتر عبدالحسین زرین کوب چنین ترجمه کرده است: اما کمدی چنان‌که گفتیم، تقلید است از اطوار و اخلاق زشت، نه این‌که تقلید بدترین صفات انسان باشد، بلکه فقط تقلید اطوار شرم‌آوری است که موجب ریشخند و استهزا می‌شود. آن‌چه موجب ریشخند و استهزا می‌شود نیز امری است که در آن عیب و زشتی هست اما از آن عیب و زشتی [آن] گزندی به کسی نمی‌رسد.

۲. ارسطو، فن شعر، ترجمه عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم ۱۳۸۲
 ۳. اندرو استات، کمدی، ترجمه بابک تبرایی، نشر چشمه، ۱۳۸۹



فرودستی، در کنار تقابل و تفاوت با تماشاگر هم از نظر اخلاقی و هم منزلت اجتماعی، لحن انگل را می‌سازد، که منتهی به تشخیص و انتزاع ژانر فیلم می‌شود. شخصیت‌های انگل در یک موقعیت حقیرانه زندگی می‌کنند و با اقداماتی حقیرانه و غیراخلاقی در پی بهبود شرایط هستند. این اقدامات با سرخوشی آن‌ها و نوعی لاقیدی همراه است و از سوی دیگر، چنان تضادی را می‌آفریند که به موقعیت‌های فیلم نیز وجه کمیک می‌بخشد؛ تضادی میان آن‌چه نمایانده می‌شود و آن‌چه آدم‌ها واقعاً هستند و تمایز میان دو خانواده و تنیده شدن زندگی خصوصی آن‌ها با یکدیگر در موقعیت‌هایی پیچیده.

ارسطو به‌درستی بی‌آزار بودن کمدی را در متن تعریف اجمالی خود در **بوطیقا** از این ژانر قرار می‌دهد. مخاطب در مواجهه با کمدی آن چنان آزار نمی‌بیند، چرا که به گفته ارسطو «آن‌چه موجب ریشخند و استهزا می‌شود نیز امری است که در آن عیب و زشتی هست، اما از آن عیب و زشتی گزندی به کسی نمی‌رسد.» ۲ به محض این‌که کمدی گزند برساند و موجبات رنج مخاطب را فراهم کند، دیگر از کمدی بودن تهی می‌شود. در کتاب **کمدی** نوشته اندرو استات از مل بروکس نقل می‌شود که گفته است: «تراژدی وقتی است که من انگشتم را می‌برم، کمدی وقتی است که تو می‌افتی توی چاه فاضلاب و می‌میری.» ۳ این وجه تراژیک این امکان خنده‌از طریق تقابل، تفاوت و طبقه را بیشتر آشکار می‌کند. تراژدی می‌تواند بر اساس این گفته مل بروکس با «من» و تجربه من همراه باشد، درحالی‌که کمدی فاجعه‌ای است که برای «تو» رخ می‌دهد. پس در نفس ایده کمدی و خنده‌دار بودن، غیریت نهفته است. غیریت و از خود نبودن رنج دیگری را برای من بی‌اهمیت و غیرقابل تجربه می‌سازد.

